



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

شرح وحواس

پر

تاریخ آل محمد

جلد اول

مکتبہ اسلامیہ دارالحدیث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیهم السلام

نویسنده:

قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۸	تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیهم السلام
۸	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	فهرست تفصیلی موضوعات
۲۸	مقدمه ابوذر زمان مرحوم طالقانی
۲۸	تشیع یا حکمت آسمانی
۲۹	از غرب جهان
۲۹	دیگر از افق فضل اسلامی «مصر»
۲۹	از افق دیگر اسلامی «سرزمین ترک»
۳۰	برقی هم از مرکز تشیع
۳۱	تعلیقات مرحوم طالقانی بر طبع دیگر کتاب
۳۴	مقدمه آیه الله العظمی مرعشی نجفی
۳۴	ترجمه مؤلف
۳۴	نام و نسب مؤلف :
۳۵	اساتید و مشایخ
۳۵	مذهب و طریقت
۳۵	مؤلفات :
۳۷	بیان وقایع
۳۹	مقدمه مؤلف بلغت اصل ترکی
۳۹	اشاره
۳۹	وحدت اسلامیة
۴۲	دیباچه
۴۲	هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

- ۶۲ ..... وصی رسول خدا علی المرتضی
- ۶۲ ..... اشاره
- ۶۸ ..... قدری هم از ابوهریره الدوسی مباحثه نمائیم
- ۷۲ ..... حدیث ثقلین
- ۷۴ ..... حدیث غدیر الخم
- ۷۶ ..... حدیث المنزله
- ۷۷ ..... حدیث الطیر
- ۷۷ ..... حدیث المواخاة
- ۷۹ ..... حدیث مدینه العلم
- ۸۰ ..... حدیث ضربه
- ۱۰۴ ..... مسئله خلافت
- ۱۱۲ ..... خلافت امیرالمؤمنین
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۲۹ ..... «نتایج معکوسه»
- ۱۳۲ ..... هنگامه ثانی:
- ۱۳۳ ..... هنگامه ثالث: شورای شش نفری
- ۱۳۴ ..... نوبت خلافت:
- ۱۳۵ ..... غائله جمل:
- ۱۳۸ ..... غائله صفین:
- ۱۴۱ ..... ملحمه نهروان:
- ۱۴۱ ..... شهادت، فلاکت:
- ۱۴۶ ..... گذری کوتاه برزندگانی حضرت فاطمه زهرا و یازده فرزند گرامش
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۸ ..... جگر گوشه رسول خدا فاطمه زهراء سلام الله علیها
- ۱۴۹ ..... فدک چه شد؟
- ۱۵۵ ..... امام ثانی حسن مجتبی علیه السلام

- ١٥٩ ..... امام سوم امام حسين عليه السلام
- ١٦٥ ..... امام چهارم زين العابدين عليه السلام
- ١٦٧ ..... امام پنجم امام محمد باقر عليه السلام
- ١٦٨ ..... امام جعفر الصادق عليه السلام
- ١٧٢ ..... امام هفتم موسى كاظم عليه السلام
- ١٧٤ ..... امام هشتم امام رضا عليه السلام
- ١٧٧ ..... امام نهم امام محمد تقى عليه السلام
- ١٧٨ ..... امام دهم امام على النقى عليه السلام
- ١٨٠ ..... امام يازدهم حسن عسكرى عليه السلام
- ١٨١ ..... امام دوازدهم «صاحب العصر و الزمان الامام القائم المهدي»
- ١٨٦ ..... تعليقات
- ٢٠٥ ..... درباره مركز

## تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیهم السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : بهجت افندی، بهلول، 1871 - 1931 م.

عنوان و نام پدیدآور : تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیهم السلام/ تالیف قاضی زنگنه زوری؛ مترجم مهدی ادیب.

وضعیت ویراست : [ویرایش؟]

مشخصات نشر : تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر، 1372.

مشخصات ظاهری : 186 ص.

شابک : 1500 ریال ؛ 5000 ریال: چاپ سوم: 5-079-309-964

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ سوم: 1379.

موضوع : خاندان نبوت--تاریخ

موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز

آمه اثناعشر

شیعیان -- تاریخ

شناسه افزوده : ادیب، مهدی، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : 1372 5/ب9/BP14

رده بندی دیویی : 297/912

شماره کتابشناسی ملی : م 3504-73

محل نگهداری نسخه: مشهد

مرکز نگهدارنده نسخه: کتابخانه آستان قدس رضوی



سرشناسه: قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری

عنوان و نام پدیدآور: تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیهم السلام [نسخه خطی]

وضعیت استنساخ: ذیقعد 1346 رضا رفیعی شرفخانه

مشخصات ظاهری: 65 برگ، 16 سطر؛ 13×20/3 س م

یادداشت مشخصات ظاهری: نوع کاغذ: فرنگی نباتی آهار مهره

نوع و تزیینات جلد: فرنگی نباتی آهار مهره

خط: نستعلیق شکسته

خصوصیات نسخه موجود: آغاز: به توفیق و عنایت ایزد متعال و در ظل توجه و هدایت عقل کل و هادی سبیل رسول اکرم (ص) شروع به تحریر کتابی می شود.

انجام: و اخلاص کامل ما در پیشگاه جلالت و درگاه امامت به شرف قبول شرف آید. زنگنه زوری قاضی بهلول بهجت. ترجمه تشکر. واضح است که... تشکرات فائده خود را تقدیم می دارم.

(از روی نسخه چاپی مطبوعه امید)

معرفی نسخه: معرفی کتاب: یکدور، مختصر از تاریخ آل محمد علیهم السلام بصورت احتجاج است.

(انصاری، محمد باقر). ترجم از ترکی از میرزا مهدی ادیب تبریزی است.

یادداشت تملک و سجع مهر: این نسخه توسط رهبری (اهدایی) در تاریخ مهر 1386 وقف شده است.

یادداشت کلی: آغاز کتاب: بتوفیق و عنایت ایزد متعال و در ظل توجه و هدایت عقل کل ...

انجام کتاب: و اخلاص کامل ما در پیشگاه جلالت و درگاه امامت بشرف قبول شرف آید.

تدوین و گردآوری: موسسه فرهنگی پژوهشی الجواد

یادداشت باز تکثیر: تبریز، 1342ق

منابع اثر، نمایه ها، چکیده ها: منابع کتابشناسی: شیخ علی حیدر 384/3 بدون نام مترجم

منابع کتابشناسی: فهرستواره منزوی 1567/3

منابع کتابشناسی: اهدائی رهبر 189/8

منابع کتابشناسی: ذریعه 213/3

منابع کتابشناسی: معجم التراث الکلامی 271/2

منابع کتابشناسی: فهرست کتابهای چاپی فارسی مشار 1352/1

منابع کتابشناسی: معجم المؤلفین 122/9

منابع کتابشناسی: الغدير 149/1

منابع کتابشناسی:

ماخذ: فهرست نسخه های خطی اهدائی حضرت آية الله العظمی سيد علی خامنه ای. ج. 8.

موضوع های کنترل نشده: تاریخ معصومین

ص: 1

**اشاره**

نام کتاب : تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد

تألیف : محقق و مورخ شهیر قاضی زنگه زوری

مترجم : میرزا مهدی ادیب

سال نشر : 1370

تیراژ : 500

چاپ از : اسوه

مرکز پخش : تهران خیابان سمیه بین شهید مفتح و فرصت

تلفن : 821159

س.پ: 1361 - 15815

فاکس : (021) 821370

تلکس : BSAT 212080

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نوشین اصلانی

ص: 2

## فهرست تفصیلی موضوعات

عنوان

یادداشت ناشر... 9

مقدمه (از مرحوم طالقانی)... 11

تعلیقات (از مرحوم طالقانی)... 14

مقدمه (از آیه الله العظمی مرعشی نجفی)... 17

نام و نسب مؤلف... 17

اساتید و مشایخ... 18

مذهب مؤلف... 18

تألیفات... 18

مقدمه مترجم... 20

مقدمه مؤلف به زبان اصلی (ترکی)... 22

دیباچه... 25

علم تاریخ و ذکر بعضی مورخین... 25

ابو هریره... 28

دوره چنگیز... 30

سلطان سلیم و شاه اسماعیل... 30

عبدالله بن زبیر... 32

ص: 1

خفقان شیعه در دوره بنی عباس...33

خطاهای علمای تاریخ...33

اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)...34

هجوم بسر بن اوطات به مدینه...35

خطاهای طبری...36

جنگ جمل...36

اشتباهات مورخین در باره بعضی اصحاب...38

وصی رسول خدا علی المرتضی...45

دلیل عقلی بر افضلیت علی (علیه السلام)...47

فسق مغیره بن شعبه...49

لعن مغیره ائمه (علیهم السلام) را...50

نهی پیامبر اکرم از سب علی (علیه السلام)...51

ابو هریره صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله)...51

سکوت ابو هریره در مقابل اعمال معاویه...52

جنایت بسر بن اوطات در مدینه...52

نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ترساندن اهل مدینه...53

شکم پرستی ابو هریره...53

آیه تطهیر...53

عصمت اهل بیت (علیهم السلام)...54

آیه مردت...54

حدیث ثقلین...55

معنی عترت ...56

تأثیر حدیث تقلین در افضیلت علی (علیه السلام)...56

طغیان معاویه در جنگ صفین ...56

حدیث غدیر خم ...57

اصحاب معروفی که حدیث غدیر را شنیده اند...57

ص: 2

تشریح حدیث غدیر... 58

حدیث منزلت... 59

حدیث طیر... 60

حدیث مواخات... 61

معنای حدیث... 61

حدیث مدینة العلم... 62

تشریح حدیث... 62

حدیث ضربت... 63

توضیح حدیث... 63

واقعه خندق... 63

احتجاج مأمون با علمای بغداد و اثبات افضلیت علی (علیه السلام)... 65

مباحثه مأمون با اسحاق بن ابراهیم... 66

شان نزول آیات اولیه سوره دهر... 67

احتجاج به حدیث طیر... 68

آیه غار... 69

بی وجه بودن اثبات فضیلت ابو بکر از آیه غار... 69

احتجاج مأمون به واقعه بدر و حنین... 70

کشته شدن امام رضا (علیه السلام) بدست مأمون... 72

اعتراض مؤلف به علمایی که کورکورانه تبعیت علمای سلف می کنند... 74

آیه مودت... 74

استدلال به احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله که در سابق گذشت... 75

اتهام رافضی زدن... 77

اشعار شافعی در بیان رفض... 78

اعتراف ابوبکر به ناتوانی در مقام خلافت... 80

تبریک عمر به علی (علیه السلام) در روز غدیر خم... 80

اجتهاد و مسدود بودن باب آن... 81

ص: 3



معنی اجتهاد...82

تعصب علمای عامه...84

مفتوح بودن باب اجتهاد...84

علامهٔ دهلوی و اجتهاد...85

علامهٔ شاه ولی و اجتهاد...85

مسئله خلافت...87

دوره بنی امیه...90

ابتداء خلافت...90

علماء و مورخین...91

امام حسن (علیه السلام)...92

اثبات افضلیت ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط شعبی...93

آیه ذریت...93

دورهٔ بنی عباس...93

خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام)...95

غزالی و مسئله خلافت...97

سقیفه بنی ساعده...98

نبودن اجماع امت در جریان خلافت...99

سکوت اصحاب...100

سوزندان عمر خانه علی (علیه السلام) را...101

خلافت از دائرة المعارف وجدی...101

مباحثه علی علیه السلام با عمر...102

خلیفه دوم... 103

تعیین خلیفه لازم است یا نه؟... 103

شورای خلافت... 104

ابطال شورا... 104

اقرار خلیفه دوم به لیاقت علی (علیه السلام)... 106

ص: 4

غزالی و نص در خلافت... 106

حدیث منزلت... 109

حدیث خاصف النعل... 109

تبلیغ سوره براءت... 110

ترکیه اصحاب از نظر غزالی... 110

زنای مغیره بن شعبه... 110

قبایح دیگر اصحاب... 111

جسارت عمر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)... 113

ندامت ابو بکر از خلافت... 114

شورای شش نفری اصحاب... 116

اقرار عمر به افضلیت علی (علیه السلام)... 117

غائله جمل... 118

حسادت عایشه به حضرت خدیجه و حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)... 118

پشیمانی عایشه قبل از اقدام به جنگ جمل... 119

مسببین جنگ جمل... 120

دفع دفاعیات بی جا از مسببین جنگ جمل... 121

غائله صفین... 121

عمار و فئنه باغیه... 122

جسارت معاویه به علی (علیه السلام)... 122

جنگ صفین... 123

جنگ نهروان... 124

اغوا شدن عبدالرحمن بن ملجم توسط قظامه... 125

شهادت علی (علیه السلام)... 125

علوم علی (علیه السلام)... 126

پیش بینی پیامبر (صلی الله علیه و آله درباره غصب حقوق اهل بیت (علیهم السلام)... 126

ص: 5

گذری کوتاه بر زندگانی فاطمه زهرا و یازده فرزند گرامش ... 129

جگر گوشه رسول فاطمه زهراء سلام الله عليها ... 131

فدک چه شد؟ ... 132

فاطمه زهرا (سلام الله عليها) و آیه تطهیر ... 133

احتجاج فاطمه با ابوبکر در امر فدک ... 134

رحلت حضرت زهرا (عليها السلام) ... 137

امام حسن مجتبی (عليه السلام) ... 138

جفای لشکریان به امام حسن (عليه السلام) ... 139

شرایط صلح ... 139

دادن زهر به امام حسن (عليه السلام) توسط همسرش ... 140

شهادت حضرت حسن (عليه السلام) ... 141

اولاد گرامی امام حسن (عليه السلام) ... 141

امام حسین (عليه السلام) ... 142

جهاد حسینی (عليه السلام) ... 143

اهل کوفه و مسلم ... 145

اخبار علی (عليه السلام) به شهادت حسین (عليه السلام) ... 145

کربلا ... 146

کشتن علی اصغر توسط لشکریان یزید ... 146

پسران حضرت حسین (عليه السلام) ... 146

امام زین العابدین (عليه السلام) ... 148

دوام مصیبت امام چهارم (عليه السلام) به واسطه واقعه کربلا ... 148

إحسان وإكرام امام سجاد (عليه السلام)...149

امام باقر (عليه السلام)...150

ظلم بني اميه..150

وفات آن حضرت...150

اولاد آن حضرت...150

ص: 6

- امام صادق (علیه السلام)...151
- تخويف منصور دوانقى آن حضرت را...152
- احاديث صحيح بخارى و صحيح مسلم...154
- اولاد امام صادق (عليه السلام)...154
- تمام كاظم (عليه السلام)...155
- ستم هاى هارون الرشيد به آن حضرت ...155
- اولاد آن حضرت ...156
- شهادت ...156
- امام رضا (عليه السلام)...157
- ستمهاى مأمون به آن حضرت عليه السلام...157
- مقبره آن حضرت ...158
- امام محمد تقى (عليه السلام)...160
- امام على النقى (عليه السلام)...161
- زندان رفتن حضرت توسط متوكل ...161
- اولاد آن حضرت ...162
- امام حسن عسكرى (عليه السلام)...163
- امام زمان (عليه السلام)...164
- كلمات محبى الدين عربى ...164
- اشعار عبدالكريم يمانى در حق آن حضرت ...165
- اشعار صدرالدين قونوى ...166
- ظهور آن حضرت ...166

فضیلت ایمان آورندگان در آخر الزمان... 166

تعلیقات... 169

ص: 7



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص: 8

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ) :

و با یکدیگر نزاع نکنید، که اگر چنین کردید، سست و از هم پاشیده گردید، و قدرت و شوکت خویش از دست بدهید. (انفال/46)

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) :

و همگی باهم به ریسمان خدا (حبل الله) چنگ زنید و پراکنده نگردید. (آل عمران/ 103)

امام صادق - علیه السلام - :

نَحْنُ حَبْلُ اللّٰهِ الَّذِي قَالَ اللّٰهُ: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)

مائیم آن ریسمان خدا (حبل الله) که خداوند فرمود:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ...)

و چنین است که گذشته از دلالت آیات الهی و روایات معصومین-علیهم السلام- به دلالت عقل نیز، «یکپارچگی حقیقی و پایدار»، که موجودیت امت به آن بسته است، در اجتماع امت بر «رهبری واحد الهی» امکان پذیر است.

و این، یکی از عللی است که به لحاظ آن در مکتب امامت، بیش از هر موضوعی بر «رهبری الهی» پای فشرده اند، و علمای این مذهب به پیروی از رهبران معصوم خویش، در طرح و اشاعه آن کوشیده اند. و البته هر حق جوی-منصفی که حق جستن بدون انصاف داشتن ثمر بخش نخواهد بود- آن را پذیرفته، و بر آن گردن نهاده است.

و در میان آثار آن حق جویان درد آشنای منصف، کمتر اثری چون کتاب تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد اثر آقای بهجت افندی را می توان یافت.

کم نظیری این اثر را بجز در حق پذیر بودن صاحبش، در موارد دیگری نیز می توان جست که از آن جمله است، مختصر و مستدل و جامع بودن آن به همه استدلالات عقلی و نقلی؛ که به فرمایش حضرت امیر - سلام الله علیه-: «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا دَلَّ وَقُلُّ». بهترین سخنان رساترین و کمترین آنان می باشد.

و در اهمیت این نوشتار همین بس که عالمی جلیل فقیهی عالی قد، چون حضرت آیه الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی، مقدمه ای در شرح حال مؤلف بر آن نوشته اند و ابوذر زمان سید محمود طالقانی (رحمه الله علیه) بر قسمت هایی از آن تعلیقاتی افزوده است.

باشد که انتشار چنین کتابی، هر چند اندک، در اشاعه حق مؤثر افتد و مورد توجه صاحبان حق - سلام الله

علیهم اجمعین- قرار گیرد.

موسسة اهل البيت

ربيع الاول 1403

دي ماه 1361

ص: 10

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### تشیع یا حکمت آسمانی

تشیع مقدس ترین عقیده است؛

تشیع چه می گوید؟

تشیع می گوید همیشه شاخه ای از درخت سبز بار آور نبوت در میان مردم باقی است.

تشیع می گوید باید همیشه شخصیتی کامل، پیشوا و امام باشد که میزان انسانیت است.

تشیع می گوید حکومت اسلام حکومت افاضل است .

تشیع می گوید با نیروی الهی افاضل باید بهترین حکومت عادلانه تشکیل شود.

تشیع می گوید مانند پیشوایان فداکار خود، در راه رسیدن به این مقصود باید از همه چیز خود گذشت.

تشیع می گوید جهان باید منتظر حکومت الهی باشد، و همین آرزو مقصود نهائی جهان است، و پیروان این عقیده خود و جمعیت را برای ظهور آن باید مهیا کنند .

بسی جای تأسف است که این اساس مقدس که نتیجه نبوت است، پس از غروب پرتو انوار نبوت، همیشه آلوده به سیاست بازیگران ادوار سیاسی اسلام بوده و دود شهوات سیاست مداران، همیشه آن را در تاریکی و خفا می داشته، به اندازه ای که این حقیقت بر اکثر مسلمانان و پیروان قرآن نیز

مخفی مانده، و به تدریج و مرور زمان انتشارات مغرضانه تبدیل به عصبیت جاهلانه گردید. از هر طرف کوشیدند تا این حقیقت درخشان را از صورت اصلی خود خارج کردند!

ولی پیشرفت جهان از هر جهت، و ظهور علم اجتماع و چگونگی تشکیل حکومت ها و تطوّرهای آن، و اسرار تاریخ و حکومت در آن، روز بروز این حقیقت را روشن تر می کند.

و برق هائی از هر طرف برای روشن کردن این حقیقت، و سوزاندن پرده های عصبیت در جهش است:

## از غرب جهان

یکی از دانشمندان فرانسه می نویسد ستر نابود شدن اسلام در غرب (اسپانیا) و بقاء آن در شرق این است که اسلام غرب را فقط اموی ها تشکیل دادند، و همان ظواهر اسلام در آن جا حکومت می کرد. این بود که در برابر جنبش نصرانیت، و تشکیلات آن ها اساسش بهم فرو ریخته مضمحل شد؛ ولی در شرق چون رشته ای از تعلیمات معنوی اسلام در میان پیروان علی - علیه السلام - به نام «شیعه» بود، توانسته است چندین قرن در برابر نیروهای توانای غرب بایستد .

## دیگر از افق فضل اسلامی «مصر»

این برق درخشان کتابی است، که علامه مصری شیخ عبدالله علانی به نام تاریخ الحسین - علیه السلام - نوشته، و بارقه های آن (خصوص جلد دوم) حقایق را از هر جهت روشن کرده، و تیرهای قلم متعصبین و محافظه کاران آن سرزمین را در هم شکسته همان تیرهایی که حیثیت حق گوئی، و شرافت تاریخی خودشان را مجروح نموده.

## از افق دیگر اسلامی «سرزمین ترک»

همین کتاب است که این دانشمند بزرگ ترک، برای خدمت به جامعه اسلامی، و برکندن ریشه نفاق و تفرق، به جهان مسلمین بذل نموده، و با روش محکم و متین خود در تاریخ ائمه شیعه - این گزیده گان الهی -

محاكمه کرده، و به این نتیجه رسیده، که نقطه و ماده اختلاف و تشتت که در اثر آن بغض و کینه، و در اثر آن ضعف و زیونی پیش آمده، اغماض از مقام ائمه شیعه است، و چنین رأی داده که از همین جا باید چاره شود، و همین مورد باید با نظر پاک و بی عصبیت رسیدگی گردد؛ و چون این دانشمند دارای روح قضائی بوده با رأیی پاک به سبک قضائی در این مورد حیاتی، قضاوت حق و عادلانه نموده اند؛ از همین جهت بسیار مورد توجه سران و دانشمندان گردید.

### برقی هم از مرکز تشیع

این برق بخش هائی است به عنوان دائرة المعارف علوی یا نهج البلاغه جدید، که نقشه حیاتی و نماینده مقاصد بزرگ پیروان (شیعه) امام امامان امیر المومنین علی - علیه السلام - است، که به قلم تحقیق و نیروی علمی علامه شیعه حجة الاسلام آقای میرزا خلیل کمره ای تنظیم، و به توفیق خداوند تقدیم جامعه اسلامی می شود، و تا بحال یک جزو از بخش جنگ آن منتشر شده است.

اینک چون این کتاب «محاكمه در تاریخ آل محمد علیهم السلام» شخصیت نویسنده اش برجسته، و گفتارش حجت و نیتش پاک بوده، و نسخه این کتاب کمیاب است بعلاوه ترکی آن با ترجمه فارسی که به قلم آقای مهدی ادیب است - که معلوم است هیچ منظوری جز خدمت به حقیقت نداشته اند - یک جا طبع شده برای کمک به همان مقصود و هدف مستقلاً به چاپ آن اقدام شد.

روح مقدس پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - پناه شان باد.

سید محمود طالقانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و الصّٰلوة و السّٰلام علی محمد و آله الطاهرین اینک که طبع این کتاب تجدید می شود، ما برای تأیید همان مقصودی که این دانشمند مصلح کتاب را تألیف نموده، مطالبی که در ضمن مراجعه به کتاب بنظر رسیده می افزاییم، و نظر ما فقط خدمت به جامعه مسلمانان، و توحید فکر و قوای آن هاست. هر مسلمان قرآنی باید برای همین مقصود، به اندازه وسع خود بکوشد.

چه هر کس در این کتاب سعادت بشر - قرآن - تدبر کند در می یابد که هدف نهائی آن توحید به معنای کامل و تمام است، یعنی توحید در مبدء، توحید در پرستش، توحید در هدف، توحید در فکر، که با چنین توحیدی قوی و غرائز و رغبت های مختلف بشر که موجب پراکندگی است یک جهت و آهنگ شده، آن گاه معنای زندگی را درست در یافته، و زمین را معبد بزرگی ببینند، و چون قافله ای شوند که همه با نوای خلقت، و ترجمه آن که قرآن است دمساز شده، روی به حق که مقصد همه است روان شوند.

در سوره انعام آیه 160: (إِنَّ الدِّينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) :

بی شک کسانی که دین خود را جدا جدا ساخته، و هر یک پیرو عقیده ای شدند، تراز روش و عقاید آن ها بسیار دوری، و در هیچ روشی با آن ها شرکت

نداری، فقط کار آن‌ها واگذار به خداست، آن‌گاه بخوبی آن‌ها را آگاه می‌کند به آن‌چه که بجا می‌آوردند.

در سوره روم آیه 31: (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا سَيِّئًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ):

نباشید از مشرکان از همان کسانی که دین خود را جدا جدا کرده، و هر دسته‌ای پیر و عقیده‌ای شده، هر حزبی به آن‌چه نزد خود دارند خرسندند.

این است حقیقت توحید قرآن؛ آیا با این توحید می‌توان گفت که قرآن منشأ تفرق شده، چون قرآن منشأ تفرق نیست پس این تفرق به چه علت داده؟ علت تفرق در هر حقی مخفی شدن آنست، و منشأ خفاء آن بی‌عدالتی اجتماعی است، یعنی برداشتن و تغییر دادن هر حقی از محل اصلی خود. پس امروز با قطع نظر از قضاوت‌های تاریخی، می‌توانیم یک قضاوت کلی در این باره بنمائیم، و آن این است که حقی پس از پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - از محل خود تغییر داده شده.

و نیز با بیان دیگری این مطلب را متمیم می‌نمائیم.

البته این فرقی که بعد از پیغمبر اکرم در اسلام بوجود آمده نمی‌توان گفت که حقیقت اسلام از همه این‌ها بیرون است، و نمی‌توان گفت معتقدات همه مطابق با نظر قرآن است. بنابراین آیا شرط احتیاط در دین که لغزش در آن بسیار خطرناک است، این نیست که ما آن را از اهل بیت اخذ کنیم که از هر جهت نزدیکتر به سرچشمه آن باشند؟ واقعاً اگر ما در زمان بنی‌امیه یا می‌بنی‌عباس بودیم، و دور از اسلام می‌زیستیم، چنانچه می‌خواستیم به تعلیمات آن‌ها نزدیک شویم، و نماینده تربیت قرآن را ببینیم، از نزدیکی به خلفاء و درباریان، یا معاشرت با عامه جاهل، و با توسل به فقهای شکم‌پرست متملق درباری ممکن بود نمایش اسلام را ببینیم، و به حقیقت آن آشنا شویم؟ آیا اگر سجاد و باقر و صادق - علیهم السلام - و دیگر این برگزیدگان را درک نمی‌کردیم پیش خود نمی‌گفتیم که این قرآن از میان عبارت و خط خارج نشده، و کتابی که نمونه خارجی ندارد عملی نیست؟

بهر حال امروز دانشمندان بیدار اسلام متوجه شده‌اند، که غبار ذلتی



که نتیجه تفرق است، بر چهره عموم مسلمانان نشسته، و اعصاب عموم در نتیجه کشمکش های مذهبی خسته و فرسوده است. پس آتشی در سینه ها فروخته شده، که سوز و شعله آن، از زبان و قلم همه آشکار است - مانند مؤلف همین کتاب. و بیشتر به توحید اسلام دعوت می کنند، و بیشتر به توحید اسلام دعوت می کنند، ولی کمتر راه آن را می دانند دانند یا اظهار می کنند، ولی همان طوری که این قاضی عادل متوجه

شده، چاره ای جز اجتماع در خانواده نبوت نیست.

اگر چه بحث در موضوع خلافت نتیجه عملی ندارد، ولی زنده کردن تعلیمات و تربیت خاندان نبوت در عموم مسلمانان، و توجه به شخصیت معنوی آن ها، که نمونه تمام دین اند، و شنیدن چگونگی حکومت و شکیلات اسلامی از زبان آن ها، پس از تدبر در قرآن، برای امت اسلام امر حیاتی است.

موضوع امامت و خلافت اسلام از هر جهت در آن به دقت بحث شده، ولی ما با دقیق ترین آبحاث اجتماعی و فلسفی امروز و همیشه، که عبارت است از اصل تقسیم کار بر لیاقت و تخصص، برای تنبیه مسلمین این بحث را متمیم می نمائیم و به عنوان تعلیقه هر توضیحی را با تعیین صفحات و عدد سطور اصل کتاب ذکر می کنیم (1).

ص: 16

---

1- برای ساده تر شدن استفاده از تعلیقات همگی آن ها به انتهای کتاب منتقل شده و محل مربوط به آن ها در اصل کتاب مشخص شده است. (مؤسسه اهل البیت)

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد و الصلوة؛ مخفی نماند آن که کتاب شریف تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله - ، از جمله کتبی است بسیار مفید، و در اثبات حقانیت اهل بیت رسالت - علیهم السلام - ، و مظلومیت ایشان بهترین تالیف با بیان بسیار ساده و شیرین، و موجز و کم نظیر، و مکرر به طبع رسیده، ولی از کثرت راغبین نسخه آن میاب شده بود، لذا مجدداً جناب مستطاب آقای آقا میرزا نصر الله مهرخوان، مدیر کتاب فروشی فردوسی شهید، اقدام طبع آن نموده، و از این حقیر تقاضا نمودند مختصری به طریق فهرست، از ترجمه حالات مؤلف محترم به رشته تحریر و تالیف درآورم، و این چند با کمال عجله جمع آوری شد.

### ترجمه مؤلف

#### نام و نسب مؤلف :

قاضی محمد، مشهور به بهلول بهجت افندی، فرزند قاضی محمد، متخلص به سعادت، فرزند قاضی محمد، مشهور به مخلص، فرزند قاضی محمد، مؤلف کتاب بغیة الفقیه، فرزند قاضی سنان، و سلسله نسب مؤلف هم چنان که خود گفته، به ابو ایوب انصاری صحابی مشهور منتهی می شود.

ص: 17

مؤلف در علوم عقلیه، و نقلیه، و عرفان، بارع بود، و علم فقه را از پدرش قاضی محمد سعادت، و شیخ نجیب الدین زنگی زوری فرا گرفت، و علوم عقلیه را از شیخ محمد شیخ الاسلام، و شیخ محمد قاضی زاده بیاموخت، و در عرفان مشرب ملا سراج الدین نقشبندی را پسندید، و بر طریقت او رفت.

از پدرش قاضی محمد سعادت، و سید ابو الهدی صیادی رفاعی، شیخ الاسلام اسلامبول، اجازت روایت حدیث دریافت کرد، و صحاح سته و سایر کتب اخبار را، به اجازت ایشان نقل می نمود. و حقیر را با مؤلف چندین بار اتفاق ملاقات دست داد، و در سفری که به ایران نمود چندین بار در تبریز و همدان او را بدیدم، و الحق مردی مبرز بود، و در فنون بارع، و در مناظرات مذهبی بسیار توانا بود، و از حقیر اجازت نقل کتب اخبار شیعه را درخواست کرد و او را اجازت دادم، و هم حقیر از او اجازت مفصلی راجع به نقل کتب اخبار نبویه ایشان دریافت نمودم.

## مذهب و طریقت

مؤلف در ابتداء بر طریقت حنفی می رفت، و در فقه تابع ابو حنیفه بود، و آخر الامر مذهب حنفی را ترک گفت، و طریقت شافعی را پسندید، و بقیه عمر را بر مذهب شافعی کار کرد. و در رشته طریقت به سلسله نقشبندیه پیوست، که سلسله این طایفه به شیخ بهاء الدین نقشبند منتهی می گردد.

## مؤلفات :

مؤلف آثاری از خویشان بر جای گذاشت و کتاب ها پرداخت، از جمله همین کتاب تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله - که می توان گفت مایه شهرتش همین کتاب گردید، و الحق کتابی کم نظیر و بسیار منصفانه نوشته است.

دیگر شرح عقاید عمر نسفی، و دیگر مائة یوم (صد روز)، یا یوزگون در وقایع صفین، و دیگر رساله در ارث و ارشاد حمزوی، و حجرین عدی، که از

اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود، و مؤلف تاریخ - زندگانی و کیفیت شهادت او را نظم نموده است. و دیگر حاشیه بر تفسیر بیضاوی، و کتاب الودود و النقود در مناظرات مذهبی، و دیگر رساله در نام های کسانی که از علمای عامه، قضیه سوزانیدن درب خانه صدیقه طاهره را متعرض شده اند، و مؤلف این رساله را به خواهش حقیر تألیف نمود. و رساله در شرائط طریقت نقش بندی، و رساله در لزوم مسح پا و دیگر آثار آذربایجان، و رساله در اعراب کلمه توحید، و کتابی در شرح مسلک دموکراسی و اعتدالی و سایر مسالک. و مؤلف از مردم زنگی زور بود، و چندین بار به اسلامبول، و یکبار به مصر و بغداد و بخارا و ایران سفر کرده، و یکبار توفیق سفر حج یافته است، و بسیار مرد بلند طبع، و پاک دامن، و دلیر، و خوش خوی و گشاده روئی بود، و قامتی زیبا و خوش منظر داشت، و شیرین بیان و تنومند بود؛ و در سال 1288 در شهر زنگی زور متولد گردید، و در سال 1350 بنابر نقل بعضی از ثقات از دنیا رفت، و چنین گویند که او را به قتل رسانیده اند. و از وی سه پسر و یک دختر به نام بهاء الدین، و عبدالله، و علی جمال الدین، و فاطمه بر جای ماند. از خداوند توفیق کافه اهل خیر و مروجین شرع را مسئلت می نمایم .

الراجی شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی

11 جمادی الاولی 1362

ص: 19

## بیان وقایع

بر هیچ ذی شعوری مستور نیست، که ام العلل این همه ضعف اسلام و ذلت مسلمین، فقط شق عصا و افتراق بوده است. تاریخ عالم گواه صادق بر اینست، اوقاتی که ماها (فرق مسلمین) به نام خدمت دین، و تحصیل اجر اخروی، با شداید ستم، به امحاء و اعدام یکدیگر مشغول بودیم، سایرین بدون افاته وقت، در رفع احتیاجات ملی، و تزیید و تشیید قوا، و توسعه اختراعات و اکتشافات کوشیده، و در تهیه وسائل ترقی، و تأمین حال و استقلال جداً فداکاری می نمودند، چنانچه امروز هر کس ثمرات عملیات اسلاف خود را در حال چشیدن است.

حقیقتاً وقتی که انسان اخبار و آثار راجعه به اخوت و تعاون اسلامی، را با رفتار ضد و معکوس مسلمین مقایسه نماید، بی اختیار متعجب می شود، که غشاوه غفلت بصر بصیرت ما را چطور پوشیده، که از احکام مقدس دینی تا این درجه غافل و ذاهل مانده ایم.

بنده عاجز که از عاشقین عظمت اسلام هستم، نجات و سعادت مسلمین را در پیروی احکام دین و وحدت اسلامی شناخته ام، ولی وحدتی بی غش و آرایش، وحدتی پاک و صمیمی، و عاری از هر قسم اغراض خصوصی، وحدتی که خدا و رسول ما را بر آن امر فرموده است. من همیشه در این آرزو بودم که آثار وحدت، یعنی سعادت در ملت اسلام مشاهده نمایم،

تا این که خوشبختانه مصادف شدم به کتاب «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله» اثر فاضل متبحر «آقای بهجت افندی»، که جامع مزایای صوری و معنوی، و اشخاص منصف را بهترین دلیل و رهنما به نقطه وحدت می باشد، و بعضی از علمای اعلام و محترمین، محض تعمیم فایده کتاب ترجمه آن را به فارسی به من محوّل نمودند. بنده نیز این خدمت اسلامی را با جان و دل قبول، و برای روز معاد ذخیره قرار داده، و امیدوارم قارئین عزیز صاحب تمیز، با تمرکز در خاندان مقدس رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - هر قسم نفاق و شقاق را مبدل به اتفاق نموده، و در این عصر پرخطر یکدل و یک جهت، در اعلاّی لوای اسلام با هم شریک مساعی باشند.

مهدی ادیب

ص: 21

اساس و افاده

### وحدت اسلامیه

اوه ت وحدت اسلامیه بوسیر کلمه دل آراء در که تا ظهور اسلامدن بری قلوب مسلمینی کندینه جذب و جلب اتمه ده در افراد اسلامیه دن بر نفرده اولسون بولنماز که وحدت و اتحاد دن بحث اتمه سون و دورت یوز لیونی بیردنیانک وحدت فکر و اتحاد اتمه سنه عاشق الماسون.

بز وحدت اسلامیه دن بوراده وحدت سیاسیه نی دگل بلکه وحدت فکر و اتحاد غایه نی مراد ایدرز.

بز دیدیک که عالم اسلامک فکرأ و مسلکا بر لشمه سنه افراد اسلامیه تک جمله سی طرفدار در-اويله ايسه، بزده بوغایه نک طرفدار اولمایه مایلز انجق بوقدر وار که بوغایه نک اساسنی قوماق استین لرو عالم اسلامی ملل غر به قیاس ایدنلر، و بونقطه نظر دن او غراشان لریا کالیورلر، عمدہ آچیقجه سنه سهو ایدولو.

جمله یه آشکار در که ملل غربیه نک افکار عمومیه سنه حکمران وضعیت سیاسیه اولدوقی حالده، افراد اسلامیه اوزرینه حاکم، بالکردین و مذهبدر - مثلاً: بر فرانسزقا تولیکی، وضعیف سیاسیه سنه مساعد الدوقی نظر یله، پرتستان بر انگلیزی دائماً سویور، ولی هم مذهبی اولان بر اوستریالی نی، اصلاً سومیور، چونکه مذهباً بر لک وار ايسه ده سیاستا منانه لرینده

اختلاف واراده. هکذا برلین لی بیر آلمان، پرستان مذهبداشی اولان لوندون لی بیر انگیزی کندینه دشمن عدایتد یکی حالده، ینه سیاسی نظر یله، فاتولیک بیرو یا نه لی یه، دوست نظر یله باقر چونکه یور و پاده، افکار اوزرینه حاکم سیاستدر، مذهب ایسه، صفر درجه سنده در، لکن اسلام عالمی بیله دکلدن نه سیاست و نه ده عرق افکار اسلامیه اوزرینه حاکم اولمیوب، بلکه دین و مذهبدر که افراد اسلامیه اوزرینه حکمران حقیقی در، مثلاً: قفقاسیه حدودنده یاشیان مسلمان بیر کرد، کردستانلی بیر کرد ایله اوشانمیور، چون که مذهبی اختلاف وار ولی بیر تبریز لنی سوو یور، چون که اتحاد مذهبی واردر هکذا اصفهانلی بر فارس، هم عرق اولان کابل لی بر فارسی تا نیمایور چون که وحده مذهبی لری یوخدور - با این همه، آذربایجانلی بر ترکی سو یور، چون که هم مذهبدر لر؛ بودر که عالم اسلامه حکمران - دین و مذهب در، عرق و سیاست صفر درجه سنده در.

بیله ایسه عالم اسلامک وحده و توحیدنی آرزو ایدن لر، البته دین و مذهب نقطه نظریله ایشه کریشمه لی در؛

ایمدی بز عالم اسلامک اختلاف نقطه سنی نه ره ده آختار مالی و بولمالیز - بلی بز دیرز که دین اسلامده اساس اعتبار یله بر ماده اختلاف یوخدور ولی تشکل اعتبار یله تاریخ خطاسی اولراق مهم بر اختلاف عالم اسلامی پارچالایوب اساس وحده یه سنی گمرمه ده در.

بزیویگانه اختلافی یالکز تاریخ آل محمد و حقوق خاندان نبوت ده بلورز فکر یمزجه اختلاف است بود اثره در حاصل الدوقی کمی ائتلاف امت ده بود اثره ده اولمالی در چون که هر عضو سقط اولدوقی یردون باغلانمالی و هر خیط اوزلدیکی مکاندا دیو نملیدر.

بودر که بر تشریح و محاکمه عادللی کتابمزی قلمه آلدق و محل اختلاف نقطه لری تشریح و محاکمه ایله حق و حقیقت نره ده اولدقین اثبات و ارائه ایتدیک فکر مزجه کتاب مزامت مرحومه نین توحید افکار اتمه سنه یگانه بر مدار در ولی احقاق حق اتمه ده نه اندازه در بذل مقدرت اتمه مزی



قارئین گرامین انصاف و قوه ایمانیہ لرینہ حوالہ ایڈرز.

«زنگہ زورلی قاضی بھلول بہجت»

ص: 24

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

بسم الله خير الأسماء

تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله به توفیق و عنایت ایزد متعال، و در ظل توجه و هدایت عقل کل، و هادی سبیل، حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله -، شروع به تحریر کتابی می شود که به عنوان «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد» نامیده شده و نظر به فکر قاصر و عاجزانه نگارنده، این کتاب گران بهاترین آثار ذی قیمت محسوب می شود.

بر عموم واضح و معلوم است که محبت و مودت خانواده عصمت و طهارت، کما این که به افراد امت فرض و واجبست، هکذا اطلاع و علاقمندی از حال و شئون، و تاریخ گزارشات آن سلسله طیبه، از فروع همان فریضه بزرگ معدود می باشد.

مع التأسف تا بحال ما بین امت مرحومه عکس این ترتیب جاری بوده، یعنی علمای اسلام در حالتی که آثار مهمه و تألیفات بزرگ و مفصل در مواضع متنوعه تألیف نموده اند، راجع به سرگذشت و تاریخ سلاله طاهره، که محبت و مودتشان در اسلام، از شروط اولیه و مهمه بوده اثری باقی نگذاشته اند، مثلاً در صورتی که مؤلفات زیادی دائر به تاریخ «آل سامان»، «آل سلجوق»، «آل بویه»، «آل عثمان» دیده می شود فقدان کتابی که تاریخ «آل محمد» را بطور حقیقت کشف و ایضاح نماید، آیا شایان تأسف نیست؟

علمای اسلام به هیچ علمی مثل تاریخ و تراجم احوال، اهمیت و اعتبار نداده اند. تألیفات «ابن خلدون»، «ابن اثیر»، ابن خلکان، «مسعودی» و آثار عده زیادی از علمای دیگر، از نفیس ترین آثار راجعه به علم تراجم حال و تاریخ می باشد.

از دلایل واضحی بر این که علمای اسلام، به علم تاریخ اهمیت فوق العاده داده، «تاریخ دمشق» ابن عساکر در پنجاه جلد، «تاریخ خطیب بغدادی» در هشتاد جلد، کافی می باشد. دائر به تراجم احوال نیز آثار قیمت دار مثل «اسد الغابه» و غیره موجود، و بعضی از تألیفات با وجود اهمیت شان قدری از توضیح هم کنار افتاده اند. با وجود این تألیفات بزرگ مایه تأسف این است که تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله - و سرگذشت اهلیت عصمت، محل دقت و توجه واقع نشده، صفحات تاریخ! اهمیت «متنبی» را به «رضی» نداده. دقت و توجهی که به «ابو یوسف» داده شده، در حق امام موسی کاظم - علیه السلام - دیده نمی شود. تعصب را کنار گذاشته با دیده بی طرفی بنگریم، ترتیب کار بکلی بر عکس شده، هر گاه کسی غیر از این را مدعی باشد صفحات تاریخ حاضر و بر صدق مدعا شاهد و ناطق است.

خیلی جای تأسف است مثل طبری مورخ معروف و بنام، در تاریخ مهم خودش، در صورتی که پاره ای حقایق مهمه و مطالب لازمه را قابل ذکر ندانسته و اهمیت نمی دهد، از حقوق ثابتة سلاله نبوت با چندان دقت حرف نمی زند، ولی از خرافات بیهوده بحث می کند: نمرود را سوار کرکس نموده به آسمان بالا می برد! سرعوج بن عنق را به سحاب برده اقرع می کند! عجب! باعث این همه غفلت و مسامحه چه بوده؟ عجباً به خاطر طبری هیچ خطور نکرد، که مواد مباحث عنهای تاریخش، در آتیه و لو یک مرتبه باشد، مورد انتقاد واقع خواهد شد؟

مؤلف تاریخ هر ماده را و لو که جزئی باشد باید کاملاً تحقیق نماید، زیرا که اسلاف به وسیله کشف حقایق همیشه باید به تنویر افکار اخلاف بکوشند، نه این که با خرافات بی معنی آن بیچارگان را در ظلمات اوهام آواره و

متحیر نمایند! در اسلام در حالی که اغلب حقایق در پرده استتار مانده، مطالب واهی و بی اساس که اصلاً به عالم اسلام مربوط نیست موضوع بحث قرار داده شده در این که سلاله طاهره در اسلام حائز مقام بلند و دارای علاقه و حیثیت، بزرگ و صاحب رتبه ارجمند بودند کالشمس واضح، و به احدی پوشیده نیست.

قبلاً- گفتیم که مودت و محبت سلاله پاک به افراد مسلمین از واجبات بزرگ بوده. عجب! چرا این ماده مهمه با تناسب اهمیت آن مورد تحقیق واقع نشده؟ به عقیده عاجزانه بنده این موضوع باید عمیقاً تدقیق و مطالعه شود.

این مسئله واضح و محقق است که در صدر اسلام، مسئله خلافت همان وقتی که از حال طبیعی و مجرای اصلی خود منحرف شد (1)، حقوق «آل محمد - صلی الله علیه و آله» نیز جزئیاً و کلیاً هدف محو و اضمحلال گردید. دوره خلفاء طول نکشید ولی اوضاع وخیم تر شد. سلطنت منفور و ظالمانه و حکومت منحوس و غاصبانه بنی امیه تشکیل یافت، اشخاصی که قوه دیانت و بصیرت شان ضعیف تر بود، به دور معاویه ظالم و حيله کار گرد آمدند. حقایق به واسطه حيله و تهدید و ظلم و شکنجه مستور ماند، سفید ها سیاه و سیاه بجای سفید برقرار شد، باز بازار تلبیس و تدلیس رواج یافت، حقیقت غائب گردید. مایه تأسف این است جمعیت اصحاب در صورتی شاهد و ناظر یک سلسله حقایق بودند، چون برای اثبات آن لیاقتی در وجود شان نبود، هر گاه بطور عمومی هم نگوئیم، اغلب صحابه از ادای وظائف خود قصور ورزیده، و برای حمایت و وقایه امانتی که به آن ها سپرده ابداً صرف همتی نکردند. حتی بعضی از صحابه پیدا شد که علناً پیروی از بدعت و باطل نموده، و در لجه اعمال شنیعه و حرکات زشت و منفور غوطه ور گردیدند!

قدری واضح تر بگوئیم: ابو هریره که دائم الحضور در حضرت رسالت

ص: 27

---

1- رجوع شود به تعلیقه شماره 1.

پناه - صلی الله علیه و آله و راوی صد هزارها احادیث و اخبار از آن حضرت بود، برای بقای حرمت و اعتبار خود در مقابل جور و مظالم بنی امیه ساکت و صامت نشسته، حتی از معاویه، که قاری از مطالعه یکی از هزار از بدع و وحشی گری های او در صفحات تاریخ باز متحیر و متوحش می شود و ذکر آن ها ما را از مقصود دور می سازد طرفداری نمودند، و دائماً در کنار سفره آن ظالم خبیث نشسته شکم خود را از طعام های لذیذ شاهانه سیر کرده (1)، و این کلام را متذکر می شد: «الصَّلْمَةُ خَلْفَ عَلِيٍّ أَوْ بَسَاطَةُ مَعَاوِيَةَ أَدْسَمُ» یعنی: نماز در پشت علی کامل تر است، ولی سفره معاویه رنگین تر. ابو هریره به اقرار بر این که نماز در پشت علی بهتر است، لذائذ شام معاویه او را فریب داده، از اكمال صلوة صرف نظر می کند، و سائقه دناوت و شکم پرستی با قبول ذلت به ترویج کار اهل جور و ظلم باعث گردید.

دشمن اهل بیت عصمت، و جنایتکار معروف «بسر بن اوطات»، که از طرف معاویه برای قتل و غارت مدینه وارد آن شهر گردید، و در صفحات تاریخ فاجعه منحوسه بنام لیلۃ الحریره از خود به یادگار گذاشت، هفت صد نفر از صحابه را مقتول، و قریب سیصد نفر از زنان اسلامی را هتک احترام و بی سیرت نمود! در این احوال ابو هریره از معاونین او، و حتی قائم مقام آن ملعون بود! ملاحظه نمائید چقدر پستی و دناوت!؟

تأسف در این جااست که با این همه رذالت، باز ابوهر پره در تاریخ با ذکر خیر یاد شده، فقط راوی بودن به اخبار مایه تمجید و احترام او می گردد.

نظر به فکر عاجزانه نویسنده، بعد از مصاحبت رسول اکرم رفاقت ابو هریره با معاویه و مروان و بسر بن اوطات، دلیل بی مسلکی و پوسیدگی نیت، و ریا کاری تمام حرکات و افعال، و تزویر در زهد و تقوای او بوده! بیشتر از این، مغیره ابن شعبه در حالتی که از معارف اصحاب بود به پاره ای حرکات زشت جسارت، و به چنان بدعت ها مباشرت نموده، که ننگ بزرگی

ص: 28

از خود در تمام عالم اسلام یادگار گذاشته است!

برای خدمت به هوی و هوس معاویه، و ترضیه نفس اماره او، دائماً بهآل رسول - صلی الله علیه و آله - نعوذ بالله زبان سب و شتم می گشاد.

خصوصاً حضرت علی - علیه السلام - و اولاد آن حضرت را علناً روی منبر لعن می نمود. از ذکر وقایع دلخراش در اینجا فقط نقل تاریخ نبوده، بلکه مقصود اثبات این است که در آن دوره ها، گفتگو در فضائل آل محمد، و بحث در احوال ایشان مشکل بوده. بلی در زمان سلطه و اقتدار بنی امیه از حق و حقیقت اثری نمانده بود، به همین جهت حقیقت احوال در پس حجاب دسائس مستور بود.

دوره بنی امیه در سایه فداکاری بزرگ و جدی امت مرحومه، و به واسطه انقلاب ابو مسلم خراسانی منقضی گردید. نوبت ریاست بنی عباس در رسید در زمان سلطنت این نسل نجیب هم آل محمد بحق خود نرسیدند. همین که به واسطه فداکاری های بزرگ امت، بنی عباس مقام خلافت را احراز نمودند، آل محمد - صلی الله علیه و آله - به قراری که در دوره غدارانه بنی امیه بود، باز در حبس و منفی ها مانده، با حیل و دسائس از اوطان خود مهجور و تبعید شده، مسموم یا مقتول گردیدند. راستی این دوره نیز به آل محمد دوره فلاکت گردید.

تفقد از آل محمد - صلی الله علیه و آله - به جای خود، بلکه کسی به اسم بردن از ایشان جرئت و جسارت نکرد. علماء، محدثین، مجتهدین که منسوب به آل محمد بودند در کنار ماندند، یعنی عمداً ایشان را از اهالی دور نمودند. اشخاص موافق به صرفه و سیاست خودشان را به سرکارها دعوت کردند، باقر کاظم رضای آل محمد - صلی الله علیه و آله - را با غدر و ظلم از ملت جدا کردند، به بهانه این که اولاد فاطمه مدعی خلافت هستند، آن ها را یکایک از میان برداشتند.

هر گاه به تاریخ حیات آل محمد - صلی الله علیه و آله - با نظر دقت مراجعه شود، معلوم خواهد شد که تمام این ذوات گرام یا محبوس بوده، یا در

از بیانات فوق معلوم می شود که در دوره حکومت بنی عباس هم برای آل محمد - صلی الله علیه و آله - حال مساعدی و لو که جزئی باشد پیدا نگردید، و در این زمان نیز گفتگو از حقوق ایشان مشکل بود.

از هجوم چنگیز در عالم اسلام دوره ملوک الطوائف شروع پس گردید، این دوره که مائه هفتم هجری واقع شده اگرچه امتداد نداشت، ولی بالنسبه به فکر آزاد و مستقل مساعد بود. علمائی که در این عصر قدم به عرصه وجود گذاشتند نسبت به متقدمین از تقلید و تبعیت کورکورانه دور، و به تحقیق و تدقیق نزدیک بودند حکم داران عصر نیز از قبیل سلطان حسین بایفرا نسبتاً طرفدار حق و حقیقت بودند. از علمائی که در زمان این سلطان نشو و نما یافته بودند خاندان میر، میرخواند، مؤلف کتاب روضة الصفا که روضة الاحباب هم از این کتاب ترجمه یافت. پس از این دوره احوال باز رو به وخامت نهاد. سیاست های سابق مجدداً رواج یافت. تعصب بیجا حکم فرما گردید. باز حق و حقیقت در پس پرده اختفا منزل گزید. بلی دولت علیه عثمانیه تاسیس یافت. توسعه دایره این دوره امری لازم و ضروری بود، خلافت ظاهر یه نیز به سلطان سلیم اول، که با عرضه ترین سلاطین آن دولت بود انتقال یافت او هم به توحید ممالک اسلامی ساعی بود، ولی مع الأسف موضوعی که لازم بود با منطق تعقیب شود قوای جبریه در آن استعمال شد، صد حیف که این فکر عالی و مقبول از مجرای صحیح و طبیعی خود تعقیب نشد، با شواهد تاریخی ثابت است بناهایی که با تهدید و دروغ تاسیس یافته، نتیجه خیری بر آن مترتب نگردیده است.

در مقابل این فاتح بزرگ حریف دیگری که آرزوی جهانگیری در سر داشت پیدا گردید. شاه اسماعیل صفوی برای نیل به آمال جهانگیرانه خود به پاره ای وسائل و عنوانات تشبث نمود، در ضمن این فاجعه تعقیب مذهب بمیان آمد! بلی دو پادشاه برای تزئین ملک و توسعه و تشدید نفوذ خود، اختلاف کلمه در میان امت انداختند. هر دو طرف بر وفق آرزوی خود در

ضمن استعمال سیف قلم را نیز بکار بردند، در شرح مرام و مقاصد خود کتاب ها تالیف کردند. نوشتند و نوشتند! می دانید چقدر از حقایق مستور گردید؟! چقدر دروغ و افترا بسته شد؟! چقدر سفیدها سیاه و سیاه ها به سیمای سفید قبول گردید؟! نوع علماء وجدان و بصیرت خود را فدای اغراض شخصی متنفذین و سلاطین عصر نمودند، پای غرض و تعصب بمیان آمد، هزارها کتاب مجادله بنام دین برای ما ارث ماند! بلی جراحات سیف و سنان التیام پذیرفت، ولی از جریحه اقلام مابین ملت اسلام هنوز خون می چکد!

بلی منتهای آمال ما اینست که در نتیجه آثار قلمیه و عملیات فداکارانه علمای اعلام، این جراحی با یک طبابت حاذقانه بهبودی پذیرد. می دانید که این دوره ها نیز برای جهانگیری حق و حقیقت دوره مساعدی نیست.

راجع به واقعه کربلا- کتابی نوشته شده. اگر چه مقصود مؤلف آن نمایش فاجعه دلسوز کربلا می باشد، ولی در تحت نقاب ذکر مصائب طرفداری از یزید پلید و متابعین عنید او کرده در آخر می گوید:

روز قیامت حضرت فاطمه زهراء - سلام الله علیها - پیراهن خون آلود فرزند خود را در دست گرفته وارد عرصه محشر می گردد، و به حضور حضرت رسالت پناه عرض تظلم می کند، در این حال رسول اکرم فرماید که ای دختر من امروز روز شکایت نیست روز شفاعت است. جمیع گنهکاران در مقابل همین قضیه شهادت برات آزادی گرفته داخل بهشت خواهند گردید! حالا ملاحظه فرمائید که نویسنده فاجعه در ضمن شرح مصیبت میخواهد از شمر، یزید، عمر سعد، عبید الله زیاد و امثال این ها طرفداری نموده، اسباب عضو ایشان را فراهم کرده بالاخره در فردوس برین جایشان دهد! مگر آن بی حیا اقلاً یک مرتبه ملتفت نگردید، کسانی که فرزند رسول خدا و جگر گوشه بتول را در صحرای کربلا با چنان وضع دلخراش شهید کرده، و اولاد فاطمه را اسیر نمودند؛ دیگر جای عفو برایشان باقی نیست؟ زیرا که آن



ملاعین کافر شدند، و کافر مخلد در جهنم است، و حتی کسانی که قلباً از واقعه کربلا مسرور بوده اند باز کافر و در آتش جهنم هستند.

بلی غرض اثبات اینست که تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله - کما هو حقّه نوشته نشده، و اگر تألیفی در این موضوع موجود باشد آن هم مبنی بر غرض و با نیت فاسد بعمل آمده، و تاریخ آل رسول - صلی الله علیه و آله - در هر دوره در نتیجه اغراض و تعصبات در پس پرده خفا مستور مانده است.

می خواهم که مسئله قدری عمیقاً مطالعه شود. ملاحظه فرمائید که سیاست تاسیس دولت در اسلام تا چه اندازه وظائف مضره را ایجاد و ایفا نموده است؟ از بنی امیه چند مثال ایراد می کنیم .

وقتی در زمان بنی امیه در مکه مکرمه عبدالله زبیر به دعوی خلافت برخاسته، و با عبدالملک مروان مقابله ورزید، و چندین سال با هم محاربه نمودند، عبدالملک محض این که فکر اهالی شام و سایر ممالک اسلامی را از کعبه منصرف کند خانه ای ساخت و مردم را برای ادای حج به زیارت این خانه مصنوعی دعوت نمود.

حالا ببینید که مسئله سلطنت و حکومت چقدر از این رهگذر به دین و مذهب صدمه و لکه وارد کرده، که یک ظالم ملعون برای تأمین حکومت خودش کعبه را که از ارکان عظیم اسلام است تبدیل می نماید؟

مختصری محض تمثیل از بنی عباس بگوئیم:

وقتی اهل مدینه خلافت جعفر منصور عباسی را قبول نکرده، با شخصی از خانواده زهراء که موسوم به محمد بن عبدالله بوده بیعت کردند، با جعفر منصور محاربات عدیده کرده دفعات چند مقابله نمودند. وی از طرفی با محمد بن عبدالله بن حسن جنگ می کرد، از جانب دیگر با نیت منصرف ساختن مسلمین از روضه رسول خدا، و مکه معظمه در پایتخت خود بغداد خانه ای به نام «قبه خضرا» ساخته، بجای حج کعبه مردم را به طواف آن خانه منفور دعوت می نمود!

حالا ببینید خلیفه عباسی مانند حکمدار بنی امیه برای بقای حکومت

خود آل محمد - صلی الله علیه و آله - را قتل و اعدام کرده، و خیلی از احکام اسلام را تبدیل داده است.

مثال دیگر:

خلفاء بنی عباس نه این که به رواج احترام آل محمد سعی نمی نمودند، بلکه به شعراء جائزه ها داده که دائماً آن نسل پاک و سلاله طاهره را هجو می کردند. برای اثبات این هزارها دلائل مکفیه موجود ولی به ذکر یکی اکتفا می نمائیم:

شاعری به نام «ابان بن عبدالحمید» روزی برای تحصیل اجازه ورود به مجلس هارون الرشید نزد یحیی برمکی رفت. یحیی گفت شرط ورود مجلس خلیفه هجو علی - علیه السلام - و اولاد اوست! ابان بن عبدالحمید هر چه در اول امر از ارتکاب به این امر شنیع امتناع نمود، ولی بنا به اجبار یحیی حضرت علی - علیه السلام - را نظماً هجو نموده به هارون تقدیم نمود. هارون به سبب همین هجوابان را در سلک ندمای خویش قرار داد!

غرض از این بیانات اینست که در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس، حیات و شئون آل محمد - صلی الله علیه و آله - به تهلکه بزرگ در افتاد. این نسل نجیب از تمام امت بر کنار افتاد، و به وضع دلسوزی امرار معاش می کردند. نه این که از حال سلاله طاهره تفقدی ممکن نبود، بلکه اسم بردن از خانواده رسالت در عداد گناهان بزرگ و خیانتکاری محسوب بود.

یکی از قصور و غفلتهای علماء تاریخ اینست که به مثل معروف «خطا بر بزرگان گرفتن خطا است» مفتون گردیده، نه این که از خطا و مظالم اشخاص بسیاری که در عالم اسلام قدم به عرصه وجود گذاشته اند هرگز بحث و انتقادی نکرده اند، بلکه این قبیل ظلام را در سلک اهل حق داخل نمود، و زهر قاتلی که از این جماعت به جامعه امت رسیده شفای عاجل تعبیر، و اغلب ارباب جنایت را از اهل صلاح و سعادت نام نهاده، ملت معصوم را اغفال کرده اند، این مسئله نیز یک مرض مهلک و جریحه التیام ناپذیری شده که

ص: 33

عالم اسلام همیشه در تأثیرات جانخراش او معذب است! برای توضیح از عرض چند مثال معذوریم:

ما بین تواریخ اسلام، تاریخ طبری را که از حیث قدمت و کثرت روایات حائز اهمیت فوق العاده است بگشائید! خیلی اشخاص جنایتکار را در آن جا در ردیف اهل حق خواهید یافت. تاریخ طبری اشخاصی مانند «ابو هریره» و «مغیره بن شعبه» را با لسان تبجیل یاد می کند! مورخ مزبور ابداً اعمال اشخاص را مورد دقت قرار نداده، فقط وجود این اشخاص در سلک صحابه مایه تعظیم گردیده!

این رویه نظر به فکر عاجزانه بنده، سهوی بزرگ و خطائی فاحش است. چطور ممکن است که فقط انسلاک در سلک صحابه مطهر اعمال سیئه یک نفر شده، و از تحقیق خوب و زشت در عملیات چنین اشخاص مورخ را مانع گردد؟ بلکه صحابه بودن شخص خطا کار عقوبت و مجازات آن را شدیدتر خواهد نمود.

می بینید که قرآن مجید در آیه ای که در حق ازواج مطهره رسول اکرم نازل شده می فرماید: ای ازواج نبی، شما مانند سایر زنان نیستید هر گاه یکنفر از شما مرتکب گناهی بشود عقوبت آن ضاعف خواهد گردید. در این صورت درجه تشخیص هر قدر بالا رود جزای عمل نیز به همان اندازه زیاد خواهد شد.

متابع مع التکریم به مباشرین افعال حسنه از صحابه، و احتراز با نفرت شدید از مرتکبین منکرات، و جرح و انتقاد قبایح ایشان بر همه کس فرض و لازم است.

راست است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود «لا تسبوا اصحابی» لیکن انتقاد اعمال شنیعه سب نیست. نه این که فقط اصحاب بلکه سب هیچ کس جائز نیست. اگر انتقاد سب نامیده می شود، پس بحث از اعمال قبیحه فردی از افراد می بایست جائز نشود! چنین عقیده ای سراپا لغو، و صحیح اینست که افعال تمام اشخاص بدون فرق قابل تحسین و

تقیح است .

ابو هریره به واسطه بودن او در سلک صحابه مستحق رحمت ولی بعد که آلت دست معاویه و مروان و شقی تر از این ها بسر بن اوطات شده بود، بهمین سبب و در مقابل این جنایت به او نفرین خواهیم نمود! بگذار هم چنان که در مقابل عمل خیر مکافات می بیند، در عوض شرارتش مجازات هم داده شود. ما منکر نیستیم که ابو هریره صحابه رسول اکرم، و خدمت گذار آن حضرت، و راوی خیلی از احادیث بود. ولی می دانید که ابو هریره غیر از این ها چه کارها کرده؟ اگر نمی دانید از بنده سؤال کنید :

زمانی که معاویه خواست جهت پسر خود یزید از مردم بیعت بستاند، اهالی مدینه منوره در مقابل این بدعت و جنایت زبان اعتراض گشوده، خواستند ممانعت و مقاومت نمایند. معاویه برای این که اهالی پاک عقیده مدینه را به خوف و وحشت انداخته، و موانع را از پیش اغراض نفسانی خود بردارد، شقی ترین مردم «بسر بن اوطات» را مأمور این امر برای اخذ بیعت روانه مدینه نمود. بسر به امر معاویه از اهالی مدینه و اصحاب رسول خدا! هفت صد نفر مقتول و سیصد نفر نیز از زنان با عصمت و عقیقه اسلامی اسیر نمود، و سه روز متصل غارتگران شام را مأمور به نهب و غارت جوار روضه مطهر و حرم پاک آن حضرت نمود!

در همان زمان ابو هریره مذکور، معاون همین بسر بود! وقتی که بسر کار مدینه را تمام کرده به جانب یمن عازم گردید او را نائب و قائم مقام خود تعیین نموده، و در کلیه جنایات و مظالم ابو هریره یار و مددکار بسر بود! حالا از این جنایت اغماض نمی توانیم و نخواهیم نمود و الا در ردیف اهل غرض و پامال کنندگان حق و حقیقت محسوب خواهیم شد؛ بلی ما در مقابل این همه جنایت ابو هریره همیشه به او نفرین خواهیم نمود.

یک ماده دیگر:

این که زیاد از طرف معاویه طرفداران آل رسول - صلی الله علیه و آله - را یکایک قتل و غارت می نمود امری واضح و آشکار است. در این زمان

ص: 35

حجر بن عدی را که از مشاهیر صحابه بود با رفقای وی نزد معاویه فرستاد. جر و هم مسلکانش به دسائس ابو هریره و امثال او که همواره دین خود را به دینار فروخته اند، به بهانه این که حجر طرفدار آل رسول - صلی الله علیه و آله - است به درجه شهادت فائز گردیدند. در این جنایت ابو هریره شریک معاویه و شریک هر ظلم و شکنجه ای بود که در حق ایشان به عمل آمد، بنابراین ما رگز از جنایت ابو هریره اغماض نخواهیم نمود، و لو این که تمام علمای تاریخ به سبب بودن او در سلک اصحاب از جمیع جنایت های او چشم پوشند.

حالا بیایم به سهوهای دیگر طبری و سایر ارباب تواریخ:

تصور نمی رود کسی پیدا شود که نزد او مغیره بن شعبه غیر معروف باشد، او نیز در تمام جنایت ها مددکار و معاون معاویه بود و دائماً روی منابر نعوذ بالله به حضرت علی - علیه السلام - لعن نموده و آل رسول را سب می نمود. بلی بسیاری از مورخین سیئات مغیره را در نظر نگرفته، فقط به مناسبت صحابه بودن نام او را به احترام ذکر می کنند!

بودن او در زمره صحابه رسول - صلی الله علیه و آله - جای تمجید، ولی طرفداری وی از معاویه و یزید، و باعث بودن به ولیعهدی شریر جانی مثل یزید، که نتیجه اش اشتعال آتشی است که تا قیامت منطقی نخواهد شد! گناه غیر قابل عفو و ذنب لا یغفری است که ابداً از آن گذشت نخواهیم نمود. با تحسین و تکریم صحابه بودن او در حین ملاحظه شنایع و قبایح اعمالش، دائماً در انظار عامه او را لعن و نفرین خواهیم نمود.

ماده دیگری هم در اینجا قید نموده غفلت و مسامحه ارباب تواریخ را تا یک درجه واضح تر کنیم.

بر عموم واضح است که حرب جمل در اسلام هائله بزرگی بوده، و نخستین ضربه ای است که به پیکر اتحاد و اتفاق امت مرحومه محمدی زده شد. تاریخ این قضیه را تماماً می نویسد، حتی حق را از باطل هم تمیز می دهد، و مسببین این فاجعه به کدام علت بر چنین امر خطیر مباشرت نمودند؟ تا یک درجه مخفی نیست، فقط جای تأسف اینجاست که مورخین

واقعه را طوری نقل کرده اند که حق از باطل و ظالم از مظلوم بطور وضوح تشخیص نیافته، و حتی اغلب حقایق مخفی مانده، و با ایراد پاره ای معاذیر واهی و بهانه های بی مأخذ، عالماً و عامداً، حق را مستور داشته اند! صد حیف که علت غائی تاریخ نویسی را فراموش کرده، و از اهمیت آن کاسته، و حتی ضربه مهلکی بر این علم شریف زده اند.

علت این اغماض هم صحابه بودن را می دانیم، بلی مسبب حرب جمل از صحابه رسول و حتی از کبار اصحاب هم بودند، بهمین جهت و برای این که ایشان صحابه بوده اند، مورخین رکاکت و قباحت ارتکاب و نتایج وخیمه مضره آن را به عالم اسلام در نظر نگرفته، به تشخیص حق از باطل جسارت نکرده اند، و نخواسته اند در این موضوع اظهار عقیده نمایند، و عفو بی لزوم، و اغماض بی وجه را عمل خیری حساب کرده اند. لیکن ما میگوئیم وظیفه تاریخ اینست که اصل و حقائق اشیاء را کشف نموده بر عموم ارائه دهد، تا این که اخلاف امت از تشخیص حق و باطل عاجز و متحیر نمانند. عفو و گذشت، از وظائف حاکم محشر و به روز جزا مربوط می باشد وظیفه تاریخ عفو و گذشت نیست .

آشکار و واضحست که امت بر خلاف رضای رسول اکرم به شعبات مختلفه متفرق گردیده، و باعث این تفرق همان سکوت از اظهار حق و مسامحه در احقاق بوده. معلوم است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امت مرحومه را چقدر از تفرق و اختلاف کلمه منع فرموده است

قدری هم نزدیک تر شویم:

در ازمنه سالفه که ما هنوز هم مقلد آثار ایشان هستیم محق و مثاب کسی بود که صاحب قوت و اقتدار بود، در زمان بنی امیه و بنی عباس تمام ادبا و شعرا حتی علماء داخل مجالس خلفای کذائی گردیده، بزم های عیش و نوش را با بیانات ساحرانه خود، با طنطنه و شکوهی فوق العاده به رشته نظم کشیده، و حتی یک نفر نیز چنان مجالس فسق و فجور و منهیات و منکرات را قدح و ذم نکرده، و صد هزارها درهم و دینار جائزه گرفته مشغول تعیش

گردیده اند. بزم صفای خلفا و آثار و اشعار شعرا در پیش چشم عموم بوده و محتاج شرح و توضیح نیست .

هر گاه حکومت و جلال عذر مظالم و سیئات اعمال نمی شد می بایست که در نظر ارباب انصاف معاویة بن ابی سفیان و حرقوص بن زهیر هر دو دارای یک درجه بوده باشند، ولی قدرت و حکومت معاویه او را در مجالس خلیفه و امیر المؤمنین جلوه داده و به درجات فائز نموده است! بدبخت حرقوص به واسطه عدم مکنت دچار لعن و طعن تمام گردیده! اگر او نیز دارای ثروت و قدرت بود، البته مظالم او نیز در زیر پرده مستور می ماند. قدری واضح تر بگوئیم:

حرقوص بن زهیر از جمله اصحاب و از اهل بدر بوده در تمام غزوات حاضر و فداکاری ها نموده است، فقط آن را بخت برگشته در فاجعه صفین به حضرت علی - علیه السلام - عاصی گردیده و در قضیه نهروان اشتراک نموده است، و خود را به جرگه خوارج داخل نموده. حالا تمام ارباب تواریخ حرقوص را با نفرت و لعنت یاد کرده و صحابه بودن او ابداً منظور نظر کسی نیست، زیرا که او بر امام حق عاصی شده و مقدار یک روز بر ضد آن حضرت مقاتله نموده در این واقعه هلاک شده است.

ولی معاویه که فجایع او اسلام را دچار وحشت و مصائب گوناگون نموده بدعت ها وضع کرده، اهل بیت رسول خدا را لعن و سب نموده، در حرم رسول خدا بر آن منبر پاک صعود کرده و در مقابل جماعت صحابه به حضرت امیر مؤمنان و سبطین مکرم او نعوذ باللہ لعن و نفرین نموده و خلافت اسلامی را بشکل سلطنت کسری و قیصر تبدیل کرده، از کبار صحابه رسول - صلی الله علیه و آله - عمار یاسر و اویس قرنی را شهید کرده، می توانیم گفت هر گاه تمام فجایع او را کنار گذاشته فقط در قتل حجر بن عدی بحث و دقت نمائیم، در حکم بر این که معاویه شریر، ظالم، و یاغی معلون است هیچ تردیدی داشت! افسوس که معاویه با وجود این همه مظالم بی شمار باز با لقب نخواهیم امیر المؤمنین ملقب، و تمام مظالم او در پرده نسیان مخفی مانده؛ حتی در

فسق و فجورهای خود نسبت اجتهاد به او می دهند! فقط در اجتهاد خود در صورت خطا هم مثل صواب بوده است! من می گویم که لعنت بر چنین مجتهدی که نور دیده رسول خدا حسن مجتبی حسن مجتبی - علیه السلام - را شهید نموده، و در این موضوع اجتهاد نماید! نفرت عالم به چنان مجتهدی که مثل یزید خائن را بر امت مرحومه مسلط نماید! و چها، و چها کند.

«عمر النسفی» در کتاب معروف خود موسوم به «عقائد النسفی» گوید محاربه و تمام افعال معاویه حمل بر اجتهاد می شود!

اگر کسی سؤال کند چرا اعمال و افعال حرقوص بن زهیر حمل بر اجتهاد نمی شود؟ چه جوابی خواهند داد! عجب! نظر به فکر عاجزانه

نگارنده: حرقوص نه درهم و دینار داشت، و نه صاحب تیغ خون خوار بود، تا قوه اجتهاد بر او بدهد! مثلی عادی و عامیانه در افواه مشهور است: «صاحب قوم و قبیله قحبه نمی شود!»

راست است که قدرت و شوکت بنی امیه پرده پوش تمام عیوب و فجایع معاویه بوده، علما و اصحاب تواریخ به بحث و انتقاد عملیات ظالمانه او جسارت نکرده اند، و تمام آثار همان عصر و زمان لاحق سرمشق و دستور العمل گردیده است.

در اینجا از تفصیل مقال مقصود اینست که ارباب تواریخ در غالب مواد تاریخیه، از اظهار و اثبات حق سکوت کرده، فلذا تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله - نیز در پرده خفا مانده، و کمایلیق مکشوف نگردیده است.

برای اثبات این مدعا باز ارائه بعضی نمونه ها را از آثار سالفه لازم می بینم، چنانچه عالمی بنام یعقوب بن سکیت در مجلس المتوکل عباسی نشسته بود که دو پسر خلیفه «المعتمد» و «المعتز» داخل می شوند. در این اثناء خلیفه خطاب می کند: ای یعقوب این دو پسر من اشرفند یا حسن و حسین؟ بیچاره یعقوب به سائقه نور ایمان بدهتاً در جواب می گوید: «والله قنبر که خادم حسین بود هم از تو و هم از پسران تو اشرفست». متوکل از



شنیدن این جواب حق و صحیح به جلاد امر می کند که زبان عالم بیچاره را از پشت سرش بیرون می کند!

حالا ملاحظه فرمائید که در چنین وقت و زمانی چطور بحث از آل محمد ممکن بود؟ شمس حقیقت در پس چنین ابرهائی مهجور بود.

از خلیفه المتوکل مثالی دیگر:

پس از فاجعه آئیمه کربلا جماعت مسلمین به زیارت قبر مبارک حسین - علیه السلام - مشرف می شدند. با مرور زمان حرمت آن مزار پاک زیاد گردید و آن مزار مقدس را تعمیر نمودند. متوکل عباسی همین که بر این حال اطلاع یافت امر به تخریب آن بقعه مقدس نمود. زیارت آن مرقد پاک را به امت محمدی و طایفه محبین اهل بیت نامساعد شمرده خرابش کردند!

حالا- تأمل نمائید خلیفه ای که تمام مهم امور اسلام در قبضه اقتدار اوست در صورتی که به چنین جنایت جسارت می کند، پس عوام الناس چه باید بکنند؟!

در آن زمان مذهب اعتزال در حال شیوع و رواج بود. از خلفا مأمون و معتصم نیز طرفدار آن مذهب بودند. همین که المتوکل بر مسند خلافت نشست مردم را از اعتزال منع نمود، و گویا طرفدار سنت شد، و به همین سبب در افواه ناس ملقب به «محمی السنه» گردید! ملاحظه فرمائید از محمی السنه ها چه شایع مخالف با دین و انصاف بروز می کند. مگر احیا کننده سنت مزار پاک امام حسین - علیه السلام - را خراب کرده با خاک یکسان می کند؟! مگر خلیفه عادل محض احتمال به کسانی که مخالف سیاست شخصی او، و مزاحم به آمال دنیوی تصور گردد چنین جنایات بزرگ مرتکب می شود؟

پس معلوم می شود که در آن عصر هم حق و حقیقت در پس موانع عظیم های مانده بود. عجب! خلفا و امراء مؤمنین و قاضی القضاة ها به چه علت به چنین ورطه ها افتاده اند؟

برای اثبات مدعای خود ایراد یک سلسله شواهد تاریخی را لازم دیدیم، تا معلوم شود که تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله - دچار چه نوع

سهل انگاری گردیده، حتی در صدر اسلام حقوق آن سلسله مطهره نه این که نسبت به مراتب خودشان، بلکه در ردیف افراد سایر ناس نیز مراعات نشده، و بر عموم واضح و آشکار گردد:

پس از رحلت خلیفه سوم، الحاح و اصرار جمله اصحاب به -امیر المؤمنین - علیه السلام -، و بالا-خره قبولانندن به آنحضرت مسئله خلافت را و بیعت کردن عموم با طوع و رغبت امری آشکار است. اصحاب کبار که پیشرو ایشان طلحه و زبیر بودند، و تمام اهل حجاز با ابرام تمام بیعت به آن حضرت نموده، و به قبول خلافتشان اظهار تشکر نمودند. این مسائل در خفیه انجام نیافت بلکه تمام اصحاب گرام و مؤمنین در آن جا حاضر بودند و مختصری پس از این فاجعه جمل به ظهور پیوست. طلحه و زبیر که از عشره مبشره محسوب بودند به خیال خلافت افتادند، عهد و بیعت خودشان را نقض کردند، و با ادعای این که با جبر و تهدید از آن ها بیعت گرفته شده در بصره مردم را اغوا نمودند. از این مقال مقصود این نیست، بلکه می خواهم این نکته را اظهار نمایم، زمانی که اهالی بصره برای تحقیق این مسئله که تبعیت طلحه زبیر به حضرت علی - علیه السلام - از روی رضا و رغبت یا جبر و تهدید بوده یک نفر را به مدینه منوره فرستادند. آن بیچاره چند هفته طی راه کرده وارد آن شهر پاک گردید. اتفاقاً روز جمعه بود و مردم برای نماز جمعه در مسجد رسول - صلی الله علیه و آله - جمع بودند. همان صحابه بر پا ایستاده شروع به نطق نمود:

ای اصحاب رسول خدا، ای اهل بدر و رضوان، ای مؤمنین، طلحه و زبیر در بصره می گویند «ما به زور و جبر به علی - علیه السلام - بیعت کرده ایم» جماعت بصره مرا فرستادند تا از شما این مسئله را تحقیق نمایم که شما در آن جا حاضر بودید. آیا بیعت بر علی - علیه السلام - به جبر و زور، شده یا این که تمام مؤمنین با رضا و رغبت بیعت کرده اند؟ در مقابل همین سؤال هزارها از اصحاب گرام که در مسجد حاضر بودند تماماً سکوت اختیار، و خودشان را به اظهار حق لایق ندیدند، حتی در آن اثنا اسامه بن زید بر پا

ایستاده گفت: بیعت طلحه و زبیر بر علی - علیه السلام - با تهدید مالک اشتر به عمل آمده است!

عجبا! این چه حال است؟ چه چیز اسامه را به چنین حرکتی اجبار نمود؟ چرا در حق علی - علیه السلام - این درجه خلاف را جائز دید؟! آیا جماعت صحابه چرا چنین حق آشکار را مکتوم و مستور داشتند؟ چرا ما بین امت مرحومه تخم نفاق و تفرقه را کاشتند؟!

فرض کنیم علی - علیه السلام - داماد رسول و زوج بتول نبود، بلکه مثل سایر ناس یک نفر اهل ایمانست مگر مسلم بر مسلم حقوقی ندارد؟ این حادثه معلوم می کند در عصر صحابه حقوق اهلیت رسول دچار چنین تهلکه بوده به اثبات این ماده حاجت نیست، خود حادثه ماهیت آن عصر را نشان می دهد .

از امثال و حوادثی که تا اینجا ایراد شده آشکار میگردد که در دوره اول تاریخ اسلام، و عصر علمای سابقین در نتیجه پاره ای امور تاریخ آل محمد - صلی الله علیه و آله - حائز هیچ اهمیت و لو جزئی باشد نگردیده، و از گذشت و علائق حیاتیه سلاله طاهره به طور مکفی بحث نشده است.

مدعای ما به ظنّ بنده چنین اثبات می شود.

با لطف و عنایت خداوند متعال در همین کتاب در خیال تحقیق از تاریخ آل محمد هستم، و امیدوارم که به توفیق یزدان از تاریخ و شئون حیاتیه و حوادث آن سلاله طاهره، خصوصاً از مظالم و جفا و اذیت هائی که از امت بر آن حضرت رسیده، و حق و حقوق اهل بیت رسالت چطور دچار اضمحلال گردیده، با کمال تدقیق تحریر خواهم نمود. در تحریر این کتاب تقلید و تعصب برکنار فقط مقصود کشف و ارائه حقیقت است.

بر عموم آشکار است که امت مرحومه محمدی، حالاً به دو فرقه مهمه انقسام یافته: شیعی و سنی. جماعت شیعی به تاریخ آل محمد علاقه دارد ولی سنی ها به جانب تفریط رفته اند. در حالتی که ما بین برادران اسلامی غیر از همین ماده سببی دیگر به اختلاف و افتراق پیدا نیست، بنده در میان هر دو

برادر عزیز و گرامی خود ایستاده، دست به هر دو دراز نموده ایشان را بیک نقطه تلاقی و اتحاد می کشم، تا به ادراک این که ما بین دو برادر هیچ گونه سببی به اختلاف و افتراق موجود نیست اتحاد کرده و اگر اتفاق امت امری لازم است فقط در دایره اهل بیت طاهره دچار تفرقه نباشند. چون امت مرحومه در مسئله اهلیت - علیهم السّلام - تا حالا اختلاف پیدا نموده لازم است در اطراف همین نسل پاک نیز دست اتحاد بهم دهند. امید که برادران اسلام این تاریخ عاری از تقلید و تعصب و خالی از تفریط و افراط را با حظ روحانی مطالعه نموده، و حق و حقیقت را درک نمایند، و خداوند موفق و معین است.

قاضی بهلول بهجت زنگه زوری 1340

ص: 43

حالا به ترتیب شروع به نگارش تاریخ اهل بیت می نمایم:

مقصود از آل محمد - صلی الله علیه و آله - حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - علیه السلام -، و نور دیده رسول خدا فاطمه زهراء - سلام الله علیها -، و دو نور دیده ایشان که بنام نامی آل عبا معروف هستند، و امامان دوازده گانه از آن نسل می باشند.

از حالات و شئون این بزرگواران و از حقوق مغضوبه و فلاکت های وارده برایشان، با یک لسان جدی صحبت و تشریح و محاکمه خواهیم نمود.

بنابراین از امیر المؤمنین - علیه السلام - که عضو مقدم خانواده رسالت و اکرم آل محمد - صلی الله علیه و آله - هستند تیمن و تبرک می جوئیم.

ص: 44





ایزد متعال همین که نوع بشر را خلق فرمود برای هدایت بنی آدم بطریق حق، از جنس خود ایشان رسل و هادی معین فرمود .

تمام ایشان در عصر و زمان خاص به خود مطابق امر رب العالمین اوامر الهیه را به امت های خود تبلیغ و تعلیم کرده اند، و ما بین این انبیاء عظام نسبت به یکدیگر افضل و اکرم و اولوا العزم نیز موجود است، فقط با اقرار و تسلیم عموم افضل و اکرم تمام انبیاء خاتم انبیاء محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله -، بوده و نیز در نزد عموم به یقین پیوسته ما بین امت مرحومه پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - افضل و اکرم از همه علی بن ابی طالب - علیه السلام - بوده و بس.

این ماده دعوائی است شرعی و مذهبی مربوط و علاقه دار به احکام اسلامی، و برای اثبات یک ماده از احکام اسلام اصول و قوانین عمومی و غیر قابل انکاری وضع و تدوین شده، که هم مدعی و هم مدعی علیه باید تابع همان اصول و قوانین بوده باشند، چون ارباب مذاهب مختلفه در اسلام به طور عمومیت بدون اعتراض همین طور آمده و رفته اند، چونکه قانون عمومی و لا یتغیر می باشد، آیا این اصول و قوانین کدامند؟

بلی هر گاه یک نفر در صدد دعوا و اثبات یک حکم از احکام اسلامی بوده باشد، لابد از اقامه دلیل است، زیرا بدون دلیل هیچ دعوا اثبات

ص: 47



نمی شود. دلیل مقبول در احکام اسلامی دو تا است: عقل و نقل. فرق این دو این است که اگر دلیل نقلی نباشد، هیچ ماده ای از احکام اسلام فقط با دلیل عقلی اثبات نمی شود ولی در احکامی که به واسطه دلیل نقلیه اثبات شود، چندان توافق و مطابقت به دلایل عقلیه احتیاج نیست.

بلی برای اثبات این که علی - علیه السلام - افضل و اقدم جمیع افراد امت محمدی - صلی الله علیه و آله - بوده، به ایراد ادله عقلی و نقلی مطابق قوانین محاکمه و مناظره مجبور هستیم از دلایل عقلیه در اینجا مختصری ذکر، و در دلایل نقلیه قدری مباحثه خواهیم نمود.

بلی عقل شاهد است بر این که کائنات در وهله اولی با دو اسم یاد می شود: «وجود، عدم». البته عقل به شرافت و افضلیت وجود شاهد است نه عدم. موجود هم بر دو قسم است: «نامی، جامد». البته عقل به شرافت و رجحان نامی حکم خواهد نمود. نامی نیز بر دو قسم است: «حساس، غیرحساس» البته عقل شاهد است که حساس از غیر حساس اشرفست. حساس هم بر دو قسم است: «عقل، غیرعقل» البته عاقل افضلست. عاقل نیز بر دو قسم است: «عالم، غیرعالم» البته عقل شرافت عالم را تصدیق خواهند نمود.

بعد از بیان این مقدمه عقل با تجارب و مشاهدات خود، باز حکم خواهد نمود که پس از رسول خدا ما بین امت امام علی - علیه السلام - اعلم، و از حیث علم نظیر او در میان امت پیدا نمی شد. در این صورت البته حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - افضل امت می باشد.

از آثار فضیلت یکی علم است که در وجود با شرافت حضرت علی موجود بود. حالا - در سایر اسباب و امارات فضیلت مقایسه نمائیم. چون که فضیلت صفتی است که با اسباب و علائمش حکم می شود. این اسباب و علائم در هر شخص بوده باشد به افضلیت او حکم می شود، و افضل از او وجود خارجی ندارد. علائم و امارات فضل یکی احسان است؛ بلی عقل شهادت می کند که احسان از ظلم بهتر است. یکی شجاعت است. البته خلقی

منافعش عمومی است، عقل به اولویت و افضلیت او حاکم است. با همه این ها عقل با تجارب و مشاهدات خود حکم می کند که حضرت علی - علیه السلام - در میان امت در حالتی که یک نفر هم نظیر و مقابل بر آن حضرت پیدا نمی شد از تمام افراد اشجع و هم محسن تر بوده است؛ در این صورت افضل و اکرم بودن او عقلاً مسلم، و ابدأً تردیدی در آن نخواهد بود. این مختصر از حیثیت دلیل عقلی کافی. بیائیم به دلائل نقلیه:

اولاً قرآن عظیم الشان، ثانیاً سلسله روایاتی است. که صدور آن ها از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جای هیچ گونه شبهه و تردیدی نیست. احادیثی که در صدور آن ها تردد و شبهه نبوده، در اثبات حکم شرعی مانند آیات قرآنی معتبر و معتمد و مقبول عموم ملت اسلامی است.

فقط محل دقت اینجا است که، اقوال مختلفه در صحت و عدم صحت احادیث مرویه موجود و اگرچه صدها اثر های مهمه، و هزاران کتب در این توضیح نوشته شده، باز خیلی از اخبار مجعوله و ساخته بنام حدیث در میانه بوده و باعث فتنه های عظیم ما بین امت گردیده.

در طریق روایت حدیث و اخبار ما بین علمای عامه و خاصه فرق و تفاوت کالعدم می باشد، زیرا عموم علمای اسلام عادل بودن راوی را شرط دانسته اند. ولی نزد علمای عامه جمله اصحاب عادل و روایات آن ها تماماً صحیح و نزد علمای خاصه بعضی از اصحاب عادل نبوده، و به همین سبب روایات آن ها محل اعتماد نیست.

بلی همین تفاوت اگر جزئی هم باشد مهم است زیرا که احادیث رسول خدا به ما ملت اسلام به وسیله اصحاب رسیده، عادل بودن اصحاب از شروط مهمه روایات است.

مؤلف حقیر این اثر، یک نفر از کمینگان علمای عامه هستم، به عادل نبودن اغلب از اصحاب قناعت کامل دارم

مواد ذیل را مثلاً ایراد می کنم:

علمای عامه روایت مغیره بن شعبه را که از اصحاب بوده قبول نموده،

و ضمناً عدالت او را هم تصدیق کرده اند، لیکن معلوم بوده باشد که عدل در خارج ماهیت موجوده ندارد ولی با علائم و امارات بر وجود و عدم او حکم می شود.

البته کسانی که به احکام ثابتۀ اسلام مخالف و متجاسر شوند، هر که باشد عادل بودنش سهل، بلکه به فاسق و ظالم بودن او حکم می شود. اقوال علمای عامه در جرح و تعدیل شهود، بر هیچ فردی مخفی نیست.

ملاحظه کنیم چه چیزها برای اثبات عدل یا فسق مغیره پیدا می شود؟ به مطلعین واضح و آشکار است که در عصر خلافت خلیفه ثانی، مغیره در بصره والی بود؛ با یک زنی مسماء به ام جمیل از قبیله بنی عامر زنا کرده بود، و چهار نفر از اصحاب گرام برای تعیین مشاهده کرده بودند، یکی ابابکر، و دیگر نافع، و شبل، و زیاد بود. سه اولی ها شهادت کردند. چهارم در شهادت تلبیس نموده، و به سقوط حکم رجم باعث گردید!

از این فقره واضح می شود که مغیره زنا کرده بود، و در حضور خلیفه به درجه محکومیت رجم آمده است. تکمیل این فقره را در کتب تاریخ مطالعه می نمائید خصوصاً در کتاب فہرۃ الاسلام. و ابن ابی الحدید عدم قبول ایفاء شهادت را از مرتکبین چنین کبائر که متضمن عدم قبول روایت حدیث نیز خواهد شد تصریح کرد.

بر عموم واضح است در زمانی که مغیره والی کوفه بوده، روی منبر به حضرت امیر - علیه السلام - نعوذ باللہ لعن می کرد! حتی مؤلف کتاب فطرۃ الاسلام از ابن ابی الحدید که یکی از اعظم فقهای شافعیه می روایت می کند که مغیره بن شعبه در مسجد در حضور سعید بن زید که از کبار اصحاب بوده، به حضرت امیر - علیه السلام - و اولاد طاهرین او لعن و طعن نموده، و صحابه مؤمی الیه از مشاهده این منظره گریان از مسجد خارج شده است.

و دیگر ابو الفرج اصفهانی در اغانی این جنایت فاحشه را ثابت می کند. و هکذا ابن ابی الحدید در شرح نہج البلاغہ، با یک سلسله روایات این ماده را اثبات می نماید. و علاوه صاحب فترۃ الاسلام در موقع ذکر

شهادت حجر بن عدی ماده ذیل را ایراد می کند:

به امر معاویه، والی کوفه مغیره بن شعبه دائماً در بالای منبر به لعن حضرت علی - علیه السلام - و اولاد پاک او مرتکب می شد. روزی در حالتی که این عمل فاحش را تکرار می نمود حجر بن عدی از جای خود برخاسته با سنگ سر مغیره را بشکست، و همین حادثه باعث شد که حجر از طرف معاویه با ظلم و غدر شهید شد.

از این حوادث آشکار است که مغیره به امیر المؤمنین - علیه السلام - سب کرده، و حال آن که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده: «من سبّ علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله» بنابراین شهاب الدین آلوسی در تفسیر خود گفته: هر کس علی بن ابی طالب - علیه السلام - را در حال حیات یا ممات سب نماید کافر می شود.

هکذا در کتاب حیوة الحیوان علامه دمیری، و در ینابیع الموده خواجه کلان این ماده را اثبات کرده اند. حاصل کلام این که مغیره در این ارتکاب به درجه کفر رسیده، در این حال روایات او سندیت نداشته، و هیچ وقت لیاقت راوی حدیث بودن را نخواهد داشت.

### قدری هم از ابوهریره الدوسی مباحثه نمائیم

ابوهریره از اصحاب رسول خدا و در سال فتح خبیر به دین اسلام مشرف گردید. چون بیکار بود دائماً در حضور پیغمبر اکرم امرار وقت می نمود. بنابراین حضرت رسول که به اسرار باطنی او کاملاً آشنا بود فرمود: یا ابا هریره (زرنی غباً تزدد حباً) هر روز میا، تا محبت زیاد گردد.

معلوم می شود که محبت نداشتن ابوهریره نسبت به رسول خدا آشکار بود مقصود در اینجا نیست. بلی از روایت کسی که بیشتر روایت احادیث کرده همان ابوهریره است، و در نظر علماء عامه روایات او مقبول است. حقیر هم که منتسب به علماء عامه هستم، مع هذا ارتکابات ابوهریره را منافی عدالت می دانم که در اینجا چند ماده ایراد خواهم نمود:

به سند صحیح روایت شده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود: اولین مفسد در میان امت من یک نفر از بنی امیه خواهد بود.

ابو هریره این فساد را در حالتی که در معاویه مشاهده می کرد دائماً طرفدار آن ظالم بوده، حق و حقیقت بودن هر چیزی را که از طرف امیر المؤمنین - علیه السلام - شهادت کرده بود نکول می کرد! عدم امکان اجتماع ظلم و عدل در یکجا بر عموم واضح، و ابو هریره نمی تواند احراز عدل کند.

دیگر:

معاویه وقتی که به پسرش یزید بیعت می گرفت، حجاز خصوصاً اصحاب مدینه منوره بر این خیانت و جنایت اعتراض کرده و با امتناع از بیعت احقاق حق نمودند. معاویه محض اخافه اهل مدینه، خطاکار معروف بسر بن اوطات را به مدینه می فرستد، بسر هفت صد نفر از اصحاب رسول خدا را مقتول، و زیاده بر سیصد تن از مخدرات اسلامی را اسیر کرده، و امرداد آن ها را سینه و پا گشاده در بازار های عمومی بفروشد!

از کبار علمای عامه صاحب اغانی، ابو الفرج جوزی، و صاحب عقد الفرید و جاحظ، و از مورخین معروف ابن خلدون، ابن خلکان؛ تاریخ کبیر طبری، ابن ابی الحدید، علامه دمیری، و صاحب فقرة الاسلام شاهد این حادثه دلسوز هستند.

تمام تواریخ فوق شرکت ابو هریره را با بسر اثبات کرده، و حتی بسر در مدینه پس از اتمام کار ابو هریره را نائب مناب خود نموده به امر معاویه بطرف یمن یا مکه حرکت کرده است!

معلوم می شود که ابو هریره بعد از این که وقتی صحابه رسول خدا بوده، زمانی نیز ملازم معاویه و بسر بن اوطات گردیده است، و اهل مدینه را تهدید و اخافه نموده و حال آن که رسول خدا فرمود:

(مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ لَعْنَهُ وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ عَدْلٌ وَ لَا حَرْفٌ)

یعنی هر کس اهل مدینه را بترساند خدا او را بترساند و لعنت کند، و از او هیچ

ص: 52

عمل قبول نمی شود.

حالا می خواهیم بگوییم که ابو هریره در حالتی که ملازم بسر بوده، به کسانی که مدینه را تهدید کرده اند معاونت و یاری نموده، و بر ظلم اشتراک نموده است، در این صورت ابو هریره عادل نمی شود و روایتش قابل اعتماد و صحیح نمی گردد.

دیگر: ابو هریره می گوید: (الصلوة خَلْفَ عَلِيٍّ أَتَمَّ وَبِسَاطِ مَعَاوِيَةَ أَدَسَمُ) نماز در پشت علی کامل تر است و سفره معا و به رنگین تر! ابو هریره با اقرار بر این که حضرت علی - علیه السلام - حق، و معاویه با رنگین بودن سفره اش ناحق است باز به طرف باطل می رود، و این رویه منافی التزام عدالت است.

بلی مقصود از این ایرادات اینست که فقط صحابه بودن دلیل نیست که باید روایات یک شخص کاملاً مورد قبول یابد، بلکه پاره‌های اشخاص پیدا می شود که با وجود بودنش در سلک صحابه جنایاتی مرتکب شده که بکلی مخالف عدل و حقانیت بوده است.

گفتیم که دلیل نقلی اولاً قرآن عظیم الشان، ثانیاً احادیث رسول خدا - صلی الله علیه و آله - است. در کلام مجید از آیاتی که دلالت بر شرافت حضرت امیر علیه السلام - می کند تبرکا به ذکر دو فقره در اینجا اکتفا می کنیم:

آیه اول: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)

صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ.

عموم امت مرحومه متفق هستند، بر این که این آیه شریفه در حق پنج نفر آل عبا نازل شده، که اول آن ها امیر المؤمنین - علیه السلام - است. حالا دقت نمائیم که تأثیر فضل و شرافت آیه شریفه، به حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - چه چیز است؟ معصومیت شرفی است که شبه و نظیر آن در بنی نوع بشر پیدا نمی شود. معصومیت ملائکه به مناسبت خلقی بودن آن چندان

ص: 53

حائز اهمیت نیست، ولی عصمت بنی بشر این طور نیست. آیه شریفه صریحاً دلالت بر عصمت آل عبا نموده، که یکی از آن ها علی - علیه السلام - است. چون که آیه شریفه تمام رجس و گناه را از آل عبا دفع کرده، نه این که بعد از ارتکاب به گناه و معصیت عفو می کند، بلکه اساساً گناه به ایشان راهی ندارد، که برای هیچ کس از بنی نوع بشر به جز این پنج نفر ذوات گرام چنین فضیلت و کرامت میسر نخواهد بود.

ملاحظه کنیم آیا ما بین امت اسلامیة غیر از آل عبا کسی پیدا می شود که این شرف را احراز کرده باشد؟ البته نیست هر گاه کسی مدعی وجود باشد برای اثبات مدعا اتیان دلیل لازم است. دلیل ها چنانچه در سابق ذکر شد یا عقلی ست یا نقلی؛ با دلیل عقلی ثابت کردیم که ما بین افراد اسلامیة امیر المؤمنین علی - علیه السلام - افضل و اشرف از جمیع است، و عقل بدون تردد بر این مسئله حاکم است؛ با دلیل نقلی نیز اثبات کردیم که عصمت و طهارت کامله در بنی نوع بشر صفتی است که ما بین امت مرحومه بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به افراد اهل بیت نبی، که عبارت از علی - علیه السلام - و فاطمه و حسنین - علیهم السلام - باشد مخصوص است.

آیه دوم: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)

علمای اسلامیة اجماعاً اتفاق کرده اند، بر این که خدای عزوجل در این آیه امر می فرماید: «بگو در مقابل خدمت نبوت اجری نمی خواهم، فقط مودت و محبت ذوی القربی بر هر فرد اسلام مهم ترین فرائض است».

و باز جمله اتفاق کرده اند ذوی القربای رسول خدا فقط علی و فاطمه و حسنین - علیهم السلام - می باشند. حالا شخصی که مودت و محبت او از می باشند. واجبات دینیة بوده باشد البته مستلزم این است که اشرف و اکرم تمام افراد ملت بوده باشد، چون که مودت و محبت هیچ کس بر علی - علیه السلام - لازم نیست، ولی مودت آن حضرت به موجب آیه شریفه بر عموم افراد اسلامی فرض و واجب است.

با این دلیل ثابت می شود که حضرت علی بن ابی طالب - علیه السلام

- اشرف تمام امت می باشد. در قرآن شریف آیات باهرة البیانی صراحةً یا کنایه بر مزید فضل و شرافت حضرت علی - علیه السلام - موجود ولی ایراد آن ها را در اینجا لازم ندیده، زیرا مدعا فقط با یکی از دو آیه مذکوره ثابت می شود.

بیانیم بر سر آن احادیث شریفه که فضیلت علی - علیه السلام - را از تمام امت صریحاً بیان می کند. همین قدر که ما تمام احادیث نبوی را که همین ماده را اثبات می کند ذکر نخواهیم کرد، زیرا برای ایراد تمام احادیث راجع به توضیح مقصود، تحریر مجلداتی لازم است، فقط به چند حدیث اکتفا خواهیم کرد.

ولی احادیثی که در اینجا مذکور می شود از اخباری است که مقبول و مسلم عموم بوده، و قابل هیچ گونه تأویل و تلمیح نبوده، بلکه علمای عامه و خاصه و سایر فرق اسلامی بر صحت آن ها اعتقاد دارند.

### حدیث ثقلین

تمام اصحاب روایت و خصوصاً صحاح: بخاری، صحیح مسلم، احمد بن حنبل، و مالک بن انس این حدیث را روایت و حکم بر صحت آن کرده اند. در اینجا با اسقاط سلسله روایت متن حدیث را تبرکاً قید می کنیم:

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله -: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدِهِمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابِ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ لِحَوْضٍ فَأَنْظُرُ كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا).

یعنی: «در میان شما دو چیز بزرگ و گرامی می گذارم، هر گاه تمسک به آن ها نمائید هی چوقت گمراه نمی شوید. یکی از آن ها قرآن مبین است که از جانب حق تعالی برای بندگان خود حبل المتین است. دومی عترت و اهل بیت من است. این هر دو، یعنی کلام خدا و عترت رسول، از یکدیگر مفارقت نمی کنند تا در کنار حوض به من می رسند، ملاحظه می کنم که چطور این هر دو شیء گرامی را رعایت کرده اید».



و جمیع امت باز اتفاق کرده اند که مقصود رسول خدا از عترتی که ایشان را به امت امانت سپرده، فقط حضرت امیر و فاطمه و حسنین - علیهم السّلام - است، چون راوی حدیث «ابن حبان» می گوید که من با «مسروف» رفته و از «زید بن ارقم» سؤال کردیم که آیا ازواج مطهره رسول خدا نیز به عترت آن حضرت داخل است یا خیر؟ جواب داد: نه داخل نیست، نمی بینید که شخصی زوجه خود را تطلیق می کند، زوجه به عترت پدرش داخل می شود.

حالا تأثیر این حدیث شریف در اثبات فضیلت علی - علیه السّلام - چطور است؟ بلی آشکار است که شخص عاقل و کامل وقتی عازم یک سفر است مهمترین موادی را که به آن ها ذی علاقه است وصیت می کند. هکذا رسول خدا نیز در موقع نزدیکی رحلت، دو چیز مهم و گرامی که عترت و کلام الله است به امت امانت می دهد. حالا ملاحظه نمائیم که این امر از طرف خود حضرت رسول بوده، یا امر الهی را به مردم تبلیغ نموده. البته پیغمبر - صلی الله علیه و آله - «من تلقاء نفسه» نفرموده، بلکه اوامر خداوند را تبلیغ کرده. آیا خدا و رسول چیزهای اعزّ و اکرم را به مردم امانت سپرده، یا غیر اعز و اکرم و افضل را؟ البته رسول خدا به چیز غیر اکرم و افضل توصیه نمی کند، پس در این صورت گرامی فقط دو چیز است: کلام الله و عترت رسول الله، و این هر دو بعد از رسول خدا اعزّ و افضل تمام اشیاء است.

حدیث صراحةً بیان می کند که این دو امانت تا قیامت از هم مفارقت نمی کنند، یعنی در جائی که کلام خدا بوده باشد مودت اهل بیت گرام و حرمت و اطاعت آن ها نیز لابد خواهد بود، و در جائی که مودت و حرمت اهل بیت نباشد، بی شبهه احترام کلام خدا هم نیست

مثلاً: زمانی معاویه به حضرت علی - علیه السّلام -- یاغی شده و طغیان نمود، و از امثال خود طغاة را هم جمع کرده مفسده های بزرگ بر پا کردند. در صفین در حال مغلوبیت کلام خدا را بر سر نیزه زده، به لشگر امیر المؤمنین ارائه کرده و گفتند ما شما را به کلام خدا دعوت می کنیم! آن

بدبخت ها فراموش کردند، که با ترک عترت رسول اخذ قرآن مشکل است. چطور می شود در صورتی که رسول خدا فرموده: این دو امانت تا قیامت از هم جدا نمی شوند، ولی در صفین بروی علی و حسنین - علیهم السلام - تیغ کشیده، و احترام قرآن را هم مدعی شوند؟

از این عجیب تر: رفتار و حرکات بعضی ملاها است که مظالم و جنایات و خیانات معاویه، و حتی تکلمات و ارتکابات ارتداد آور او را با معاذیر واهی های ستر و پرده پوشی کرده اند! معاویه محض تعمیر دنیا مرتکب آن همه جنایت و خیانت شد، ولی به ملامت های که اینطور حق آشکار را انکار می کنند چه بگوئیم!!

### حدیث غدیر الخمر

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاؤُهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِيَ مَوْلَاهُ فَهُوَ مَوْلَاهُ).

عموم ملت اسلام و علمای خاص و عام به صحت و استقامت این حدیث شریف مقرر و معترفند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در حین مراجعت از حجة الوداع، در مکانی موسوم به «غدیر خم» شرف نزول ارزانی داشتند، امر فرمود از جهاز شترها منبری مخصوص به ذات رسالت پناه ترتیب دادند، چون که موضوع نطق آن حضرت خیلی مهم و عالی، و ازدحام جمعیت هم بسیار بود. همینکه منبر مرتب شد حضرت بر آن جا صعود، و عین حدیث را تقریر فرمودند.

معنی چنین است: «هر کس که من مولا - و اولی به تصرف او هستم، علی هم مولا و اولی به تصرف اوست، ای خداوند تبارک و تعالی دوست بدار کسی که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی را که دشمن علی است». از صحاب کبار نام اشخاصی را که این حدیث شریف را از رسول خدا شنیده و اقرار کرده اند در اینجا تیمناً قید می کنیم.

خزیمه بن ثابت، سهل بن سعد، عدی بن حاتم، عقبه عامر، ابو ایوب الانصاری، ابو الهیثم بن تیهان، عبدالله بن ثابت، ابو یعلی الانصاری، نعمان بن

عجلان الانصاری، ثابت بن ودیعة الانصاری، ابو فضالة الانصاری، عبد الرحمن بن عبد رب، جنیده بن جندع، زید بن ارقم، زید بن شراحیل، و غیرهم، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، ابو سعید الخدری، ابوذر، جبیر بن مطعم، حذیفه بن یمان، حذیفه بن اسید، سلمان الفارسی .

روایت نمودن این اصحاب کبار عین حدیث را علامه اثیر الدین در صفحه 307 جلد سوم کتاب أسد الغابه تأیید می کند. و باز در صفحه 321 همان کتاب، و باز در صفحه 308 جلد اول، و باز در صفحه 283

جلد هشتم، و باز در صفحه 274 جلد سوم همان کتاب. و علاوه صاحب کتاب سیره حلبی در جلد سوم، و در صفحه 40 ینابیع الموده، و در کتاب صواعق المحرقة روایت نموده، و این حدیث را عموم صحاح روایات اخذ قبول کرده اند، خصوصاً صحیح مسلم نسائی، ترمذی، ابن ماجه، احمد بن حنبل و غیر آن ها.

قدری در تشریحات این حدیث شریف دقت نمائیم:

آیا رسول خدا این امر مهم را «من تلقاء نفسه» اجرا نموده یا بامر الله؟

البته رسول خدا بنفسه هیچ امری را اجرا نمی کند، مگر که حکم نمی کند خداوند عزوجل صادر شده باشد، در این صورت این حکم هم بامر الله اجرا یافته. آیا خدا و رسول خدا از روی حکمت و صواب بر اجرای این حکم پرداخته اند یا بلا حکمت؟ البته تمام احکام الهی بر روی حکمت جدی بنا شده در این صورت این امر هم بنا بر یک حکمت مهمی بوده است.

هر گاه این حکمت را به مودت و محبت علی - علیه السلام - منحصر نمائید، این حصر حقیقی نمی شود، زیرا که مودت و محبت آن حضرت در قرآن مجید در آیه «قل لا اسئلكم» از جانب خداوند احدیت تصریح و بیان، و برای کشف و ایضاح آیه مبارکه احادیث بسیاری از رسول خدا روایت شده است که در تأثیرات احادیث مودت و محبت اهل بیت گرام - علیهم السلام - بر تمام افراد واضح و آشکار گردیده. این حدیث شریف را غیر از

مودت و محبت برای وظیفه مهم دیگر فرموده اند، بلی از قرائن و تقریبات حدیث معلوم می شود که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - در تمام چیزهایی که ولی امت بوده، در همان چیزها حضرت امیر - علیه السلام - ولی امت است، چون که پیغمبر اکرم در اول حدیث می فرماید: «أَلَسْتُ بِالْمُؤْمِنِينَ أَوْلَىٰ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» یعنی آیا من برای مؤمنین از جان و مال ایشان عزیز و گرامی تر نیستیم؟ و در آخر حدیث می فرماید: هر کسی که من ولی او هستم علی ولی همان شخص است. پس واضح می شود که از این حدیث شریف مقصود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فقط برقرار نمودن علی - علیه السلام - بر ولایت است در حق اشخاصی که خود حضرت رسول وای ایشان بوده اند. قدری از این حدیث هم در مسئله خلافت مذاکره نمایم.

### حدیث المنزلة

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - (يا عَلَىٰ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ (لان خ) نَبِيٌّ بَعْدِي) این حدیث شریف هم مقبول تمام طبقات امت اسلامی است، عموم روایات حدیث بلا تردد اخذ

روایت نموده اند. صحیح بخاری صحیح، مسلم، ترمذی، حاکم، نسائی، ابن ماجه خصوصاً در آثار فقهاء عامه و علمای خاصه اثبات صحت آن شده است. مفهوم حدیث چنین است: «یا علی تو بر من به منزله هارون هستی از موسی. همین مقامی که برای هارون در نزد موسی قرار داده شده بود تو نیز نزد من همان مقام عالی را دارا هستی.»

اثبات فضیلت امیر المؤمنین - علیه السلام - با همین حدیث، بدون تردد و تأمل آشکار است، زیرا چنانچه ما بین ملت موسی - علیه السلام - در فضیلت هیچ کس مقابل به هارون پیدا نمی شود، هکذا در میان امت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کسی پیدا نمی شود که در فضیلت با علی - علیه السلام - مساوی و مقابل باشد، تا چه رسد که فضل و رجحانش بر علی علیه السلام - زائد بوده باشد.

## حدیث الطیر

قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: (اللَّهُمَّ ايتيني بِآحَةِ خَلْقِكَ اِلَى و اليك حَتَّى يَأْكُلَ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ) فجاء على فاكل معه.

این حدیث در تمام احادیث صحاح اخذ و روایت شده است. کافه امت اسلامیة این حدیث را اقرار و تصدیق کرده اند. بقیه حدیث اینطور است: روزی زنی مرغ بریانی به حضرت رسول - صلى الله عليه وآله - هدیه آورده، رسول خدا قبل از تناول مرغ به درگاه ایزدی نیاز می کند که: پروردگارا بفرست نزد من محبوب ترین مخلوق خود را نزد تو و نزد من، تا بخوریم با هم از این مرغ بریان. در این حال علی - علیه السلام - آمده و تناول می کند. از علمای اسلامیة فردی نیست که این حدیث را در تمام تصنیفات خود قید نکند، خواه از عامه خواه از خاصه.

در اثبات فضیلت این حدیث تردد نیست، و برای وضوح مقصود نکته باید ملاحظه شود، با این ترتیب که: آیا خدای متعال دعای رسول را اجابت فرمود یا رد نمود؟ البته حق تعالی دلخواه و خواهش رسول مکرم خود را دائماً قبول و مستجاب می کند. در این صورت خدای تبارک و تعالی محبوب ترین خود و رسول خود را برای تناول مرغ بریان نزد پیغمبر اکرم فرستاده. این ذات عزیز حضرت علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود.

باز مکرراً سؤال می کنم: آیا محبوب ترین مردم به خدا و رسول افضل مردم می شود یا مفضول ایشان؟ البته ترک افضل و ترجیح مفضول بر جمله مخلوقات نه مناسب حکمت خداوندی و نه شأن نبوت خواهد بود. در این صورت کسی که نزد خدای ذوالجلال و رسول اکرم - صلى الله عليه وآله - محبوب و محترم بشود، افضل و اکرم و اشرف مخلوقات خواهد بود. در این صورت علی - علیه السلام - افضل مخلوقات می باشد.

## حدیث المواخاة

امام احمد بن حنبل از زیدبن ابی اوفی و صاحب مشکوة از ابن

عمر، و ترمذی از ابن ابی اوفی، عبدالله بن احمد حنبل از سعید بن جبیر، احمد از ابو حذیفه یمانی، موفق از جابر بن عبدالله، حموینی از ابن عباس، عکرمه از ابن عباس و زید بن ارقم، و سعید بن مسیب و ابی امامه از جمیع بن عمیر این حدیث را روایت کرده اند، و با مواخاة تمام از طرف علماء عامه و خاصه به عرض قبول و اقرار رسیده است. صاحب مشکوة الانوار و غیره و هکذا شیخ اکبر محی الدین عربی در کتاب مسامرة خود تصدیق نموده است، و حتی یک نفر از افراد است در این ماده تردیدی نکرده است. معنای حدیث بقرار ذیل است: زمانی که رسول خدا ما بین اصحاب اجرای مواخاة فرمود، حضرت علی - علیه السلام - بحضور حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - مشرف شده عرض نمود: یا رسول الله تمام مردم را با یکدیگر امر به مواخاة فرمودید، برای من تعیین شخصی نفرمودید تا برادر شویم؟ رسول خدا - صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو برادر منی هم در دنیا و هم در آخرت. حدیث به اعتبار لفظ اینطور است:

«یا علی أنت أخي فی الدنیا و الآخرة و أنت وصی و أنت مُنجز وعدی و مقضی دینی».

مفهوم حدیث اینست: «یا علی تو برادر منی هم در دنیا و هم آخرت، تو وصی من هستی، و ایفاء کننده وعده من هستی، و ادا کننده قرض من هستی.»

از تأثیر این حدیث در اثبات فضیلت حضرت علی - علیه السلام - بحث نمائیم:

آیا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این مواخاه را به امر خدا اجرا نموده یا بنفسه؟ بدیهی است که به امر الله اجرا نموده است، زیرا که مباشرت حضرت پیغمبر بدون امر الهی محال است «إن هو إلا - وَحْيٌ يُوحى». آیا حق تعالی و رسول اکرم، در حالتی که اصحاب را با یکدیگر برادر می نمودند شخصی که به ذات رسالت پناه خود برادر انتخاب فرمود، باید افضل امت باشد یا ممکن است شخص مفضول را برگزیند؟ البته رسول خدا با کسی که اجرای مواخاة می فرموده باید افضل و اکرم تمام مردم بوده باشد، زیرا که

رسول خدا در میان اصحاب در وقت اجرای مواخاة ما بین طرفین، با کمال دقت مناسبت و مواسات را ملاحظه فرموده بود. در این صورت مقتضی اینست که علی - علیه السّلام - افضل امت بوده باشد.

### حدیث مدینه العلم

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا).

(که من شهر علمم علیم درست \*\*\* درست این سخن گفت پیغمبر است)

مابین علمای امت کسی پیدا نمی شود که به این حدیث تصدیق و اقرار نکند، چون که این حدیث معلوم و معتقد تمام افراد مسلمین است، و در اثبات فضیلت حائز اهمیت بزرگی می باشد.

چنین ملاحظه نمائیم که رسول خدا می فرماید: «من شهر علم هستم و علی در آنست»؛ از این فرمایش رسول خدا چه فهمیده می شود، و مقصود بزرگوار چه بوده است؟ بلی معلوم است هر گاه شخصی بخواهد به شهری وارد شود البته از دروازه معلوم و معین همان شهر وارد خواهد گردید، و در صورت معکوسه برضد عادت و شرع عمل شده است. هکذا افراد اسلامیه که برای آبادی دین و دنیای خود به علم حکمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - محتاج است، مفتاح سعادت این شهر و باب رحمت آن «علی بن ابی طالب - علیه السّلام -» است. در این صورت اگر کسی بخواهد از علم و حکمت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - استفاده نماید، لابد است که علی - علیه السّلام - را واسطه قرار دهد، زیرا که ورود بر یک بلده عظیمه بدون دخول از نقطه مشخص و دروازه معین آن مشکل و خلاف عقل و حکمت می باشد. هکذا به موجب همین حدیث معتبر استفاده از حکمت و شریعت محمدی - صلی الله علیه و آله - بی وساطت امیر المؤمنین - علیه السّلام - خلاف عقل و حکمت است. بلی این قانون عمومی است که عقل و نقل در اثبات آن هیچ گونه تردیدی ندارد.

در این صورت مجال انکار نخواهد ماند بر این که علی - علیه السّلام -

محتاج الیه علم و حکمت افراد اسلامی، و منبع شرع و مأخذ معارف ایشان است.

## حدیث ضربه

قال رسول الله صلى الله عليه وآله - «ضربة على يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين إلى يوم القيمة».

یعنی: ضربت علی - علیه السلام - روز خندق از روز خندق از جمیع عبادت جن و انس تا روز قیامت افضل است.

چنین واضح می شود در روز جزا اعمال حسنه جمیع جن و انس را یک طرف، و قطع نظر از سایر اعمال حضرت علی - علیه السلام - فقط ضربت او به عمرو بن عبدود به طرف دیگر، عند الله و رسوله همان یک ضربت علی - علیه السلام - از جمله عبادات جن و انس افضل است. هر گاه در معنای حدیث جزئی تفکر و تأمل شود صحت و استقامت آن بدون تردید مبرهن خواهد شد.

قدری توضیح نمائیم:

روز خندق روزی است که در قرآن مجید به نام احزاب یاد می شود، عموم قبائل مشرکین با کفار قریش اتفاق کرده، آغاز جنگ با رسول خدا کردند. نسبت به زمان خودشان قوای حریبه مهمی جمع کرده بودند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مقابله را با چنان قوه بزرگ مشکل دید، عده ای تعیین نموده در اطراف مدینه منوره استحکامات خندق بنا فرمود. ما بین کفار جنگ جویان معروف و پهلوانان مشهور موجود بود، و نامدارترین و جسورترین آن ها «عمرو بن عبدود» نام داشت.

عمر و اسب خود را به دور خندق رانده و مقابل لشگر اسلام ایستاد و خطاب به رسول خدا کرده مبارز خواست. در آن حال امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - اجازه میدان خواست آن حضرت محض امتحان اصحاب اجازه مرحمت نفرمود. عمرو بن عبدود مکرراً مبارز خواست جمیع اصحاب سکوت اختیار کردند! علی

ص: 63



علیه السلام - دفعه ثانی برای مبارزت میدان عمر و از نبی مکرم اجازه خواست. آن جناب باز برای امتحان اصحاب اجازه مرحمت فرمود، در این حال عمر و بر خود بالیده رجزهای عارآور شروع کرد! پس از حضرت رسول اجازه میدان حاصل شد. امیر مؤمنان عمامه رسول خدا را بر سر مبارک نهاد، شمشیر آن جناب را بر کمر بسته به چنین میدان مدهش عازم شد. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

(الآنَ قَابِلِ الْإِيْمَانِ بِالْكَفْرِ).

همینکه ایمان و کفر مقابل شد، شیر خدا، عمر و را مقتول نموده، ایمان غالب و کفر مغلوب گردید.

(ضَرَبْتُ عَلَى يَوْمِ الْخَنْدَقِ أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ التَّقْلِينِ الَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ).

بلی چنین است هر گاه این ضرب علی - علیه السلام - نمی شد البته از حمله عمر و بن عبدود اساس دین اسلام تا حال محو و نابود بود، و از عبادت تقلین هیچ اثری نمی ماند. اینست که هر گاه افراد اسلام علی بن ابی طالب - علیه السلام - را مؤسس ثانی فرض نمایند حق گفته اند. ولی هزارها افسوس! بلکه میلیون ها افسوس! که امر ما بین امت برعکس شده، و این معکوسیت خیلی نتایج منحوس داده است.

عجبا این همه احوال موسفه از چه رو داده است؟!

سوی احادیثی که در اینجا قید شده است، صدها حدیث معتبری که عموم علمای اسلام به صحت و صراحت آن قناعت کامل دارند موجود است، که اثبات و ذکر آن ها را لازم ندیدیم، چون که غرض ما تعداد تمام احادیث و اخبار و آیات نیست، بلکه مقصود اثبات شرف و فضیلت آن ذات مقدس است بر تمام امت مرحومه.

هر گاه بخواهیم آیات بینات و احادیث صحاح را در بیان شأن و منزلت حضرت امیر - علیه السلام - و کرامات ظاهره و معجزات باهره آن حضرت را توضیح دهیم، در آن حال کتابی مثل «قاموس اللغة» و «قاموس الاعلام» کافی بر مرام نشده بلکه مانند «قاموس العلوم» و «دایرة المعارف»

کتابی لازم است که محتوی بر مجلدات بسیار بوده باشد، و نام آن کتاب را (الْبَحْرُ الرَّاحِرُ فِي خَزَرِ الْجَوَاهِرِ) باید نهاد، و لکن ماده ای که راجع به مقصد ایراد آن در اینجا لازم است اینست که ذیلاً درج می شود:

احمد بن عبدربه که از معاریف علماء و مشاهیر فضلاء اهل سنت می باشد، در جلد ثالث کتاب «عقد الفرید فصل: احتجاج مأمون مع علماء بغداد فی تفضیل علی بن ابی طالب-علیه السلام» که خلیفه عباسی مأمون با علماء بغداد در افضلیت علی-علیه السلام- از جمله افراد امت استدلال می کند.

ابن عبدربه به همان احتجاج را بالتمام نقل و تحریر کرده، عاجز فقیر نیز همان را معنأ در اینجا قید خواهم کرد:

ابن عبدربه روایت می کند که اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل بن حماد بن زید، که از مشاهیر علمای بغداد و مجتهدین عصر خود بود گوید: روزی یحیی بن اکثم که در عصر هارون الرشید قاضی خلافت و مفتی نافذ الحکم بود، به منزل من تشریف آورده گفت: خلیفه امر فرموده که چهل نفر از علمای بغداد انتخاب نمایم که در مسائل و احکام و ایراد اسئله و انیان ادله قادر و توانا باشند، از چنین اشخاص آن هائی که می شناسی بگو تا من قید کنم.

اسماعیل بن حماد گوید من اسم چند نفر را ذکر کردم، و هر آن اشخاصی را که یحیی یقین به لیاقت او کرد اسمش را قید نمود تا چهل نفر تمام شد، و یحیی از این چهل نفر وعده گرفت که فردا علی الطلوع در منزل او یحیی حاضر شویم. در سروق جمله در خانه یحیی حاضر شده و نماز صبح را در آن جا ادا کردیم. در جواب سؤال ما گفت: خلیفه از من شما چهل نفر علماء را درخواست کرده تا در حضور خودش با شما یک موضوع مهم مهم مباحثه و احتجاج نماید. همین وقت به سرای خلیفه رفتیم، همینکه وارد حضور مأمون شدیم به ما اذن جلوس داد.

مأمون لباس های فاخر پوشیده و عمامه سیاه بر سر گذاشته بود، چون ما نشستیم خلیفه عبا و عمامه خود را کنار گذاشته و امر کرد ما هم عبا و عمامه

خود را کنار کرده فارغ دال بنشینیم، و برای تأمین استراحت ضروریه ما امرها، داد بعد از آن سؤالاتی راجع به احکام شرعیه از ما کرده و ما هم بر حسب مراتب جواب سؤالات را داده، اما خلیفه اظهار کرد: مقصود از احضار ما این جزئیات نبود بلکه برای اثبات یک امر به احتجاج دعوت نموده است و گفت:

من خلیفه مأمون، بادین خدا متدین و حضرت علی را از جمیع خلائق افضل و برای خلافت از تمام مردم اولی می دانم، و شما را دعوت می کنم - که این عقیده را قبول نموده و رأی خودتان را در این باره بیان نمائید.

اسحاق بن ابراهیم گوید من گفتم: خلیفه موادی را که در فضل و شرف علی - علیه السلام - در نظر دارد اظهار نماید تا سایرین به مسئله آشنا شوند.

خلیفه مأمون این ماده را قبول کرده گفت:

ای اسحاق فضیلت با چه چیز اثبات می شود، مثلاً برای ادعای این که فلان از فلان افضلست چه لازمست؟

اسحاق جواب می دهد: اعمال صالحه لازم است.

خلیفه سؤال کرد: ای اسحاق، روزی که رسول خدا مردم را به قبول دین اسلام دعوت فرمود، آن روز از اعمال صالحه کدام یک افضل بود؟

اسحاق می گوید: اخلاص بالشهاده از همه فاضل تر بود که سبقت بر اسلام بوده باشد.

خلیفه گفت: راست است؛ آیا علی بن ابی طالب از تمام مردم سابق تر در اسلام نبود؟

اسحاق گوید: بلی لیکن علی بن ابی طالب در حال قبول اسلام نابالغ بود، از مکلفین کسی که اول قبول دین اسلام کرده ابو بکر بوده است!

در این حال مأمون گفت: ای اسحاق آیا علی - علیه السلام - به دین اسلام با الهام خدا وارد شد یا دعوت رسول خدا؟

اسحاق گوید: من غرق دریای تفکر شدم، مأمون گفت: ای اسحاق

نگو که با الهام داخل شده، زیرا که وحی بر رسول خدا نازل می شد بلکه باید گفت که علی-علیه السلام- با دعوت رسول خدا داخل شده است.

خلیفه تکرار می کند: اسحاق، رسول خدا با تکلیف دین بر یک صبی غیر بالغ آیا تکلیف ما لایطاق نخواهد کرد؟

اسحاق گوید من غرق بحر تفکر شدم. خلیفه گفت: خدا فرموده «و ما أنا من المُتکلفین یعنی تکلیف ما لایطاق نخواهم کرد.

پس آشکار است که علی-علیه السلام- در حالت تکلیف داخل دین حنیف گردیده است. اسحاق گوید: خلیفه تکرار سؤال می کند.

ای اسحاق، آثار و اخباری که علماء و مجتهدین شما در فضل و شرافت علی - علیه السلام- نقل و روایت کرده اند در شرافت و فضیلت غیر او امثال همان روایات کرده اند یا نه؟

اسحاق گوید: روایات صحیحی که در شرف و فضل علی بن ابی طالب روایت شده در حق غیر او وارد نشده است.

خلیفه گفت: احادیثی که در فضل ابوبکر وارد شده آیا مقابل به اخباری می شود که در فضل علی-علیه السلام- وارد شده است؟

اسحاق گوید: برابر نمی شود. خلیفه تکرار می کند: آیا احادیثی در شأن ابوبکر و عمر و عثمان جمعاً وارد شده برابر فضایل علی-علیه السلام- می شود یا نه؟

اسحاق گوید: برابر نمی شود.

در این حال خلیفه سؤال کرد: آیا قرآن می خوانی؟ اسحاق گفت: می خوانم.

خلیفه گفت: پس سوره «هل أتى على الإنسان» را بخوان!

اسحاق گفت: شروع به خواندن سوره کردم تا (و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا).

خلیفه گفت: ای اسحاق، این آیه در حق که نازل شده است؟

اسحاق گفت: در حق علی بن ابی طالب.

مأمون گفت: حدیث «المبشرة بالجنة» را شنیده ای؟ جواب داد: شنیده ام.

مأمون گفت: اگر شخصی در این حدیث شک کند کافر می شود یا نه؟

اسحاق گفت: حاشا، کافر نمی شود زیرا که خبر واحد است.

گفت: ای اسحاق، اگر شخصی در بودن سوره «هل اتی» از قرآن شک نماید چه می شود؟

اسحاق گفت: کافر می شود. مأمون گفت: در این صورت چرا فضیلتی که با روایات شبهه ناک وارد شده، به فضیلتی که با آیه قرآن با هرة البیان وارد گردیده ترجیح می دهید؟

اسحاق گوید: ما سکوت کردیم!

خلیفه باز سؤال کرد: آیا حدیث «الطیر» را می دانی؟

گفتم: می دانم و روایت کردم. گفت: آیا این حدیث صحیح است؟

جمله گفتم: صحیح است.

گفت: ای اسحاق حق تعالی دعای رسول خود را رد نمود یا قبول؟

گفتم: حاشا رد نکرد بلکه قبول فرمود.

مأمون گفت: در این صورت حق تعالی با قبول دعوت رسول اکرم عزیزترین مخلوق خود را فرستاد که با معیت رسول اکرم از آن مرغ هدیه شده تناول فرماید؟

اسحاق گفت: بلی. گفت: ای اسحاق در اثر دعای رسول خدا تناول کننده از آن مرغ بریان که بود؟

اسحاق گوید: گفتم: تناول کننده مرغ با رسول خدا علی-علیه السلام-بود.

مأمون تکرار می کند: ای اسحاق، خدا و رسول آیا می دانستند که ما بین امت افضل کیست؟

اسحاق جواب داد: می دانستند.

مأمون سؤال کرد: در صورتی که خدا و رسول افضل را ما بین امت می دانستند، آیا افضل را اختیار کردند یا مفضول را؟ اسحاق گفت: افضل را اختیار کردند. مأمون گفت: در این صورت علی-علیه السلام- افضل خلقت.

اسحاق گفت:

و لکن ابوبکر هم فضل دارد، مأمون گفت: باشد، چونکه مقصود ما اثبات افضلیت است نه فضل، و لکن در اینجا کدام فضل ابوبکر را اراده می کنی؟ اسحاق گفت: در قرآن سوره توبه آیه 40 وارد است:

(ثَانِيَا اٰتَيْنِ اِذْهُمَا فِي الْغَارِ اذْیُقُوْا لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنُ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا).

خلیفه گفت: مصاحبت اثبات فضیلت نمی کند، زیرا که ممکن است دو مصاحب مغایر یکدیگر بوده باشند، نمی بینی که در قرآن نازل شده:

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ اَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ) (کهف: 37).

اسحاق گفت: اثبات این آیه مهم است زیرا که می فرماید «لا تحزن إن الله معنا». خلیفه گفت: ای اسحاق، من ترا مایل به حق و از تعصب برکنار می دانستم، و لیکن حالا که تو در عناد و تعصب مداومت داری، ای اسحاق همان حزن ابوبکر برای خدا بود یا برای نفس خودش؟ هر گاه بگوئی برای خدا بود، پس چرا رسول خدا نهی از چیزی فرموده که برای خداست اگر بگوئی برای نفس خود بوده، فضیلت نمی شود!

اسحاق گفت: در قرآن (ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَةً) نازل شده است. خلیفه گفت: حق تعالی سکینه خود را به رسول خود نازل کرد یا به ابوبکر؟ اسحاق گوید: گفتم: سکینه به رسول خدا نازل شد.

مأمون گفت: خدای تعالی در قرآن سوره توبه آیه 26 فرموده:

(ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَةً عَلٰی رَسُوْلِهِ وَّ عَلٰی الْمُؤْمِنِيْنَ). الخ

آیا می دانی آن اشخاص کیستند که خدا سکینه خود را در معیت رسول برایشان نازل فرموده؟

اسحاق گفت: ای خلیفه بفرمائید آن ها کیستند.

مأمون گفت: زمانی که در غزوه حنین جمله اصحاب فرار اختیار کرده منهزم شدند، فقط در حضور رسول خدا هفت نفر از بنی هاشم باقی ماندند. عباس بن عبدالمطلب عمّ نبی مہار شتر رسول خدا-صلی اللہ علیہ و آلہ-را گرفته بود، و پنج نفر ہم اطراف او را احاطہ کردہ بودند، و علی بن ابی طالب-علیہ السلام-تنہا با کفار جنگ می کرد. اگر چنین است سکینہ بہ رسول خدا-صلی اللہ علیہ و آلہ-و بہ علی بن ابی طالب-علیہ السلام-نازل شدہ بود.

اسحاق گوید: بر جمیع ما این مطلب آشکار بود، لہذا کلام او را تصدیق کردیم.

مأمون تکرار سؤال کردہ گفت: ای اسحاق، بعد از اخلاص بہ شہادت، افضل اعمال جہاد فی سبیل اللہ بود. آیا در این عمل ما بین اصحاب رسول یک نفر قرین علی بن ابی طالب می شناسی؟ اسحاق گفت سؤال کردم آیا کدام غزوه مقصود است؟ بدر را نمونہ اتخاذ نمائیم.

مأمون گفت: در جنگ بدر چند نفر از کفار مقتول شد؟

اسحاق گفت: شصت و دو نفر مقتول شدہ.

خلیفہ گفت: از این عدہ چند نفر در دست علی مقتول گشتہ؟ اسحاق گفت: بیست نفر در دست علی بن ابی طالب مقتول، و باقی چہل و دو نفر را عموم اصحاب کشتہ اند!

در این حال مأمون با سؤال گفت: ای اسحاق حنین را نمونہ نمایم.

اسحاق گفت: بلی!

خلیفہ گفت: در حنین اصحاب منہزم شدند، فقط ہفت تن باقی ماندند، تنہا علی-علیہ السلام-بود کہ با کفار جنگ می نمود، باقی اصحاب کجا بودند؟! اسحاق گفت: ابو بکر در آن حال با رسول خدا شورا می نمود. مأمون گفت: امری کہ رسول خدا در آن با ابو بکر شورا می نمود آیا رسول خدا استقلال رأی داشت یا محتاج بہ رأی ابو بکر بود؟

اسحاق گفت: کارہائی کہ پیغمبر اکرم آن ہا را اجرا فرمودہ بہ واسطہ

وحی خدا در آن ها مستقل بود و احتیاج به رأی هیچ کس نداشت!

در این حال مأمون گفت: در امری که مداخله ابوبکر یا صحابه دیگر لازم نباشد چه چه اهمیت خواهد داشت که با چنین شخص مجاهد مساوی بوده باشد؟

اسحاق گوید: من گفتم: کسانی که حاضر آن محاربه بوده اند مأجور هستند، خواه جنگ کنند یا نه!

مأمون گفت: ای اسحاق، آیا نمیبینی حق تعالی در قرآن مجید می فرماید:

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً).

اسحاق گوید: من در جواب عاجز ماندم، ولی مأمون به تکرار کلام آغاز نمود: آیا حدیث الموالاة را می دانی؟ اسحاق گفت: می دانم و حدیث را عیناً با طرق روات روایت نمود.

مأمون گفت: از این حدیث ظاهر و آشکار می شود که در حال عدم لزوم ولایت هیچ فردی بر علی بن ابی طالب ولایت آن حضرت به ابوبکر و عمر و تمام افراد اسلامی واجب شده است. در این صورت ای اسحاق چطور فضل است که در غیر از علی بن ابی طالب در شخص دیگری موجود است؟!

اسحاق گوید: ما به ایراد جواب قادر نبوده سکوت اختیار کردیم! مأمون تکراراً به ایراد کلام آغاز نموده گفت: ای اسحاق آیا حدیث المنزله را شنیده ای؟ گفت: شنیده ام.

مأمون گفت: آیا می دانی که هارون با حضرت موسی - علیه السلام - برادر صلبی و بطنی بوده؟ جواب داد بلی می دانم.

مأمون گفت: و می دانی که مابین علی بن ابی طالب - علیه السلام - و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - اخوت ظاهری نبود؟ گفت: می دانم.

مأمون گفت: هارون دیگر چه منزلتی از موسی دارد! اسحاق گفت: منزلت وصایت و خلافت.

در این حال مأمون گفت: منزلت علی بن ابی طالب از رسول خدا نیست



اسحاق روایت می کند: ما چهل نفر منتخبین علمای بغداد، به غیر از اقرار به این حقیقت آشکار چاره ندیده، جمیعاً ظاهراً و باطناً این اقرار را اجرا کرده، ولی مأمون روی خود را بسوی آسمان کرده گفت:

الهی شاهد باش که فضل و ولایت علی بن ابی طالب-علیه السلام- را من اثبات کردم و مردم را به طریق حق دعوت کردم ولی هادی تو هستی. مؤلف عاجز قاضی بهجت عرض می کنم: روایت علامه ابن عبدربه که از مشاهیر و فضلالی فقهای عامه بوده، در جلد سوم کتاب «عقد الفرید ص 37» «احتجاج مأمون مع علماء بغداد» تمام شد.

ولیکن در اینجا ایراد پاره ای مواد مهمه را لازم دیدم:

اولاً: مأمون خلیفه در عین حالی که ولایت و فضائل علی بن ابی طالب را با چنین ادله و براهین ثابت و محکم اثبات کرده باز در زمان خلافت و حکمرانی خودش فرزند آن بزرگوار، ذات شریف امام رضا-علیه السلام- دچار مصائب بزرگی گردید که تاکنون قلوب ملت اسلامی را داغدار و سوگوار کرده؛ بلی فن تاریخ در نقل چنین قبایح و جنایات، مانند قوه برقیه ایفاء خدمت می نماید!

راست است که مأمون می گوید: هدایت دهنده فقط خداوند است. ثانیاً: بنا به روایت ابن عبدربه، حاضرین مجلس مأمون که این احتجاج را استماع و اقرار کرده اند، چهل تن از کاملین علمای عصری بوده. حالا سؤالی داریم چنین مسئله آشکار که از افراد عامی ناس هیچ کس در حل و فصل آن دچار مشکلات نخواهد شد، چرا و به چه سبب در چنان شهر بزرگ و دارالعلمی که در افواه ضرب المثل شده، و منتخبین و برگزیده ترین علمای زمان در حل چنین مسئله واضحه دچار مشکلات گردیده به احتجاج مأمون محتاج شدند؟ و حال آن که افتاء چنین مسئله مهمه قبلاً فریضه ذمه علماء بود نه مأمون، چونکه علماء حاکم شرعی و علمی زمان، و مأمون حاکم عرفی بوده؟

افسوس! صد افسوس! که به واسطه اهمال و استتکاف در اثبات حقائق در صراط المستقیم حقیقت، دام های سخت به اخلاف خود یادگار گذاشته اند که تاکنون اخلاف بیچاره در توی آن ها واله و سرگردانند!

بلی، خیلی از ارباب علم کاسه لیس خلفا و سلاطین عصر خود بوده، و با تطبیق آمال و آرزو های ایشان اجاله کلام و افتای احکام کرده اند، و بنابراین امت معصومه اسلامیة همواره اثمار زهر آلود آن نهال جنایت را چشیده و می چشند!

ثالثاً: در کتاب معروف «عقائد النسفی» پس از نوشتن ارباب خلافت با ترتیب چنین ذکر می کند:

(و الأفضلیة علی هذا الترتیب)! یعنی: خلیفه اول افضل از دوم است، خلیفه دوم از سوم، سوم از چهارم افضل است!؟

حاصل کلام او این است که شرف و منزلت عندالله مربوط به انتخاب مردم، و ترتیب خلافت ظاهری است! ملاحظه فرمائید این حکم چقدر بیجا و از روی تحکم صرف بوده!؟

اگر چنین بوده باشد خلیفه اول باید از خلیفه ثانی افضل باشد، و هکذا ثانی از ثالث و ثالث از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب-علیه السلام- این حکم و قرار بسیار رکیک و بی اصل است!

این کتابی که «عقائد النسفی» نامیده شده است تألیف علامه نسفی است که از علمای عامه و در میان اهل عامه بسیار مشهور است. حقیر «مؤلف» از جماعت عامه یک فرد و با خصوص منصب قضاوت شرعی را در مذهب حنفی دارا هستم، و این کتاب را با شرح و حاشیه بسیار خواننده و مکرراً تدریس کردم، با اینهمه حکم را رد و به آن اعتراض می کنیم، و از خوانندگان رجا می کنیم که در ابتدا نظر به این فکر بنده اعتراض نکنند، و نگویند که با گفتار و احکام علماء سلف مخالف است، چرا که اقوال علماء سلف از بهر ما دلیل حتمی نمی باشند، مگر که با دلائل ثابتة مبرهن شده باشد.

حالا- بنده در اینجا اثبات خواهم کرد حکمی که کرده اند «الأفضلية على هذا الترتيب» حکمی است بلا دلیل و ترجیحی است بلا مرجح! بلی، نسفی می گوید: «الأفضلية على هذا الترتيب» یعنی فضل و شرف خلفاء و قرب و منزلشان بر طبق نوبت خلافت است!

ولی بنده «مؤلف» می گویم تصدیق چنین حکم بی دلیل، تقلیدی است بسیار عامیانه، و جزمی است بسیار جاهلانه!

حالا محض این که ایراد با مقیاس وسیع و در ساحت مکمل اثبات شود، قدری مسئله را واضح تر بگوئیم:

چنانچه برای اثبات هر ماده ای از ارکان اسلام و احکام دینی اتیان دلیل لازم و ضرور است، زیرا که سعی در اثبات حکم بلا دلیل اولاً محال، ثانیاً ترجیح بلا مرجح است، وقوع این هر دو مشکل است.

بلی در اثبات احکام اسلامیة دلیل بر دو قسم است: عقلی و نقلی، ولی در اثبات احکام دلیل عقلی استقلال نداشته، و به معاونت دلیل نقلی محتاج است و دلائل نقلیه برای اثبات احکام در دین اسلام مستقل و بنفسه است. با همه این ما در اینجا با طریق معقولات، یعنی با تجارب عقلیه بودن علی - علیه السلام - را افضل امت اثبات کرده ایم. از قارئین گرام استدعا که به چند صفحه ماقبل مراجعه فرمائید. و دلائل نقلی که امت محمد - صلی الله علیه و آله - در آن هیچ اختلاف و افتراق نکرده اند، بلکه جمیع افراد اسلامیة با قبول آن متفق شده اند آن دلائل نیز غیر از دو نیست اولی آیات قرآنیة، و دیگری احادیث نبویه و قیاس و اجماع و اجتهاد که از دلائل نقلیه معدود است، فقط چون در اثبات حکم قیاس و در وقوع اجماع و در شروط اجتهاد ما بین امت اسلام اختلاف شده، آن ها را از موضوع بحث خارج نمودیم.

از آیات قرآنیة:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). (يُدْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

ص: 74

در این کتاب از آیات کریمه قرآنی، فقط به دو آیه اکتفا نمودیم، که یکی از آن‌ها مودت ذی القربی را به امت فرض نموده، که علی-علیه السلام- و زوجه مطهرة او «فاطمة الزهراء» و سبطین مکرمین - علیهم السلام- جمعاً می باشد، و تصور نمی رود که به شخص دیگری چنین فضل و شرف میسر شود. و دیگری از همان آیات قرآنیه طهارت و عصمت پنج تن آل عبا را اثبات می کند، که حضرت امیر المؤمنین-علیه السلام- یکی از همان پنج نفر است، یعنی ثانی رسول خداست. بلی شرف و عصمتی که در رسول خداست در علی-علیه السلام- همان مقام عصمت و معصومیت موجود و مساوی ذات رسالت است در صورتی که عصمت و معصومیت فضیلتی است در نوع بشر که ما فوقش متصور نیست.

حالا بیائیم به احادیث نبوی: بلی، یک قسم مهم از دلائل نقلیه احادیث نبوی است. همین قدر عرض می کنم احادیث صحیح که در شرف و منزلت علی بن ابی طالب - علیه السلام- و اثبات فضیلت آن جناب بر جمیع افراد امت وارد، و تمام علماء در صحت آن‌ها اتفاق کرده اند، ممکن نیست که تمامی آن‌ها درج و ذکر شود فقط محض نمونه چند عدد از آن‌ها را در اینجا ذکر کردیم که در «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» روایت شده، و در اثنای آن اثبات نمودیم که علی-علیه السلام- افضل و اشرف تمامی امت است، و این نیز در فن مناظره ثابت که دلیل هیچ وقت از مدلول تخلف نمی کند.

و علاوه برای اثبات عمیقانه مدعا، قدری هم تشبث کرده و در روایت «احتجاج مأمون» فصلی تحریر نمودیم. از آن فصل آشکار گردید که مأمون خلیفه در حضور علماء و مجتهدین عصر خود افضل و اشرف بودن علی بن ابی طالب - علیه السلام- را از جمیع امت اثبات و مدلل کرده است و این اثبات مأمون در زمانی واقع شده که عصر فقها و مجتهدین اهل سنت و جماعت بود، با خصوص ابویوسف محمد بن حسن شیبانی، رفر، شافعی، احمد بن حنبل و غیر از این‌ها حکام شرع همان عصر بوده، و حل و عقد امور

وابسته به آن‌ها بود؛ حالا به سر مطلب بیائیم:

بلی، من از ارباب علم و محاکمه سؤال می‌نمایم «علامه نسفی» همان حکم خود را مبنی بر کدام دلیل نموده است؟ چون که ما گفتیم دعوی بدون دلیل تحکم است، کدام فضیلت است که در علی-علیه السلام-مفقود و در افراد دیگر موجود است که به سبب همان فضیلت آن یکی از علی علیه السلام افضل می‌شود؟ ما می‌گوئیم که چنان فضیلت نیست، و عقل و نقل بر این مسئله شاهد است.

لذا حکم علامه نسفی که افضلیت در خلفا به ترتیب خلافت است دعوی بی دلیل و تحکمی بدون بینه و برهان می‌باشد!

این بحث را قدری ایضاح نمائیم: بلی، ما می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم که فلان شخص عالمست، و فلان شخص خلیفه است، و فلان شخص پادشاه. چون این وظائف مشاهدات و مواد ضروری است با چشم دیده می‌شود، با گوش آن را می‌توان شنید، می‌توان به آن‌ها حکم و جزم نمود. ولی این که فلان شخص از فلان شخص افضل است و فلان غیر افضل، ادعای آن قدری مشکل است زیرا که هر گاه مراد از فضیلت قرب خداوندی و کثرت ثواب اخروی بوده باشد، این حکم فقط به خداوند متعال عاید خواهد بود و از وظائف بشری خارج است، ولی هر گاه خداوند و رسول او چنین ماده‌ای فرموده باشد، در آن زمان نیز بشر جزم خواهد نمود. در این صورت باز حکم و جزم از حق تعالی بوده، ما فقط به این حکم مأمور هستیم.

و یا آن که مراد از فضیلت ارکان و احکامی بوده باشد که ما به الفضل، و عبارتست از سبقت در اخلاص بالشهادة، و از جهاد به امر الله، و کثرت علم، و وفور سخا، و زهد و تقوی، و قرب نبی، در این صورت ما اثبات کردیم که در این احکام و ارکان علی-علیه السلام-از جمله افراد امت سابق و به اعمال صالحه تمام افراد اسلامیة فائق است. همین خبر را که جمیع علمای عامه و خاصه در صحت آن اتفاق دارند ملاحظه نمائیم که رسول خدا-صلی الله علیه و آله-فرماید: (ضَرَبْتُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ التَّقْلِينِ إِلَى يَوْمِ

القيمة). بلی، ضرب علی به عمرو بن عبدود روز خندق، از تمام اعمال صالحه انس و جن افضل است. ما این حدیث و توضیحات لازمه را در اثبات آن سابقاً ذکر کردیم، در اینجا ایراد یک قید مهم را لازم دانستیم.

هم چنان که علمای اهل سنت این کلام حقیر را هنوز نخوانده زبان اعتراض خواهند گشود و خواهند گفت: ای وای! به علمای سلف ایراد کرده، کتاب «عقاید» را جرح و انتقاد نموده! کلام علامه ها و مجتهدین را رد کرده! ای جماعت، می بینید این شخص رافضی شده است! شرف و منزلت خلفا را انکار می کند، و افضلیت ایشان را قبول نمی کند، و از این حرف ها خیلی خواهند گفت. خصوصاً خواهند گفت: ای جماعت ما چنین کلام ها را قبول نمی کنیم زیرا که علمای سابق و مجتهدین سلف چنین حرفها را نزده، و سلف هر چه بگوید اخلاف باید آن را قبول و اطاعت کنند. چیزی را که ایشان نگفته اند قابل قبول نیست، زیرا که باب اجتهاد مسدود است! او و ...!!

در اینجا به قرار ذیل جواب اعتراضات فوق را می دهیم:

اولاً: از عموم برادران دینی استدعا دارم، که تقلید و تعصب را کنار گذاشته، با دقت تمام به طور منصفانه موشکافی و تحقیق نمایند.

ثانیاً هر گاه بگویند: به علمای سلف ایراد و اعتراض شده! در جواب این عرض می کنم: ایراد و اعتراض به علمای سلف امر تازه و نامسبوقی نیست، زیرا که هر گاه اخلاف به اسلاف ایراد و اعتراض نمی کردند در عالم اسلام این قدر کتب متعدده تالیف نمی شد. به تحریر اینهمه کتب سبب فقط ایراد و اعتراض اخلاف باعث شده است. تمام کتاب ها را پیش چشم بیاورید. جمیع آن ها یا شرح و ایضاح ماده ای است که از اسلاف وارد شده، یا رد و اعتراض بر آن ها، زیرا که هر گاه کتب اخلاف محض قبول حرف اسلاف می بود، کتابی که اول نوشته شده کافی و احتیاج به تألیفات متواتره نداشت! و علاوه این مطلب که «نسفی» بر آن حکم نموده، من اولین معترض نیستم بلکه شارح عقاید نسفی، و علامه تفتازانی هم بر این حکم اعتراض کرده اند

(شرح نسفی را ملاحظه فرمائید).

ثالثاً: هر گاه بگویند: کتاب عقاید را رد و جرح نمود!

در جواب می گوئیم: عقیده و اعتقاد عبارت از ماجاء به النبی -صلی الله علیه و آله- بوده و به چیزی اطلاق میشود که پیغمبر -صلی الله علیه و آله- از جانب خلاق عالم برای ما آورده است و هیچ فرد نمی تواند آن ها را انکار نماید، لیکن مطلبی که ما بر آن اعتراض می کنیم تکراراً اثبات کرده ایم که از قبیل ماجاء به النبی -صلی الله علیه و آله- نبوده است.

بنابراین محل اعتراض و ایراد ما، عقاید نیست.

رابعاً: هر گاه بر این ایراد و اعتراض «رفض» گویند!

در جواب خواهیم گفت: به اشخاصی که به خاندان رسول -صلی الله علیه و آله- قدری تمایل کرده اند، خصوصاً به اشخاصی که از فضل و شرافت اهل بیت رسول خدا -صلی الله علیه و آله- صحبت نمایند اتهام رافضی شدن می زنند؟ و آن از مخترعات بنی امیه و بنی عباس و بهانه جاهلان است که تا امروز دوام کرده است من می گویم که تهمت نابجا همان سرزنش به امام شافعی است که از محققین و علماء بوده، اگر به قصد آن ها هم باشد تهمت نیست، بلکه شرف تاریخی است.

روایتی را که از امام شافعی کرده ام در اینجا عیناً قید می کنم:

شریف نورالدین علی سمهودی در کتاب جواهر العقدين چنین روایت می کند (متن روایت را در اینجا قید کرده، بعد ابیات امام شافعی را عیناً ذکر می کنم). ینا بیع المودة ص 45 خواجه کلان:

نُقِلَ الْبَيْهَقِيُّ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِلْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ: إِنَّ أَنْاسًا لَا يَصْبِرُونَ عَلَى سَمَاعِ مَنْقَبَةٍ أَوْ فَضِيلَةٍ أَهْلِ الْبَيْتِ الطَّيِّبِينَ فَإِذَا رَأَوْا أَحَدًا. مَنَا يَذْكُرُهَا يَقُولُونَ: هَذَا رَافِضِي فَأَنْشَأَ الشَّافِعِيُّ قَالَ:

إِذْ فِي مَجْلِسِ ذِكْرٍ عَلِيًّا \*\*\* وَ سَبَطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ

فَأَجْرِي بَعْضُهُمْ ذِكْرًا سِوَاهُ \*\*\* فَأَيُّقُنْ أَنَّهُ سَلَقَلْقِيهِ

إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا أَوْ بَنِيهِ \*\*\* تَشَاغَلُ بِالرَّوَايَاتِ الْعَلِيَّةِ

وَ قَالَ تَجَاوَزُوا يَا قَوْمَ عَن ذَا \*\*\* فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ

برئت إلی المهیمن من اناس \*\*\* یرون الرّفص حب الفاطمیة

علی آل الرسول صلوة ربّی \*\*\* و لعنته لتلك الجاهلیة

و حافظ جمال الدین زرندی ابیات ذیل را از امام شافعی نقل و روایت می کند:

قالوا ترفضت قلت کلاً \*\*\* ما الرّفص دینی و لا اعتقادی

لکن تولّیتُ خیر إمام \*\*\* خیر إمام خیر هادی

ان کان حُبّ الوصی رّفصاً \*\*\* سبانی أرفص العبادی

و هکذا امام فخر رازی از قول امام مزنی روایت می کند که امام شافعی ابیات را انشاد کرده است:

و ما زال کتمانیک کانی \*\*\* برد جواب السائلین لا عجم

و اکتّم و دی مع دی صفاء مودنی \*\*\* لتسلم عن قول الوشاة واسلم

هکذا از علمای عامه بیهقی و سهل بن محمّد و عبدالبر، با روایت از سلمان بن قتیبه از امام شافعی قصائد زیادی ذکر می کند.

بلی، این اتهام فقط از عناد و تعصب جاهلانه نشأت کرده زیرا به مسلمان و مؤمنی که فضیلت مافوق از مرتبه خلفاء را به ایشان اسناد نکرده رافضی نام کرده مبتدع عد می کند، و حال آن که این بیچاره فضیلت ثابت را کند. اصلاً رّفص نکرده، بلکه همه کس را در مرتبه و منزلت خود قبول کرده است!

ولی معاویه که در مدت هفتاد سال حضرت علی - علیه السلام - راسب و شتم کرده، و سایرین را به سب آن جناب وادار کرده، و در منبر رسول خدا در حضور هزاران اصحاب با ارتکاب لعنت به وصی رسول خدا عراش اعظم را لرزه دار کرده، و سبطین - علیهما السلام - را در روضه جد مکرشان سب نموده، و از مشاهده این حال دلخراش ام المؤمنین ام سلمه با صدای واویلا، و مصیبتا از روضه مطهره خارج شده! با وجود این بر آن منفور عالم رافضی تسمیه نکرده، و برعکس امیر المؤمنین! گفته در عقبش نماز جماعت ادا می کردند! او را با رحمت و ترضیه یاد کرده و در کتب تواریخ چنین ارث جنایتکار برای امت یادگار نهاده اند!



بلی افضلیت ثابتہ در علی - علیہ السلام - را هر گاه اقرار نمائید رفض نیست، بلکه فضائل موهومه و غیر موجوده را هر گاه به یک نفر اثبات نکنید این رفض و ابتداع است! افسوس که این تعصب و حرکتی خائنانه موافق فکر و آرزوی معاویه و مروان جنایتکار است.

خامساً: هر گاه بگویند که شرف و منزلت خلفاء و افضلیت ایشان را قبول نمی کنند! در جواب می گوئیم: شرفی که عندالله و الرسول برای خلفاء ثابت باشد، من و هیچ کس از افراد امت آن را ابدأً انکار نخواهد نمود، ولی شرف و منزلتی که عندالله و رسوله ثابت نباشد، از رد و انکار آن ابدأً محذوری نیست، زیرا که معدوم را موجود فرض کردن شیوه ناروا و خارج از انصاف است.

سادساً: هر گاه گویند افضلیت خلفاء را قبول نمی کند؟

در جواب گوئیم: من در این امر اول نیستم، زیرا که اول مرتبه این افضلیت را خود خلفاء رد نموده اند: چنانچه علماء اهل السنه روایت کرده اند، زمانی که ابوبکر بن ابی قحافه خلیفه شد بعد از چند روز روزی به منبر رفته گفت:

(اقیلونی اقیلونی ما انا بخیرکم و علی فیکم).

یعنی: مرا از خلافت عفو کنید که بهترین شما نیستم، و حال آن که علی - علیہ السلام - در میان شما است.

و همچنین روز غدیر خم عمر بن خطاب همینکه حدیث الموالاة را شنید گفت: (بَخِبْتُ يَا عَلِيُّ أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ).

یعنی مبارک باد یا علی! که شدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه .

هر گاه ما این قبیل اخبار را تفحص نمائیم صدها امثال آن را در کتب اهل سنت خواهیم یافت لیکن به شرط انصاف و حقانیت.

سابعاً: اگر بگویند علمای سلف هر چه گفته اند، خلف باید بدون زیاده و نقصان آن را قبول نمایند! در جواب میگوئیم این حرف راست نیست

زیرا اگر خلف به قبول هر کلام سلف، بلا زیاده و نقصان مجبور شود، پس چرا ابویوسف شاگرد ابوحنیفه که پس از استاد خود مسند نشین فتوای عام گردید، نصف فتاوی ابوحنیفه را رد کرد.

و هکذا محمد بن حسن شیبانی که چند روز پس از ابویوسف به افتاء پرداخت، خیلی از فتاوی او را رد کرده است. و هکذا ابو عبد الله الشافعی که

50 سنه بعد از ابوحنیفه آمده خیلی از احکام ابوحنیفه را رد کرده، مثلاً: «قیاس» را در حالی که ابوحنیفه قبول نمود، مجتهدین که اندکی بعد از او آمدند رد کردند زیرا احکامی که در آن ها نص ظاهر نبود بلکه با ظن و اجتهاد، قائم و مدلل گردیده، رد و قبول آن به ظن غالب مجتهد ثانی راجع است.

ثامناً: خواهند گفت: باب اجتهاد مسدود است.

در جواب می گویم: اولاً: کلام ما اجتهاد نیست بلکه معارضه است به یک حکم بدون دلیل و بی اثبات، و نقض آنست با براهین قاطعه، چونکه ما به ایفای وظائف اجتهاد و تقلید هم با این ترتیب قدرت نداریم.

ثانیاً: مسدود بودن باب اجتهاد قولی است که از دلیل و برهان بغایت در کنار است، حالا در اینجا قدری هم از این مسئله مهمه بحث نمائیم:

اولاً اقرار می کنیم که این مسئله به درجه ای مهم و عمیق است که بحث و تشریح آن کما ینبغی از قدرت علمیه و مشاهدات فنیه ما کاملاً خارج است، با اینهمه باز در میان فکر مطابق به اسلام خود ناگزیر بوده و به قرار ذیل شروع نمودیم:

اولاً: آشکار است که برای اثبات حکمی از احکام اسلام اثبات به دلیل و بیان برهان واجب است که رد این قرار برای هر فرد از افراد اسلامیه ناممکن و ما تکراراً این امر را بیان نموده ایم.

ثانیاً: آشکار است که در اثبات احکام اسلامیه دلیل منحصر به دو «نقلی و عقلی» است، ولی دلیل عقلی در اثبات احکام استقلالیه نداشته، لکن در اینجا قدری با تجارب عقلیه این بحث را مطالعه خواهیم نمود: آیا

اجتهاد در صدر اسلام لازم بود یا نه؟

هر گاه لازم نبود، پس چرا بر آن اقدام و وجودش را لازم حساب کردند؟ هر گاه لازم بود، پس در صورت لزوم آن در صدر اسلام چرا پس از چند قرن به درجه ای غیر لازم و حتی ناممکن درآمد، و حکم ثانی به کدام دلیل مستند گردید؟

هر گاه بگویند: بند در صدر اول، احکام اسلامی با اجتهاد تکمیل یافته و در آتیه احتیاجی بر آن باقی نمانده! در جواب گوئیم: احکام اسلامی تا زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با آیه شریفه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) تکمیل یافته و به تکمیل آن به واسطه اجتهاد، هیچ گونه احتیاج نمانده است!

در این صورت اجتهاد برای تکمیل احکام نبوده بلکه به جهت امری دیگر لازم است، یعنی عبارت از جمله: «با تبدلات زمان در احکامی که باطن و اجتهاد ثابت شده تبدیل ممکن است» خواهد بود. بلی هر گاه با تبدل چهل یا پنجاه سال، احکام ثابت با اجتهاد نیز تغییر خواهد یافت با تبدلات هزار سال، احکام ثابت با ظن و اجتهاد چرا تغییر ناپذیر شود؟ بلکه امر طبیعی است ولی ما استدلال با معقولات را لازم ندانسته وظیفه ما هم نیست.

بیائیم به نقلیات:

قبل از شروع به ذکر دلایل نقلیه، عقیده مهمترین کتاب اهل سنت «دائرة المعارف» را در موضوع اجتهاد عیناً درج می کنیم، تا قارئین گرام مسبوق باشند که اجتهاد در دین اسلام ضرور بوده، و مسدود بودن باب اجتهاد ادعای بی دلیل است:

«محمد وجدی» که 22 جلد کتاب دائرة المعارف را تألیف کرده در جلد سوم آن می گوید:

(الْإِجْتِهَادُ: هُوَ أَنْ يَسَّ تَنْبُطُ مِنْهَا أَحْكَامٌ عَلَى قَدْرِ مَا تَسْتَدْعِيهِ الْحَاجَاتُ الْاجْتِمَاعِيَّةُ الْمُتَجَدِّدَةُ، وَ لِيَذَلِكَ كَانَ وُجُودُ هَؤُلَاءِ الْمَسْتَنْبِطِينَ ضَرُورِيًّا فِي كُلِّ عَصْرٍ وَقَدْ وَجَدُوا مِنْ لَدُنِ الْقَرْنِ الْأَوَّلِ الْإِسْلَامِيِّ إِلَى الْقَرْنِ الثَّلَاثِ، فَكَانُوا يَجْتَهِدُونَ فِي التَّوْفِيقِ بَيْنَ الْحَوَادِثِ الطَّارِئَةِ وَالْأَصُولِ الْوَلِيَّةِ فِي الشَّرْعِ

ص: 82

الإسلامي، وَلَا يُبَالُونَ أَنْ يُخَالَفُوا بَعْضَهُمْ بَعْضًا، وَ لَكِنَّ لِمَاطَرَاءِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْجُمُودُ الاجتماعي، وَ تَوَلَّاهُمْ الْقُصُورِ عَنْ فَهْمِ أَسْرَارِ شَرِيْعَتِهِمْ، سَتَرُوا ذَلِكَ الْقُصُورِ بِدَعْوَى انسدَادِ بَابِ الْاجْتِهَادِ، وَ الْحَالُ أَنَّهُ مَفْتُوحٌ بِنَصِّ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ).

معنی: اجتهاد یعنی استنباط احکام به قدری که حاجات متجدده اجتماعی مقتضی بر آنست، و لذا وجود استنباط کنندگان، در هر عصر و زمان ضروری بوده است و از قرن اول اسلامی تا قرن سوم اجتهاد می کردند، در توفیق ما بین حوادث عارضه و اصول اولیه اسلامی، و هیچ باکی از مخالفت آراء یکدیگر نداشتند. ولی بعد که جمود و کسالت اجتماعی عارض اسلام گردید، و از فهم اسرار شرعیه مبتلای قصور گردیدند، برای پرده پوشی قصور خود انسداد باب اجتهاد را بهانه قرار داده و متعذر شدند، و حال آن که باب اجتهاد با نص قرآن و احادیث صحیحه تا روز قیامت باز است.

از این تفصیل ثابت می شود که اجتهاد با قرآن کریم و اخبار نبوی ثابت و اکابر امت دائماً بر آن عامل بوده اند. تا قرن سوم هجری فقهاء و علمائی که پیر و حکومت های ظالم بودند چون در اجتهاد احکام شرعیه در وجود خود لیاقت ندیدند، و چون اقدام مخالف برای سلاطین و حکام و خلفای عصر خود باعث ضرر و خسارت دنیوی و نقصان درم و دینار این فقهاء و علمای دنیا پرست بود، لذا به امر ظالمانه «باب اجتهاد مسدود است» تابع گردیدند، ولی ملت اسلامی که بعد از این ها به عرصه وجود آمده اند این کلام نامعقول و نامنقول را یک امر شرعی گمان کرده سکوت اختیار کرده اند، و حال آن که چیزی که با تواتر واضح روایات ثابت شده این است:

بدعت مسدود بودن باب اجتهاد از المتوکل بیادگار مانده، چون بیچاره امت مرحومه که تازه از ظلم ظلمه بنی امیه خلاص و آسوده شده بودند، دوباره دچار ظلم و خیانت و بارهای گران هارون ها، مأمون ها، متوکل ها گردیدند، بنی عباس که انقراض بنی امیه را دیدند و تمایل ملت اسلامی را به اولاد فاطمه فهمیدند، به همین علت بستن زبان حق گویان امت را لازم

دیده چنین گفتند.

اینست که تمام علماء خاصه یا انزوا اختیار کرده، یا به قاعده تقیه از ورطه خلاص شده اند. حق شناسان علمای عامه نیز به ورطه و خسارت بزرگ افتاده اند. مثلاً مالک بن انس در مدینه در موضوع خروج محمد بن ابراهیم از اولاد «حسن مثنی» می باشد ذی مدخل و علاقه دار بوده، و از طرف خلیفه «منصور» حبس و مضروب شده است.

ابوحنیفه در انبار به امر «منصور» محبوس و به دست «حاجب» او موسوم به «ربیع» در زندان مقتول شده! احمد بن حنبل نیز از طرف «معتصم بن هارون» حبس و کتک کاری شده است!

ولی از علمای عامه اشخاص زیادی نیز پیدا می شود که در آغوش محبت آن جماعت ظالم بوده، و تابع احکام مایشائی ایشان، و با ترضیه نفس اماره خلفای جور اداره امور کرده اند!

از علمای عامه خیلی را میبینیم که در کتب و تألیفات خودشان از ائمه هدی -علیهم السلام- که وارثان علم نبی -صلی الله علیه و آله- هستند ابداً روایتی نقل و تحریر نکرده اند، و چنین علمای دنیا پرست به چنان احکام جعلی و خلفای ظالم و جابر برای معیشت دنیا انقیاد و اطاعت کرده، از ائمه طاهره کناره جوئی اختیار نموده اند، و این حرکت رفته رفته کسب شدت عصبیت کرده، و با تفرقه و نفاقهای متوالی و متواتر تشکیل یک اصل محکم به فرقه امت داده و بیچاره ملت اسلامی را به چنین ورطه مهلکه بد بختی دچار کرده اند.

ولی تقیه اصلی از اصول شرعی است که نه فقط به حفظ جان و مال بلکه به حراست احکام دین هم یگانه قانون مأمور به می باشد.

ما مفتوح بودن باب اجتهاد را با دلیل نقلی اثبات کردیم، و فعلاً به همین قدر اکتفا می کنیم که آیه مبارکه:

(فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

افراد اسلامی را در حال عجز از درک مسائل شرعی به سؤال از اهل

ذکر مأمور کرده و این امر عمومی بوده، تا روز قیامت شامل حال تمام ملت اسلام می باشد، چطور ممکن است که در صدر اسلام در صورت عدم علم به مسئله دینیه شخص مأمور بوده که از عالم دین اشکال خود را حل کنند ولی بعد از مرور زمان اخلاف همان شخص از رجوع در مسائل شرعیه به عالم جامع الشرائط ممنوع بوده باشد؟!

ما سببی را که مانع این رجوع بوده باشد سؤال می کنیم.

در صورتی که لزوم اجتهاد با نص قرآن و احادیث معتبره ثابت و تمام افراد اسلامیه بر آن مقرر و معترف شدند، پس از سه قرن اسلامی با استناد کدام نص دیگر همان نص اولی منسوخ گردید؟! مگر خلفاء و سلاطین به احکام شرعیه نیز تسلط دارند؟

ما گفتیم مسئله شرعیه که افراد اسلامیه از ادراک آن عاجز باشند باید به عالم جامع عرض نمایند. عالمی که در عصر خود اعلم ناس بوده و جامع شرائط فتوی باشد مجتهد اعلم نامیده می شود، و در احکام اسلام افتاء می دهد؛ ولی قبلاً گفتیم که ما به حل مسئله اجتهاد قادر نیستیم توضیح این مسئله به طوری مهم و جدی می باشد که افراد امت هر گاه یک دقیقه اول بحل آن اقدام نمایند البته منتفع و سودمند خواهند گردید.

اشخاصی که بخواهند این مسئله را جداً و عمیقاً مطالعه نمایند به کتاب معروف و معتبر «العقد الجید فی أحكام الاجتهاد و التقلید» که از تألیفات «علامه دهلوی» می باشد؛ و هکذا به کتاب «الانصاف فی الاجتهاد و الخلاف» که اثر «علامه شاه ولی» از علمای هندوستان است رجوع نموده موضوع را جدی محاکمه فرمایند.

ما در حین مطالعه این بحث فقط به مراجعه آثار علمای عامه اکتفا ورزیده ولی رجوع به مطلب نمائیم، و آمال ما از این بحث افضلیت علی بن ابی طالب - علیه السلام - از جمیع مردم و اثبات اشرفیت آن حضرت است، و با قانون مناظره ادعای خود را ثابت کرده آن چه که لازم بود ادا نمودیم.

اولاً با تجارب عقلیه ادعای خود را اثبات کرده و در عالم اسلام

به دلایل نقلیه که یگانه دلایل مستقل میباشند رجوع کردیم، و از بین دلایل نقلیه به قرآن مجید و اخبار نبوی -صلی الله علیه و آله- که مهمترین دلایل و ما بین افراد امت مسلم کل و مقبول عامه هستند اکتفا کردیم، و از قرآن کریم به دو آیه قناعت کرده و از احادیث همان را نقل کردیم که قبول آن بر جمیع افراد اسلامیه واجب است. در این موضوع اگر چه صدها احادیث و روایات منقوله در نظر است ولی به ذکر چند فقره حدیث اکتفا کرده و از مابقی صرف نظر نمودیم که «در خانه اگر کس است یک حرف بس است».

حالا پس از اثبات ادعای خود با ادله ثابتة با حکم به افضلیت حضرت علی بن ابی طالب -علیه السلام- پس از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- کلام را نقل به مسئله خلافت که ما بین امت مرحومه مسئله ای بس مهم و جدی و منشأ اختلافات بوده، نموده با تناسب قدرت عملیه و تجارب فنیة خود به تشریح حقیقت این موضوع عالی تعمیم کردیم.







با ایراد و اعتراض به ما خواهند گفت:

اولاً از صدر اسلام زمان خلافت تا به حال زیاده از هزار سال گذشته، و در هر فاصله این قرون بسیار علمای مهم و جدی پا به عرصه ظهور گذاشته جمعاً این موضوع را تدقیق نموده اند. از دو شق خالی نیست: یا در تحقیقات خود صائب شده اند، یا مخطی. هر گاه صائب بوده اند به تکرار کلام حاجت نیست، و در صورت خطا، در حالتی که در ظرف هزارها سال تحقیقات ده هزار از علمای معتبر در این موضوع به حل مشکل کافی نبوده باشد، در این صورت محال است که چنان مسئله بزرگ در این رساله کوچک حل و فصل بیاید؟

در جواب گوئیم: در این قرون متمادی با وجود مباحثات زیاد و بسط کلام این موضوع حل نشده، یعنی نخواستند که حل شود زیرا که برای حل یک مسئله و فهم ماهیت آن لازم است که بدوً علائق تعصب و کدورت اغراض را از خود دور کرده و وجود خود را پاک و بری نمایند، و این فقره به علل و موجبات زیادی به علمای عامه میسر نشده، زیرا که مسئله ما بین امت بنای عمده ترین تفرقه و اختلاف است، و افراد امت در سر این فقره راه اختلاف و نفاق پیموده، و به دو فرقه منقسم شده اند:

اولی: سنی که حال حاضر خلافت را بدون قید اعتراض قبول

ص: 89

کرده اند.

دوم: شیعه که عکس این صورت را ادعا می نمایند، و با همین سبب سلاطین هر دو فرقه برای منع تقرب امت اسلامی وسائط بسیار بدست آورده اند. مثلاً:

در دوره حکومت بنی امیه مسئله خلافت در صورت واضح بیان، و عدم قدرت هیچ فرد اسلامی به اظهار حق صفحات سیاه تاریخ اسلامی را تشکیل می دهد! هر گاه کسی بغیر از این مدعی بوده باشد، من رؤسای امور آن دوره ظالمانه را از قبیل معاویه، زیاد، حجاج بن یوسف، به او ارائه خواهم کرد، زیرا که هر کس در فضیلت حضرت امیر-علیه السلام- روایتی نقل می کرده، معاویه او را به مجازات بزرگ دچار کرده و هر گاه یکنفر در هجو و زیان آن حضرت چیزی می گفت و هر قدر بهتان و افترا اختراع می کرد دائماً از طرف معاویه نائل به جوایز و انعامات فوق العاده می شد! این ترتیب در مسئله خلافت آن دوره تاریک، تفکیک حق و ناحق محال، و مدعی آن خیلی ساده و عوام خواهد بود.

زیاد و حجاج هم پیش چشم است، این دو خائن جنایتکار هر گاه حس می کردند که یکنفر نسبت به علی-علیه السلام- دارای محبت و مودت است، البته آن بیچاره را گرفتار عذاب سخت می نمودند!

این است که در آن زمان هزارها مردمان پاک و اصحاب تابناک با چنین تهمت ها اعدام شدند. و این مسئله واضح است که در آن زمان دوستی علی و آل او-علیهم السلام- تهمت و گناه بزرگ شمرده می شد. بلی اشخاصی که به احوال و روحیه آن زمان کمی آشنا هستند، البته ادعای مراقبول و اعتراف خواهند نمود.

محض وضوح مطلب با چند فقره مثال جاندار، قارئین گرام را زیادتر به احوال روحیه و سیاسیه آن دوره ظلم و جور دوره ظلم و جور آشنا می کنم:

اولاً از شروع خلافت بگوئیم: اجتماع کسانی که به خلیفه اول بیعت نکردند، با معیت تمام بنی هاشم به خانه علی بن ابی طالب، و مهاجمه

ص: 90

اشخاصی که به این جماعت هاشمیه تکلیف بیعت نمودند، و گرفتن شمشیر از دست زبیر بن عوام، و بر سنگ زدن آن و در همین دقائق چقدر تهدیدات، اخافه ها، وعیدها، هجوم، عکس هجوم ها، و سایر وقایع داخراش را البته می دانید. اگر نمی دانید «فصل امامت و خلافت» ابن خلدون، و «بحث خلافت» عقد الفرید، و «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، و جلد «سیاست و امامت» دینوری، و ماده «الخلافة» دائرة المعارف، و کتاب «البيان و التبيين» جاحظ، و دوازده جلد کتاب «الآغانی» ابو الفرج اصفهانی، و خیلی دیگر از آثار مهمه اسلاف را مطالعه نمائید. در این حال به ثبوت دعوی این حقیر اقرار خواهید فرمود. و این نکته را نیز یادآوری می کنم که در اینجا فقط به آثار علمای اهل سنت استشهاد کرده ام، و از اقوال علمای خاصه اثنا عشریه بکلی صرف نظر نموده، و علاوه دسائس و حيله ها و خیانت ها و ابطال حقوق که باعث حرب شدند، با قید این که به اثبات دعوی ما شاهد صادق هستند، این بحث را به مقام و موقع خود ترک نموده، رجوع به ادوار بنی امیه می کنم.

محرابه مدهشه صفین در پیش چشم است، با ایراد آن در محل خود در اینجا به قید ماده دلخراش اکتفا می کنم.

پس از شهادت حضرت علی بن ابی طالب - علیه السلام -، تساط تامه معاویه در امورات اسلام، و حتی تسمیه خودش به امیر المؤمنین و خلیفه، بر عموم واضح و آشکار است. یک نفر از صحابه پیدا نمی شود که کلمات کفر آور و لعن او را به حضرت مولای متقیان - علیه السلام - نشنیده باشد. معهذرا در آثار اسلاف یکنفر ندیدم که در آن زمان به مکالمات کفر آور او اعتراض نموده باشد! بلی با کدام جرأت و جسارت در آن دوره ظلم اثبات احقاق خلافت ممکن بود، البته این امر محال است!

روزی معاویه «حضرت حسن مجتبی - علیه السلام -» را به مسجد دعوت نمود که با لسان آن حضرت، لیاقت خود را به خلافت و امامت مسلمین به سمع مردم برساند! ولی واضح بود که از لسان صادق البیان «حضرت مجتبی

«علیه السلام» چنان کلمات ناروا ابدأ شنیده نمی شد. این بود که نطق سراسر حق و حقیقت امام-علیه السلام- را معاویه مخالف آمال هواپرستانه خود دیده، با کمال اهانت حضرت مجتبی را از منبر به زیر آورده به طوری که رأس شریف آن حضرت از صدمه ستون مسجد مجروح گردید. و عاقبت با زهری که به دست طبیب خاص معاویه «ابن آثال» ترتیب یافت، آن حضرت شربت شهادت نوشید.

«حجر بن عدی» و رفیق او «عمر و بن حمق الخزاعی» را به جهت مودت و محبت علی-علیه السلام- و آل او، با پنج نفر رفقای خودشان زنده در گور کرد! حالا ملاحظه فرمائید با این وضع و ترتیب، از حقیقت

میتوانست بحث نماید؟

بیائیم به سایر ادوار بنی امیه: شاعر معروف «فرزدق» برای این که در فضیلت اهل بیت طاهره - علیهم السلام- قصیده ای انشاد کرده بود، مطرود و تبعید گردید. قنبر که از خواص متعلقین اهل بیت عصمت بود در دست حجاج غدارانه شهید شد.

در اینجا با یک مثال حالت روحیه علمای آن زمان را معرفی می کنم، تا از این یک ماده جمیع حالات آن زمان روشن گردد.

«شعبی» که از علمای معروف است می گوید: روزی حجاج مرا بحضور خویش دعوت نمود. من با نهایت ترس و هراس ناچار وارد حضور حجاج گردیدم. حجاج همینکه مرا دید به احضار جلاد شقی فرمان داد، چون جلاد وارد شد حجاج به من گفت: ای شعبی شنیده ام گفته ای حسن و حسین ذریه رسول خدا هستند! هر گاه برای اثبات این مطلب از آیات قرآنی دلیل نیاوری این جلاد تو را مقتول خواهد نمود!

شعبی گوید با یقین از قتل و هلاک خودم بدون ترس گفتم: بلی این فقره را با آیات قرآن عظیم الشان اثبات می کنم.

حجاج گفت: ولی آیه «مباهله» را نشان ندهی بلکه باید از آیات دیگر دلیل بیاوری.

گفتم: بلی با آیه دیگر اثبات خواهیم کرد، و خواندم:

(وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْإِسْبَاطَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا - تَا آخِرَ آيَةٍ - عِيسَى وَالْيَاسَ كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ.)

گفتم: ما بین عیسی و نوح چند بطن موجود است؟ گفت: آن قدر زیاد است که تعدادش ناممکن است.

گفتم: میان رسول خدا و حسن و حسین چند بطن موجود بوده؟

حجاج مطلب را درک نمود، گفت: گو یا در قرآن این آیه را ندیده ام! حجاج با قبول دلیل و اثبات من باز به قتل تهدیدم کرد و من به طرف ماوراء النهر گریختم. در آن جا مجدداً به توقیف و قتل من امر فرستاد، ولی من

بطریق اختفا جان خود را خلاص کردم.

بلی مقصود از ذکر این ماده این است که در آن دوره مطالعه این که آیا حقیقت چیست؟ و کدام اشخاص لایق و صلاحیتدار خلافت هستند؟ در هیچ فردی جرأت و جسارت آن نبود.

قدری هم از دوره بنی عباس بحث نمایم: این دوره چون دوره اولیه علماء و مجتهدین بود، لازم بود حقایق نیز در این دوره مکشوف آید ولی افسوس! صد افسوس که این دوره برای امت منحوس ترین و جنایتکارترین دوره ها گردید، افراد اهل بیت اطهار با سم ستم یکایک شهید شدند!

به اشخاصی که عداوت به اولاد علی - علیه السلام - نمودند هر قدر که بذل بخشش به عمل آمد، هکذا طرفداران حق و حقیقت نیز در همان درجه مخذول و منکوب شدند، و قتل و تهدید عده کثیری از علماء را قبلاً قید و ذکر کردم.

ما دچار شدن ائمه اطهار را در دوره عباسیان، به بهانه همین مسئله، به چه ظلم و جفاها، در مقامات خود قید خواهیم نمود.

باز به مطلب رجوع کنیم. ما گفتیم که علمای سلف در تدقیق مسئله خلافت راه صواب نیموده اند. برای اثبات این مدعی اتیان دلایل مهمه لازم نیست، زیرا که از صدر اسلام تمام سیزده عصر می گذرد، باز این مسئله ما بین امت در حالت غیر مکتوم مبنای تفرقه و اختلاف گردیده است. انصاف

بدهید، ما بین امت مرحومه آیا به غیر از مسئله خلافت و امامت چیز دیگری باعث تفرقه و اختلاف هست؟

البته فقط مسئله خلافت است، که وحدت اسلامی را تا به حال مرتعش ساخته و مع التأسف حالا هم می کند.

سابقاً گفتیم که به ما اعتراض خواهند کرد: تکرار مسئله که از آن هزار سال گذشته چه لزوم دارد؟

در جواب می گوئیم: این مسئله ما بین امت چنان جریحه مهلک و متعفن باز نموده که دائماً از آن خون می آید، و این مسئله هم آشکار است که یک زخم هر قدر روی آن را بسته و ترک معالجه و مداوا نمائید، رفته رفته عفونت او زیادتر شده و بحال صحت ناپذیری می رسد. این است که جراحی آن مأمول باشد با عملیات فنیّه مخصوصه باید روی آن را باز کرده به معالجه آن پردازند. بلی هم چنان که جراحات بسته شده از معالجه محروم می مانند، هکذا مسئله امامت که جریحه مهلکه بوده و اساس اتحاد اسلام را مرتعش می کند، هر گاه از طرف ارباب تحقیق بی غرض مورد محاکمه واقع نشود در حالت التیام ناپذیری مانده، و اتحادی که اساس و استحکام اسلام منوط بوجود آنست متزلزل خواهد بود. اینست که ما تصمیم کرده ایم که با استفاده و استدلال از تألیفات و آثار مشهوره که مرجع و مأخذ علمای عامه بوده ابتدا به تشریح و محاکمه این مسئله کرده، و از خداوند متعال توفیق مسئلت نمایم.

ص: 94







در این ماده اختلافی نیست که حضرت علی بن ابی طالب-علیه السلام-امام و خلیفه است، ولی منشأ تفرقه این جاست که آیا آن حضرت وصی مطلق و خلیفه بلا فصل بوده یا چهارم؟

واضح است که جماعت عامه به خلیفه چهارم بودن آن حضرت اقرار و خاصه به خلافت بلا فصل آن حضرت اعتقاد دارند، ولی ما بدو اقول و افکار چند نفر از متقدمین علماء و اساتذہ سلف را در اینجا درج کرده و با قدری مطالعه اصول تشریح و محاکمه را در اینجا اجرا خواهیم کرد، تا که بی دلیل بودن آنهمه دعاوی قدری واضح و آشکار گردد.

حالا قول فاضل ترین علمای عامه را که اسمش در آلسنه مسلمین و حتی در اروپا معروف به حجة الاسلام غزالی میباشد در اینجا قید و محاکمه خواهیم کرد. ما به تقدیر قدرت علمی غزالی از توقیر و تعظیم در حق او چیزی نخواهیم گفت، ولی باز در این ایرادات خود پیر و خود غزالی می شویم چنانچه غزالی در ارکان علم کتاب معروف احیاء العلوم چنین گوید:

(إِنْ جَاءَ الْقَوْلُ مِنَ النَّبِيِّ قَبْلَنَا بِالرَّأْسِ وَالْعَيْنِ ، وَإِنْ جَاءَ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنْ شِئْنَا قَبْلَنَا وَإِلَّا فَلَا ، فَإِنْ جَاءَ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّابِعِينَ هُمْ رِجَالٌ وَنَحْنُ رِجَالٌ).

یعنی هر هر گاه کلامی از رسول خدا وارد شود، با چشم و سر آن را قبول می کنیم، و اگر از صحابه برسد اگر نخواهیم قبول می کنیم والا فلا، و گاه از

علماء تابعین برسد ما مردانیم مثل ایشان و بدون دلیل و کور کورانه به ایشان تقلید نمی کنیم.

چه خوش می گوید غزالی! ما هم به قول او عمل می کنیم، هم چنان که او اقوال متقدمین خود را بدون دلیل قبول نمی کند، همان مثال را ما به خود غزالی می گوئیم که: به اقرار علم و فضل شما، ادعای بی دلیلتان را قبول نکرده، در موضوع آن تشریحات و محاکمه خودمان را اجرا خواهیم کرد. در این حال البته روح غزالی از ما مکدر نخواهد شد زیرا که با عقیده و مسلک او رفتار می کنیم، حجة الاسلام در کتاب «احیاء العلوم» که محتوی 20 جلد است در فصل ثانی رکن رابع می نویسد:

(الْأَوْلَى فِي الْخِلَافَةِ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ثَابِتٌ بِالْإِجْمَاعِ لَوْ كَانَ النَّصُّ مَوْجُوداً لِعَمَلِ الصَّحَابَةِ بِهِ، وَإِلَّا فَهُوَ نِسْبَةٌ الصَّحَابَةِ إِلَى الْمُخَالَفَةِ وَخَرَقَ الْإِجْمَاعَ وَذَلِكَ مِمَّا لَا يَجْتَرِءُ عَلَى اخْتِرَاعِهِ إِلَّا الرُّوَافِضُ وَاعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ بِتَرْكِيَةِ جَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَالتَّنَاءِ عَلَيْهِمْ).

یعنی: خلافت با اجماع امت ثابت است. اگر نصی موجود بود صحابه بر آن عمل می کرد. ما می گوئیم این ادعائی است که از ادله و اثبات بغایت دور است، زیرا خیلی ممکن است که نص بوده باشد، ولیکن صحابه بر آن عامل نباشد؛ و این عدم عمل از دو سبب می شود: اولی این که همان نص به مدعیان خلافت که در سقیفه ساعده بنی شده بودند نرسیده باشد، چونکه اولاً در سقیفه بنی ساعده خیلی کم از صحابه موجود بود و از مسئله بی خبر بودند. اعمال ده و هشت نفر را به اجماع صحابه اسناد دادن، و با همین دست آویز بر نبودن نص حکم کردن مناسب نیست. واضح است که از جماعت مهاجرین در سقیفه بنی ساعده فقط سه نفر حاضر بودند، و از انصار چند نفر در دور سعد بن عباد جمع شده بودند.

اولاً در صورتی که نعش پاک حضرت رسول غیر مدفون مانده بود، رفتن عموم اصحاب به همان اجماع مغایر اسلامیت می بود. ثانیاً از ارکان اهل بیت نبوت در همان اجماع یک نفر هم حاضر نبود و نمی توانست هم حاضر

شود. ثالثاً همان طور که این اجماع از سعد بن عباده مخفياً مرتب گردید، مدعیان خلافت هم که بعد حاضر شده رفتند باز پنهان نمودند. رابعاً چند روز بعد از بیعت زمانی که حضرت علی-علیه السلام- به مسجد داخل شده و مطالبه حق خود فرمود، بعضی از مهاجر و انصار که حاضر در اجماع بودند گفتند: یا ابالحسن هر گاه ما قبل از بیعت این کلام ترا شنیده بودیم، به غیر تو با دیگری بیعت نمی کردیم.

از این واضح می شود که در آن حال علی-علیه السلام- نص وارد از رسول خدا را به تمام اصحاب خبر داده، و از جماعت اصحاب کسانی که شاهد همان نص بوده اند. روایت نموده اند و به همین سبب خلیفه اول اگرچه از قبول خلافت اظهار ندامت نمود، ولی نتوانست اطراف و حواشی خودش را اقناع نماید. خامساً روز سقیفه بنی ساعده ابو بکر بن ابی قحافه، به عمر بن خطاب، و ابو عبیده جراح می گوید:

«دست خودتان را بدهید بیعت نمایم!»

این مسئله نمی تواند راست باشد؛ زیرا که حق اجماع امت بود، نه حق سه نفر، در حالتی که آن جا از مهاجرین غیر از ابو بکر، عمر، ابو عبیده و حاضر نبودن کسی دیگر با آثار عموم اسلاف ثابت است. خصوصاً ابن خلدون در صحیفه 77 جلد اول عقد الفرید در صحیفه 33 جلد ثالث، دائرة المعارف در صحیفه 70 جلد رابع، و غیر این ها که به تعداد آن حاجت نیست. در این صورت لازم بود که جمله اصحاب اجماع می کردند، و این مسئله که در دین اسلام اعظم مسائل مهمه بود، عمیقاً و با ملاحظه اطراف مذاکره می شد، تا این که اولاً وجود و عدم نص بر عموم آشکار می شد ثانیاً در صورت انعقاد اجماع تمام افراد امت نیز اگر نبود، اقلأ اکابر اصحاب در آن جا حاضر می شدند.

آیا این چطور اجماع بود که محور خلافت حضرت امیر المؤمنین-علیه السلام- و عم النبي (عباس بن عبد المطلب) در آن جا غائب و از اولاد بنی هاشم حتی یک نفر هم حاضر نبود؟! با چنان اجماع هفتگانه نه این که

مسئله امامت که رکن اعظم اسلام است حل نمی شود، بلکه در چنین اجماع کذائی یک مجلس عقد ساده هم تمام نمی شود! ثانیاً ممکن است از اشخاصی که در اجماع حاضر بوده اند نص را شنیده ولی از عمل کردن استنکاف نمایند. چنین حال از جمله احوالی است که در آن دوره قابل انکار نیست؛ به این ماده مثالی بگوئیم:

پس از خلیفه ثالث اجماع اصحاب که «طلحه» و «زبیر» رأس آن ها بودند با رضا و رغبت به علی بن ابی طالب - علیه السلام - بیعت کردند، ولی طلحه و زبیر که آرزوی آن ها اسعاف نیافت، بهانه بدست آورده به مکه مکرّمه رفته، و در آن جا مثل خود زنی آلوده غرض را به افساد و اخلال دعوت نمودند، و او را از حجله عصمت که التزام آن شرعاً واجب بوده خارج کرده به بصره آوردند. در آن زمان عثمان بن حنیف حاکم بصره بر زبیر و طلحه اعتراض نمود، که شما به علی بن ابی طالب - علیه السلام - بیعت کرده اید، ایشان

- گفتند که ما به جبر و اکراه به علی - علیه السلام - بیعت کرده ایم حالا تیری می نمائیم! بنابراین قرار شد از جماعت بصره یک نفر صحابه به مدینه رفته و کیفیت را تحقیق کند. همان شخص روز جمعه وارد مدینه شد در حالتی که جمیع صحابه در نماز جمعه حاضر بودند، قاصد بر پا ایستاد و گفت:

ای اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - طلحه و زبیر ما بین امت تخم فتنه کاشته می گویند «ما به زور و جبر به علی - علیه السلام - بیعت کرده ایم» حالا خبر دهید که آیا بیعت آن ها به جبر بوده یا به رضا و رغبت به عمل آمده است؟

واضح است که تمام صحابه به بیعتی که به خواهش طلحه و زبیر حاصل شده بود مطلع بودند، اولاً برای ادای شهادت حقه، ثانیاً برای اصلاح ما بین امت به حاضرین فرض بود که حقیقت را بگویند، ولی یک نفر هم ادای حق را نکرد و همه صحابه سکوت اختیار کردند. «اسامة بن زید» به ارتکاب شهادت دروغ مبادرت کرد و گفت:

«بیعت طلحه و زبیر با قهر و جبر بوده است».

جماعتی که بعد از اقرار، بیعت اظهر من الشمس را نکول و انکار کند ممکن است که به نص راجع به امامت هم اقرار نکنند!

به تمام قارئین عرض می نمایم: ما به جماعت اصحاب هیچ قسم تغییرات و تحقیرات افشا نکرده، و در ایفای احترام در حق ایشان ثابت هستیم، معهدا در اجرای محاکمه و تحقیقات خودمان از اظهار حق و حقیقت هیچ واهمه نداریم.

بلی! اما ادعای مدعیان اجماع را بدون دلیل دیده معارضه می کنیم، و معارضه خودمان را با مواد ثابتة در فوق محکم کرده می گوئیم:

«ابن عبدربه» که از مشاهیر علمای اهل سنت بوده در کتاب عقد الفرید در صحیفه 77 جلد ثالث ماده ذیل را می نویسد:

«و من الذین امتنعوا من بیعت ابي بکر «علی بن ابی طالب» و «عباس بن عبدالمطلب» و «زبیر بن عوام» فجمعوا فی دار علی، فذهب عمر بن خطاب إلى باب علی و لم یجیوا، فقال عمر لعصابتة علی بقبس نار فقاتل فاطمة: یا عمر أتحرق بیتی؟»

از این ماده فجیع و واضح میشود که علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب و زبیر بن عوام به ابو بکر بیعت نکرده به خانه علی-علیه السلام- اجتماع کرده اند، به همین سبب عمر بن خطاب با چند نفر دیگر به خانه آن حضرت روان، علی-علیه السلام- و اصحاب او را دعوت به بیعت نمود، ولی علی-علیه السلام- و مجتبعین قبول نکردند. در این حال عمر به اتباع خود امر نمود پاره ای آتش بیاورند! بنت رسول خدا فاطمه زهراء - سلام الله علیها - فرمود:

ای عمر، مگر خانه مرا می سوزانی!

محمد وجدی از علمای عامه در جلد سوم دائرة المعارف که 22 جلد است: در ماده خلافت آن چه نوشته عیناً درج می کنیم:

(امتنع علی بن ابی طالب و جماعه عن بیعة ابي بکر، فذهب اليهم عمر في

عَصَابَةٌ فِيهَا أَسَدٌ بَنُ حُضَيْرٍ ، وَ سَلْمَةُ بَنُ أَشِيمٍ وَ غَيْرِهِ فَحَمَلَ زَيْبِرٌ بِسَيْفِهِ ، فَقَالَ : عَلَيْكُمْ بِالرَّجُلِ فَوَثَبَ عَلَيْهِ سَلْمَةُ فَأَخَذَ السَّيْفَ وَ أَخَذَ عَلِيَّ  
الْيَّ أَبِي بَكْرٍ لِيَسَاعِدَ فَحَاجَ عَلِيَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : لَا أَكْرَاهُ ، فَقَالَ عُمَرُ : أَنْتَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تُتَابِعَ فَقَالَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
أَجَلَبَ حَلْبًا لَكَ شَطْرُهُ وَ شَدَلَهُ الْيَوْمَ يُرَدُّهُ عَلَيْكَ غَدًا . فَحَمَلَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ عَلِيٌّ دَابَّةً وَ سَعَى إِلَى بُيُوتِ الْأَصْحَابِ (1).

بلی، این سطور را از مهم ترین کتاب اهل سنت یعنی از جلد سوم دائرة المعارف صحیفه 757 عیناً نقل کردم.

معنی چنین است:

علی از بیعت ابی بکر امتناع نمود، عمر با جمعیتی رفته آن حضرت را دعوت به بیعت کرد، زبیر طرفدار علی-علیه السلام- با تیغ به عمر و  
اتباع او حمله نمود. عمر امر به توقیف زبیر نمود. سلمه به زبیر هجوم کرده تیغ را از دست او گرفت. علی-علیه السلام- را برای اخذ بیعت  
نزد ابوبکر بردند حضرت امیر-علیه السلام- مطالبه حق کرد. ابوبکر اظهار کرد به تو - جبر نمی کنم، ولی عمر گفت یا علی خلاص  
نخواهی شد مگر این که بیعت نمائی!

حضرت علی - علیه السلام - فرمود: ای عمر به چیزی اقدام می کنی

ص: 102

1- عین این عبارت در دائرة المعارف وجود ندارد و ظاهراً بعضی قسمتهای آن نقل به مضمون شده است. ضمناً در قسمتی که عیناً نقل  
شده است نیز بعضی اشتباهات مطبعی روی داده که به علت در دست نبودن نسخه اصل به همان صورت موجود در نسخ چاپی باقی ماند  
برای مزید اطلاع خوانندگان عبارات مربوطه از دائرة المعارف عیناً نقل می گردد: «... و اما علی و العباس و من معهما من بنی هاشم  
فانصرفوا إلى بیوتهم و معهم ابن العوام. فذهب اليهم عمر فی عصابة فیها أسید بن حضیر و سلمة بن اشیم فقال: انطلقوا فبايعوا أبا بكر  
فخرج الزبير بن العوام بالسيف . فقال عمر: عليكم بالرجل فخذوه فوثب عليه سلمة بن اشیم فأخذ السيف من يده و ضرب به الجدار و  
انطلقوا به فبايع وذهب بنو هاشم ايضاً فبايعوا وأخذ علي إلى أبي بكر ليبايع فقال له: أنا عبد الله و أخو رسوله فقيل له: بايع ابابكر! فقال: أنا  
أحق بهذا الأمر منكم لا أبا يعكم و أنتم أولى بالبيعة لي ... فقال له عمر انك لست متروكاً حتى تباع فقال له علي اجلب حلبا لك شطره و  
شدله اليوم يردده عليك غدا ... فقال ابو بكر: «إن لم تباع فلا أكرهك ... ثم ماكان من علي إلا انه حمل فاطمة بنت رسول الله وهي زوجته  
علي دابة ...» (موسسة اهل البيت)

که نصف آن برای تست، امروز خلافت را به ابوبکر محکم می‌نمائی تا فردا آن را به تو عودت دهد. و علی -علیه السلام- فاطمه زهراء -سلام الله علیها- را سوار اسبی نموده به خانه اصحاب برده و مطالبه حق خود کرد!

ای خواننده؛ با قدری تأمل ملاحظه نما در این هنگامه، در چنین گیرودار، با این هجوم و حمله! چطور اثبات اجماع ممکن خواهد شد؟!

هر گاه اجماع امت چه بود، این هجوم و حمله چه بود؟ این کارها برای چه بود؟ مگر علی -علیه السلام- فاطمه، حسن و حسین -علیهما السلام- و عباس بن عبدالمطلب از افراد امت نبودند؟ مگر ممکن است که شخصی ادعا کند که دعوی فاطمه زهراء -سلام الله علیها- باطل بوده؟ مگر طلب و دعوی فاطمه عین طلب و دعوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده؟

چنانچه واضح می‌شود ابوبکر به رد و انکار حجت علی -علیه السلام- قادر نگردیده می‌گوید: ترا به قبول بیعت اجبار نمی‌کنم، و حتی از قبول خلافت نیز پشیمان هستم! در تمام مؤلفات اهل سنت و جماعت ثابت است که ابوبکر گفت: یا ابالحسن اگر می‌دانستم، امر را قبول نمی‌کردم. ولی عمر باچه حق، خود به خود به در خانه علی -علیه السلام- رفته است؟ آیا خلیفه بوده یا امیر لشکر او بوده؟ معلوم نیست! افسوس که این حادثه در صفحات تاریخ لکه غیر قابل حک و اصلاح ناپذیری می‌باشد!

قدری نیز از تعیین و انتخاب خلیفه ثانی صحبت نمائیم:

مسئله آشکار است که خلیفه اول به واسطه یک عهدنامه خلیفه ثانی را تعیین نمود، راست است که جماعت به قرار همان عهدنامه به عمر بن خطاب بیعت کردند، ولی این باز تعیین است انتخاب نیست، تعیین هم از اجماع کنار است. حالا ما در اینجا سؤالی چند ایراد می‌نمائیم:

اولاً: تعیین خلیفه در اسلام لازمست یا غیر لازم؟ هر گاه لازمست آیا رسول خدا -صلی الله علیه و آله- بر این امر لازم عمل و اقدام نموده است یا خیر؟

هر گاه رسول خدا به مسئله تعیین خلیفه اقدام نکرده، در این صورت



تعیین خلیفه از خلیفه اول آیا بدعت نیست؟

تکرار کنیم: تعیین ولیعهد از طرف خلیفه اول امری قابل قبول نیست، زیرا که هر گاه تعیین و انتخاب خلیفه حق راجع به اجماع مسلمین است یک خلیفه به تحدید این حق و محروم ساختن اجماع امت از حقوق ثابت خود، ذی حق نشود. هر گاه تعیین خلیفه در قبضه اختیار خلیفه سابق بود، در این صورت عدم قبول تمام مسلمین و اصحاب ولیعهدی یزید را از طرف معاویه، امری بی ربط و اقدامی بی معنی می بود! چون هر دو تعیین موافق یک قاعده و در یک اندازه بود.

قدری هم از شورای واقعه در خلافت خلیفه ثالث بحث کنیم:

ما همیشه مدعی هستیم اشخاصی که در مسئله امامت و خلافت و به نبودن نص اقرار دارند، لازم است که انتخاب خلیفه را حق ثابت اجماع مسلمین بدانند ولی اگر چه از نخستین دقیقه خلافت اسم این حق در میانه هست، ولی در هیچ ماده ای انتخاب و تاثیر آن را ندیدم؛ در محاکمه خود این مطلب را راجع به اول و ثانی اثبات کردیم، در اینجا فقط مقصود تحقیق این است که در هنگامه ای که به نام «شورا» در حق خلیفه ثالث اجرا گردید از اجتماع اثری موجود نبوده است.

با تقدیر و تحسین خدمت و عدالتی که خلیفه ثانی در اوان خلافت ده ساله اش ابراز نموده، باز از تشریح و محاکمه او اغماض نخواهیم نمود:

اولاً: خلیفه ثانی انتخاب خلافت را به شورای تشکیل شده از شش نفر صحابه تفویض کرده؛ این طرز اجرا نه نص است، نه تعیین ولیعهد، نه اجماع، زیرا که تصریح نکردن به خلافت یک نفر واضح، منصوب به نکردن شخص معین را به ولایت عهد آشکار، و اجماع چون حق تمام مسلمین است، چون تفویض آن به شش نفر جائز نیست، پس اجماع هم نیست.

ثانیاً: خلیفه ثانی در انتخاب شش نفر به هر دلیل متمسک شود باز اشکالات زیادی را دارا خواهد بود، چونکه هر گاه صحابه بودن آن شش نفر ملاحظه شود غیر از آن ها هزارها صحابه موجود بوده است.

هر گاه اصحاب بدر بودن ایشان منظور باشد، باز غیر از ایشان چند نفر از اصحاب بدر موجود بودند، هر گاه به جهت اخباری بوده که از رسول خدا-صلی الله علیه و آله- در فضیلت این شش نفر وارد شده، حدیثی که فقط در شرف عمار یاسر وارد شده که (الْحَقِّ يَدُوْرُ مَعَ عَمَّارٍ اَيْنَ دَارٍ) در حق مجموع اعضای شورا وارد نگردیده تا چه رسد به افراد ایشان!

ثالثاً: خلیفه ثانی «عبدالرحمن بن عوف» را از همین اشخاص انتخاب می باشد می کند، که این امر به جهت ترجیح بلا مرجح بودن ماده غیر قبولی می باشد!

رابعاً: «محمد بن سلمه» را محول میکند که هر گاه تا شش روز تعیین خلیفه انجام نیابد همین شش نفر را به قتل رساند! حالا می گوئیم: این امر امری است بغایت نامناسب و مغایر حقیقت، چونکه اجماع مسلمین هر گاه به همان شش نفر تابع نبوده و حقوق صریحاً خود را مطالبه می کردند، یا این که به وجود نص قانع شده شورا را رد می نمودند، ممکن بود تعیین خلیفه چند روز تأخیر یابد و محمد بن سلمه با پنجاه تن اعوان خود این شش نفر را می کشت!

در آن حال مسؤل که بود؟

خامساً: خلیفه ثانی پس از آن که هر یک از اعضای شورا را به نوعی با یک عیب ثابت متهم نمود، باز امر خلافت را به همان متهمین موکول کرد.

سادساً: امر نمود که پسرش «عبدالله» در مجلس بدون اظهار رأی حاضر شود؛ ولیکن «امام حسن مجتبی-علیه السلام- ذریه رسول خدا- صلی الله علیه و آله- را بکلی فراموش نمود، در حالی که امام حسن-علیه السلام- در آن دوره زیاده از عبدالله در این مسئله علاقه دار و ذی حق بود.

سابعاً: «عباس بن عبدالمطلب» را داخل شورا نکرده، در حالی که او از جمیع اعضای خمسه به آن مسئله لایق تر بود.

ثامناً: خلیفه ثانی عدم لیاقت هر یک از اعضای شورا را یکایک ذکر نموده، نوبت علی - علیه السلام - می گوید:

(هَذَا الرَّجُلُ يُكْفَى أُمُورَكُمْ لَوْلَا دَعَايْتَهُ لَهَا أَيُّ الْخِلَافَةِ)

بعد از ذکر اسم اعضای پنجگانه طلحه، زبیر، عثمان، عبدالرحمن، سعد که هر یک از سمتی لایق خلافت نبودند می گوید :

فقط این مرد «علی بن ابی طالب» لایق بوده و کفایت امور شما را می کند و این خلافت را به او واگذار می کردم هر گاه حریص به خلافت نمی شد.

همین ماده را فاضل ترین علمای بغداد علامه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مفصل تحریر کرده است. حالا از این ماده خیلی نکات و روحیه آشکار می شود که قلم ارباب وجدان از تحریر آن استنکاف دارد. پر فاجعه ترین نکته این است که: از این کلام خلیفه ثانی آشکار می شود که او به لایق بودن علی -علیه السلام- به خلافت از جمیع اعضای شورا اقرار کرده، و با وجود این باز آن حضرت را از خلافت منع می کند. هر گاه خلیفه ثانی استقامت دین اسلام و سعادت مسلمین را آرزو می کرد در این حال لازم بود بنا به اقرار خودش امورات خلافت را به شخص قادر و کافی تفویض کند تا این که نفاق، تفرقه، هرج و مرج عالم اسلام را الی یوم القیمه پایمال نمی کرد.

آیا به تمام اختلاف و تفرقه ای که امروز ارکان اسلام را متزلزل ساخته غیر از مسئله امامت علتی دیگر پیدا می شود؟ البته باعث همین مسئله است -بلی، این شورا چون با عقل و نقل مطابق نیست، ما آن را مغایر حقیقت عد می نمائیم.

حالا - ما نیز به مطالعه کلام غزالی رجوع می کنیم غزالی کنیم غزالی می گوید: هر گاه نص می بود اصحاب مخالفت نمی کردند! ما هم مقابله کرده گفتیم که ممکن است نص موجود باشد و اصحاب عمل نکنند، به این طریق یا از نص مطلع نشوند و یا عمداً عامل نباشند. این دو ماده را در محل خود اثبات کردیم، ولی حالا وجود نص را مدعی شده و برای اثبات با دلائل عقلیه و نقلیه، که ارکان مهمه محاکمه ما است اثبات دعوی خواهیم نمود :

اولاً با صورت اختصار دلیل عقلی را بیان کرده بعد دلائل نقلیه را ذکر خواهیم نمود:

بلی، در مسئله امامت نص موجود است زیرا که تجارب در مشاهدات خود می بیند که: خاتم الانبیاء-صلی الله علیه و آله-در نشر و اشاعه دین - مبین اسلام هر قدر سعی و جهد فرموده باشد، همان قدر در حفظ و حمایت دین حنیف بذل مساعی فرموده است و چنین هم لازم است زیرا دین محمدی-صلی الله علیه و آله-کما این که سعادت اخرویه را تاکید میکند هکذا معاش دنیویه را نیز تأمین می فرماید، و برای حمایه و وقایه این بنای مهم اسلامی از تهاجم و تدافع اطراف و اجانب، تا روز قیامت لازم است آن را به عهده شخصی عالم به احکام دین مبین و کافی و قادر به اداره امور آن تفویض و واگذار فرماید.

و این ماده نیز آشکار است که رسول خدا-صلی الله علیه و آله-به رحلت خویش به دار عقبی عالم، و منتظر حلول وقت ارتحال بود. در این صورت آن حضرت که به حمایه و وقایه دین اسلام از تمام مردم زیادتر علاقمند بوده، احاله امورات مهمه دینیه و دنیویه نیز به شخصی لایق بر این مقام مهم، از اموراتی است که عقل و حس لزوم آن را به طور یقین درک خواهد نمود. زیرا که در عکس این تقدیر حدوث تفرقه میان جامعه اسلامی و عروض اختلاف ما بین امت مرحومه، از موادی است که تجارب عقلیه دائماً آن را مشاهده می کند، و در این حال بعثت نبی و ارسال رسل مغایر حکمت الهیه می شد. پس در این صورت وصی قرار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله یک شخص معین را واجب خواهد بود. دلائل نقلیه را منحصراً ذکر و مقصود را اثبات نمائیم:

با اکتفا به چند ماده نقلیه می گوئیم: اولاً: از انبیاء عظام و رسل گرامی که اسامی آن ها در قرآن مجید ذکر شده، می بینیم که تماماً برای اداره امور شرعیه خود یک نفر وصی معین کرده اند، به همین جهت لازم بود رسول خدا محض اقتدا بر آن ها شخصی را وصی معین فرماید، تا به امر شریف

«فبهدهم اقتده» عامل بوده باشد.

ثانیاً: احادیث شریفه که قید شده و آن ها مقبول تمام افراد امت بوده خصوصاً صحیح بخاری و صحیح مسلم که معتبرترین کتب ما بوده، و در صدق مطویات آن ها ابدأ ذره ای شک و شبهه برای کسی باقی نیست همین احادیث را اخذ و روایت کرده اند.

این احادیث اثبات می کند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شخصی را وصی خود قرار داده است و وصی آن حضرت غیر از علی بن ابی طالب - علیه السلام - کسی دیگر نبوده است چون: اولاً: پیغمبر اکرم در غدیر خم در میان چهل هزار اصحاب فرمود:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ).

البته مقصود از «ولی» در اینجا ولی امر است، زیرا که هر که هر گاه فقط معنی مودت و محبت در اینجا مقصود بود احتیاج به این درجه اهمیت و اجتماع لازم نبود، زیرا که مودت و محبت علی - علیه السلام - را آن حضرت دفعات مکرر به امت خبر داده، ولی به این درجه اهمیت فوق العاده احتیاجی نبوده است. مثلاً فرمود:

(حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ، مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، عُنْوَانُ صَاحِبَةِ الْمُؤْمِنِينَ حُبُّ عَلِيٍّ) و غیر این ها .

ولی در اینجا مقصود از ولی فقط وصی و ولی امر است.

ثانیاً: حدیث المنزله اثبات میکند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی - علیه السلام - را خلیفه قرار داده، زیرا که بودن علی - علیه السلام - به منزله هارون بغیر از مسئله وصایت و خلافت به چیز دیگر قابل تعبیر نیست.

ثالثاً: حدیث خاصف النعل در اثبات ولایت حضرت علی - علیه السلام - دلیل واضح است، زیرا که در این حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرماید:

«چنانچه من در انزال قرآن مجاهده کرده ام، هکذا شخص دیگری در

معنای آن جهاد خواهد نمود و آن شخص «خاصف النعل» یعنی پینه دوز کفش خودم است که عبارت از علی بن ابی طالب می باشد.

البته واضح است که مجاهد حقیقی در تبلیغ مفهوم و معنی قرآن باید همان ولی و نائب مناب رسول خدا بوده باشد.

رابعاً: امام حسن مجتبی -علیه السلام- در روایتی می فرماید: رسول خدا -صلی الله علیه و آله- جد بزرگوارم فرموده:

(فَأَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي).

از این حدیث واضح می شود که علی -علیه السلام- بعد از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- ولی و صاحب امر تمام مؤمنین خواهد بود، زیرا که اگر مقصود از ولی مودت می بود به کلمه بعدی ابداً حاجت نمی بود،

چونکه محبت و مودت لازم است خواه مع الرسول و خواه بعد.

خامساً: امام و مجتهد احمد بن حنبل در کتاب مسند از عبدالله بن حنطب روایت می کند:

قال رسول الله -صلی الله علیه و آله- (يا بني وليعة لتمحن أو لا بعثن يا رجلاً كنفسى يُمَصِّى فيكم أمرى و يقتل المقاتلة، و يسبى الذرية فالتفت إلى على فاخذ يده فقال: هو هذا).

یعنی: ای جماعت بنی ولیعة، یا محو خواهید شد یا خود مردی را مأمور خواهیم کرد که مثل نفس خودم امر مرا انفاذ کرده و از برای حق جهاد خواهد نمود، و اولاد را اسیر خواهد کرد؛ بعد نظر به سویی علی -علیه السلام- کرده دست او را گرفته می فرماید: همان مرد اینست.

این حدیث واضح دلالت میکنند که علی -علیه السلام- از طرف رسول خدا برای اداره امور مأموریت داشته، و نص صریح است برای امامت.

سادساً: قرائت سوره براءت نیز واضح می فهماند که علی -علیه السلام- در امورات امت ولی امر می باشد، چونکه اولاً سوره به خلیفه اول داده شده و به مکه فرستاده شده بود که در این حال وحی خداوندی نازل شده، با تودیع سوره براءت به علی -علیه السلام- به اختصاص تبلیغ احکام

به آن حضرت امر شده است.

چون از جانب خداوندی اخبار شده که تبلیغ احکام الهی به نبی یا ولی یا وصی مخصوص است، و چون وصی رسول خدا علی بن ابی طالب می باشد، به همین سبب پیغمبر اکرم به علی -علیه السلام- امر فرمود که

را از ابی بکر گرفته خودش بخواند.

سابقاً: در تمام غزوات حضرت امیر مؤمنان بر دیگران امر بوده، و خلفاء ثلاثه در جمله دعواها مأمور به هیچ کس امر نفرموده اند.

از این نکته نیز واضح است که علی بن ابی طالب -علیه السلام- به احکام الهی آمر و خلفای ثلاثه مأمور بوده اند.

به مفاد «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» به ذکر دلایل عقلیه و نقلیه حاجت ندیده مطلب را مختصر می کنیم.

بلی، غزالی می گوید: (وَاعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ تَرْكِيَّةَ جَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ) جواب می گویم: افسوس که حجة الاسلام غزالی هنگام دادن این حکم به مفهوم الفاظ «ترکیه جمیع» درست التفات نفرموده: زیرا که لفظ صحابه در آن زمان به صدها هزار اشخاص اطلاق می شد. و لفظ جمیع مشعر است که ما باید به تمام این اشخاص مفهوم ترکیه را که عصمت و معصومیت باشد اسناد دهیم. زیرا که مقصود غزالی از ترکیه منزه بودن از قبایح و عصیان می باشد و آن معنی عصمت است. عصمت مخصوص انبیاء عظام و و سایر ذوات معدودی است که ائمه طاهرین نامیده می شوند، ولی به قول او معصوم دانستن جمیع صحابه لازم است. من می گویم در این صورت «حویسب» که از مهاجرین و صحابه اولین بود، ولی چرا عزیمت رسول خدا را برای فتح مکه، به مشرکین خبر داد؟

و صدها از اصحاب پس از داخل شدن در دایره صحابه مجدداً به نفاق و شقاق میل کرده مرتد شدند! و امثال ثعلبه ها از اتباع احکام اسلام نکول کرده اند.

ارتکاب مغیره بن شعبه به زنا در محکمه خلیفه ثانی ثابت شده!

حرقوص بن زهیر با وجودی که از اصحاب بدر بوده در قضیه نهروان به خوارج رئیس معین شد. هکذا در نهروان چند هزار از صحابه به فرقه خوارج داخل شدند که بنا به اقرار خود غزالی هم از دین اسلام خارج گردیده اند. معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص با وجودی که صحابه بوده اند، یاغی بودن شان را

جمیع علمای اهل سنت اقرار و اثبات نموده اند. همین معاویه و اتباع و اعوان او بر امام مسلمین عاصی و یاغی شده، سب و لعن نمودن ایشان علی-علیه السلام- را در منابر اسلام در تمام تواریخ اسلام ثابت، و این ارتکاب هم که مخالف نص است کفر بوده!

هر گاه در اینجا قبایح اعمال غالب صحابه را نقل کنیم کتاب از وظیفه خود خارج خواهد شد، والا اگر از صدر اسلام شروع کرده فاجعه های جمل، نهروان، صفین و عملیات اصحاب را در این موارد یکایک ایراد کنیم، البته حقایق مثل آفتاب روشن خواهد شد.

ولی هر گاه به فکر غزالی تابع شویم، در این صورت باید قائل به تزکیه جمعی شیاطین ضاله باشیم و این هم سفاقت و هم قباحتی است که ارباب دین و محاکمه از امثال آن میرا هستند.

ولی مؤلف که از افراد اهل سنت هستم به قدر مقدور این تهمت را از سنت و جماعت دفع خواهم نمود، زیرا که اهل سنت یعنی تابع سنت و طریقه رسول خدا، و اشخاصی که ما ادعای عدم ترکیه در حق آن ها میکنیم خروج آن ها را از طریقه محمدی-صلی الله علیه و آله- ادعا خواهیم نمود، و طریقه ثابته رسول خدا-صلی الله علیه و آله- هرگز با اعمال و حرکات چنین اشخاص توافق نخواهد داشت، خواه صحابه یا غیر صحابه.

پیر بزرگوار و مقتدای ارباب تصوف حافظ شیرازی چه خوب گفته:

آن را که دوستی علی نیست کافر است \*\*\* گوزاهد زمانه و گوشیح راه باش

ولی اصحابی که پیرو طریقه رسول خدا هستند، خواه اهل سنت و خواه غیر ایشان، جمله مذاهب اسلام به آنان باید تعظیم و تکریم نمایند.

غزالی می گوید: به جم میع صحابه رسول ثنا و تکریم لازم است! ولی



جواب این مدعای بی دلیل را در تألیف خود موسوم به «ارشاد حمزوی» مفصل و مدلل داده لذا در اینجا تکرار نمی کنم .

غزالی می گوید: به عدم ترکیه صحابه جرئت نمی کند مگر رافضی! افسوس این کلمه ای است که با درجه علمی غزالی ابدأ تناسب ندارد، زیرا اشخاصی کلمه رافضی را برای خود آلت مدافعه قرار می دهند، که از امر استدلال و محاکمه عاجز مانده، و جاهلانه تشبیه می نمایند، ولی مقامات حجة الاسلام غزالی بالاتر از این هاست.

بلی، مکرر بیان شده که هیچ فردی از امت نمی تواند فضیلت ثابت و مقرر یک نفر از صحابه را انکار نماید، ولی فضیلتی که در حقیقت و نفس الامر ثابت نیست با عدم قبول، آن شخص رافضی نمی شود.

ما با کمال بشارت به قارئین خبر می دهیم که حجة الاسلام غزالی از مطالبی که در کتاب مشهور احیاء العلوم بیان کرده استتکاف و کتاب دیگر بنام «سر العالمین» تألیف و عکس همان مطالب را اثبات نموده، قید: «المقالة الخامسة في الخلافة» را در سر العالمین به قارئین گرام توصیه مینمائیم و بحث در این موضوع را کافی می دانم.

### «نتایج معکوسه»

دعاوی و احتجاجات ما در فضیلت یا در خلافت حضرت علی بن ابی طالب-علیه السلام- در یک شکل مستقیم بوده، مع التأسف منتج نتایج منعکسه بوده است، چونکه هنگام رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و آله- وقتی که علی بن ابی طالب-علیه السلام- مشغول تجهیز و تکفین آن حضرت بوده، هنگامه «سقیفه بنی ساعده» ساعده بر پا شده و خلافت به ابی بکر انتقال یافته، و حال آن که جمیع اصحاب نتایج معکوسه این وضع را پیش بینی می کردند، چونکه امام محمد بخاری در صحیح بخاری مرض موت رسول خدا را اینطور روایت می کند- که در اینجا متن حدیث با حذف اسناد ذیلاً ذکر می شود-: (وَ إِذَا اشْتَدَّتْ مَرَضُ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - قَالَ : ائْتُونِي بِقِرطاس

اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا؛ فَقَالَ الرَّجُلُ أَيُّ عَمْرٍُ بْنُ الْخَطَّابِ: تَهْجُرُ يَكْفِينَا كِتَابَ اللَّهِ عِنْدَنَا، قَالَ أَحَدِهِمْ: انْتُوا حَتَّى حَالَ التَّنَازُعِ، وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ النَّبِيِّ التَّنَازُعِ فَقَالَ النَّبِيُّ: قُومُوا عَنِّي).

معنای حدیث اینست:

وقتی که مرض نبی - صلی الله علیه و آله - شدت یافت، حضرت به اصحاب خود فرمود: کاغذ بیاورید تا برای شما دستوری نویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید. در آن حال مرد یعنی عمر بن خطاب گفت: تهجر یعنی از غلبه حرارت حرف می زند، به ما قرآن کافی و نزد ما هست! و بعضی از صحابه گفت: کاغذ قلم بیاورید. به همین سبب در میانه قیل و قال افتاد، و حال آن که در حضور رسول خدا - صلی الله علیه و آله - منازعه جائز نبود، حضرت رسول اکرم فرمود: برخیزید از پیش من.

همین حدیث که در اینجا ذکر شد از افراد اسلامیه یک نفر منکر ندارد. تمام علمای عامه و خاصه این حدیث را نقل کرده و مشرووحی بر آن نگاشته اند. بزرگترین شارح بخاری علامه عینی و شارح مشکاة و مرقات علامه علی القاری این حدیث را شرح داده و لکن به ذکر نتیجه و تاثیر آن جسارت نکرده و تابع تقلید شده اند.

ولی من به طریق اختصار عرض می کنم:

این قضیه چنان تأثیرات زشت و تلخ به عالم اسلام بخشیده که هنوز طعم زهر آگین آن از دماغ مسلمین نرفته، چون هر گاه رسول اکرم در نفس واپسین خود وصایای لازمه را به امت خود نوشته بود به سبب همان دستور ملت بیضاء تا روز قیامت از خلاف و تفرقه مصون، و از ضلالت و گمراهی مأمون می بودند، ولی عمر مانع اجرای مقصود مقدس شده گفت: از کثرت حرارت حرف میزند قرآن برای ما کافی است.

حالا از عمر خطاب سؤال می کنیم: در موقعی که ابو بکر عهد نامه نوشته ترا به خلافت تعیین کرد، چرا نگفتی که قرآن نزد ماست و مکتوب دیگر لازم نیست! ولی نسبت به رسول خدا این طور جسارت کردی!؟

ص: 113

جواب این سؤال خیلی واضح است: چون عمر مسبوق بود که ابوبکر خود او را جانشین خواهد نمود، و هکذا میدانست که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- علی- علیه السلام- را وصی معین می کند لذا مانع از کتابت

گردید

ولی حوصله عالم به تحمل این چنین حادثه بزرگ مقتدر نیست.

همین که تعیین خلافت ابوبکر را به علی- علیه السلام- خیر دادند، آن بزرگوار ملول گردیده به مسجد تشریف برده وصی بودن خود را به رسول خدا اثبات فرمود. جمله اصحاب پشیمان شده عرض کردند: یا ابالحسن هر گاه ما قبلا از این کیفیت مطلع بودیم به هیچ کس بیعت نمی کردیم.

حضرت فرمود: آیا لایق است که جنازه اطهر پیغمبر را در خانه گذاشته برای خلافت بروم؟ در صورتی که تصور نمی رفت که یک فرد از مسلمین منکر باشد بر این که خلافت حق ما بوده.

پس از این قضیه ابوبکر هم از قبول خلافت نادم شد، ولی اطرافیانش مانع شدند که او ترک خلافت نماید. علی بن ابی طالب هم به ابوبکر بیعت نکرد به خانه اش مراجعت نمود. بنی هاشم نیز به خانه علی- علیه السلام- اجتماع کردند. در این حال عمر بن خطاب با یک دسته جماعت به خانه آن حضرت آمده به بیعت ابوبکر او را دعوت نمود. طرفداران علی- علیه السلام- جواب رد دادند. بنابراین عمر امر به جمع هیزم کرد. حضرت فاطمه زهراء- سلام الله علیها- در این حال فرمود ای عمر خانه مرا می سوزانی؟ زبیر طرفدار علی- علیه السلام- با تیغ به عمر و اتباع او حمله نمود؛ عمر امر به توقیف زبیر نمود. سلمه به زبیر هجوم کرده تیغ را از دست او گرفت. علی- علیه السلام- را برای اخذ بیعت نزد ابوبکر بردند.

هنگام ورود به مسجد پس از مکالمات دلخراش، راجع به همین موضوع بالاخره حضرت امیر مجبور به بیعت گردید! فقط در اینجا مهم و معتبرترین روایات اهل سنت را ذکر می کنیم. هر گاه مقصود این باشد که راجع به حادثه ای تمام احوالات مرو به نقل گردد، آن وقت حوصله عالم با قوه

آتش فشاننی مجبور به دفع آن ها خواهد بود.

## هنگامه ثانی:

همین که ابوبکر در مسند خلافت مستقر گردید، در زمان رحلت خود به واسطه عهد نامه ای عمر بن خطاب را به خلافت معین کرد، و در موضوع این تعیین، چند صفحه قبل تشریحات و محاکمه خودمان را اجرا کردیم مراجعه فرمائید.

در این هنگام علی بن ابی طالب هیچ به مدافعه اقدام نفرمود، زیرا که معلوم بود که خلافت اول با مساعی ثانی استقرار یافته، و البته ابوبکر در مقابل فداکاری عمر او را ولیعهد خواهد نمود. و این فقره ما بین این دو خلیفه مثل معاهده رسمی بود، و عمر که عهد نامه نوشتن رسول خدا را لازم نمی دانست کاغذ ابوبکر را با جان و دل قبول نمود! ابوبکر رحلت کرد، عمر به خلافت نشست، علی - علیه السلام - نیز بیعت نمود.

علامه ابن عبدربه در جلد ثالث کتاب «عقد الفرید» خود روایت کند که خلیفه اول در نفس آخرین خود می گفت: به پاره ای کارها اقدام کردم کاش آن ها را ترک می نمودم، و پاره ای کارها را ترک نمودم کاش بر آن ها اقدام می کردم:

اولاً: مستحق خلافت را از رسول خدا نپرسیدم کاش سؤال می کردم.

ثانیاً و ثالثاً: دفع فلان و فلان شخص را ترک کردم، کاش اقدام می نمودم.

رابعاً: خلافت را قبول کردم، کاش ترک می نمودم.

خامساً: برای اخذ بیعت علی - علیه السلام - کاش به خانه فاطمه مأمور نمی فرستادم.

سادساً: کاش فدک را به فاطمه داده آن را ضبط نمی کردم.

مؤلف کتاب، قاضی بهجت گوید: ما نیز آرزو می کردیم که

به هیچ یک از این عملیات نابجا اقدام نمی کرد. ولی محاکمه این مسئله بذی حق عاید است.

قید: از علمای عامه و فقهای اهل سنت اغلب در حین مطالعه این فقرات متحیر و متعجب شده اند. ولی بجای حیرت از کتب مهمه: «صحیح بخاری» ابن خلدون، «عقد الفرید»، «اغانی»، «دائرة المعارف» را مطالعه و احوال را ملاحظه نمایند. بلی، تکامل تاریخیه با اجرای وظیفه خود محور حقیقی خود را خواهد یافت.

### هنگامه ثالث: شورای شش نفری

خلیفه ثانی در زمان رحلت خود خلافت را ما بین شش نفر معلق نمود. ما بین بلی می بایست این فقره چنان باشد، زیرا که مواد کائنات هر کدام که بوده باشد همین که محور حقیقی جدا گردید، تحول آن به حالات نامساعد از امور ضرور به است؛ ولی ما راجع به این شورا قدری پیش تشریح و محاکمه نموده، و اثبات کردیم که این فاجعه مغایر نص و اجماع و تعیین می باشد مراجعه نمائید، فقط به توضیح این ماده طالب هستم که: خلیفه ثانی شورا را از اشخاصی انتخاب نمود که نائل نبودن حضرت علی -علیه السلام- به خلافت - ما بین آن ها واضح و آشکار بود، زیرا که عبدالرحمن بن عوف راجع به ذیل آمال دنیوی خود از علی -علیه السلام- مأیوس و به همین جهت طرفداری عثمان می کرد، و سعد بن وقاص که عموزاده و تابع فکر او، و طلحة بن عبدالله چون از قبیله بنی تمیم بوده به حضرت علی -علیه السلام- رای نمی داد، و عثمان نیز البته خودش را مقدم می دانست!

پس از میان شورای شش نفری طرفدار علی -علیه السلام- بجز «زبیر» دیگری پیدا نمی شود، این وضع را امیر المؤمنین -علیه السلام- در کتاب «نهج البلاغه» ما بین سایر اقوال حکیمانه خود، در ضمن اشارات و کنایات با تفصیل تمام ذکر می کند، ولی ما از اخبار متواتره شنیده ایم که خلیفه ثانی گفته:

(لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ، لَسْتِ قَاطِعَةً أَمْرًا وَعَلَى سَاكِتٌ فِيهِ). (بِحْ بَخْ بَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كُنْتُ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ) - غدیر خم - .

عجبا! با اقرار بر این که بی وجود علی - علیه السلام - ، عمر هلاک می شد بی حضور آن بزرگوار عمر هیچ امر را قطع و فصل نمی کند و با تبریک به ولایت مؤمنین آن حضرت، این چه عملیات معکوسه و نتایج متضاده است؟

افسوس که تاریخ دارای پاره صفحاتی است که قلم ز تحریر آن عار می کند!

بلی، نتیجه مخالفت این اقرارها این بود که با عملیات تملق کارانه عبد الرحمن بن عوف، عثمان بن عفان به خلافت معین گردید!

مسور بن مخرمه خواهر زاده عبدالرحمن روایت میکند که ما این دفعه هیچ خیال نمی کردیم که غیر از علی بن ابی طالب - علیه السلام - کسی دیگر به خلافت برسد، یقین داشتم که فردا آن حضرت به خلافت خواهد نشست. ولی خالوی من عبدالرحمن شب تا سحر به این در و آن در دوید و مخفیاً عمرو عاص و مغیره بن شعبه و امثال آنان را با خودش مساعد نمود، همین که صبح شد خبر رسید که خلیفه علی نیست، عثمان است.

در حین تحریر این حادثه حرف غزالی باز به خاطر می رسید که گفت: تزکیه اصحاب لازمست ولی من می گویم: تزکیه و عدم تزکیه اشخاص عائد به تاریخ بود. در تزکیه یا تخطئه برای ایفای وظائف خود عقیده غزالی اجراءات دیگر را مانع و مزاحم نمی داند، زیرا تاریخ حاکم و زمان محکمه ای است.

### نوبت خلافت:

بعد از حوادث و غوایل بسیار، حضرت امیر - علیه السلام - الحاح و اصرار اصحاب را قبول کرده در مسند خلافت نشست، ولی وقتی که انسان مسئله هائله خلافت و امامت آن حضرت را به خاطر می آورد خیال میکند که گویا زمان و تمام ابنای زمان برای منافقت و مخالفت آن حضرت، با

از دلائل واضحه این فقره یکی این که اشخاصی که در قبول خلافت آن حضرت زیادتر رجاء و نیاز میکردند طلحه و زبیر بودند، که امارت بصره و کوفه را امیدوار بودند، همینکه عدم نیل به مقصد را احساس کردند ماده مخالفتی در شکل نفاق در قلب این دو نفر متفق تولید یافت، و با نوعی بهانه از مدینه خارج شده به مکه وارد گردیدند. و عایشه را که اعصاب حسد او خیلی قوی بود با خود شریک اقدامات و جنایت دیده، اولین مرتبه در عالم اسلام شق عصا نموده جنگ و غوغا بر پا کردند.

### غائله جمل:

هر ماده ای از اقدامات انسانی که ملاحظه شود پاره ای مؤثر داخلی و خارجی باعث و مسبب آن نیز دیده می شود، هم چنانکه مداهش ترین اخلاق بشریه حسد است. زائد بودن این شیمه ذمیمه در طایفه نسوان ما بین اخلاقیون ثابت و مدلل است. ظاهر است زنی که شوهر دختر خویش را بسیار دوست دارد. همان درجه هم از زن پسر خود نفرت و کراهت دارد.

فاطمه زهرا - سلام الله علیها - نسبت به عایشه سمت نادختری را داشته، و معلوم است که مثل عایشه نامادری با چشم حریص از تسلط، به نور دیده رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خواهد نگر است!

در اینجا از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی چند فقره حدیث درج می کنیم:

فی صحیح البخاری و المسلم:

(قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا غُرَّةٌ عَلَى أَحَدٍ مِثْلَ مَا غُرَّةٌ عَلَى خَدِيجَةَ).

فی البخاری و المسلم: (قَالَتْ عَائِشَةُ مَا غُرَّةٌ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ مِثْلَ مَا غُرَّةٌ عَلَى خَدِيجٍ وَ مَا رَأَيْتُهَا . وَ لَكِنَّ كَانَ النَّبِيَّ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا فَقُلْتُ لَهُ كَأَنَّهُ لَمْ تَكُنْ فِي الدُّنْيَا إِلَّا خَدِيجَةَ).

مطالعه این احادیث در بخاری و مسلم خیلی آسانست. ترمذی که از

صحاح سته است از عروة بن زبیر خواهر زاده عایشه نقل می کند:

(قالت عایشة: مَا حَسَدْتُ امْرَأَةً مِثْلَ مَا حَسَدْتُ خَدِيجَةَ، وَلَا يَكَادُ يَخْرُجُ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ بَيْتِهِ حَتَّى يُحْسِنَ الشَّنَاءَ عَلَيْهَا فَأَخَذَتْنِي الْغَيْرَةَ، فَقُلْتُ: هَلْ كَانَتْ إِلَّا عَجُوزًا قَدًا بَدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: مَا أَبَدَلَنِي اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا).

معانی احادیث واضح است، عایشه می گوید غیرت و حسدی که به خدیجه کردم به هیچ زنی نکرده ام، چونکه پیغمبر صلی الله علیه و آله-در وقت خروج از خانه خدیجه را با دعای خیر یاد می کرد، حسد و غیرت بر من غلبه نمود گفتم خدیجه پیرزنی بود خداوند برای شما بهتر از او عوض داده! رسول خدا غضبناک شد فرمود: خداوند مرا عوض نداده بهتر از او.

هر گاه حدیثی که در کتاب جمع الفوائد از بخاری و مسلم، و در کتاب الاصابه از امام نسائی روایت شده در اینجا ذکر کنم اگرچه احوال واضح تر می شود ولی از مقصد هم کنار می شویم (در خانه اگر کس است یک حرف بس است).

مقصود تذکار نمونه از حرص و حسد جماعت نسوان بود تا یکی از علل و اسبابی که مابین علی - علیه السلام - و عایشه مداومت داشت معلوم گردد. مؤثر اول همین بود ولی مؤثر ثانی آشد است. بلی محرص و داعی عایشه براین اجراءات نابجا، خواهر زاده خود عبدالله زبیر بود دائماً سودای ریاست در سر او دوران می کرد لذا خاله خود را آلت اجرای مقصود کرده، به تأسیس خلافت دیگر مایل بود حتی عایشه وقتی که آواز سگان قریه حوشب را شنید پشیمان شد، و خواست از اقدامات خود منصرف شود ولی عبدالله با الحاح و اجبار عایشه را مجبور بر نکول عزم خود نمود، حتی به او گفت اگر مراجعت نمائی من خود را خواهم کشت، و با یمین فاجره سوگند خورد که اسم قریه حوشب نیست! عبدالله به پدرش زبیر هم مسلط شده پیش نمازی بر او می نمود.

بلی، طلحه و زبیر با معیت عایشه، مروان و عتبه بیرق نفاق را حرکت



داده در جوار بصره برضد امیر المؤمنین - علیه السلام - مقاومت کردند. نصایح حضرت امیر-علیه السلام- سودمند نیفتاده پس از اتمام حجت به مجازات اهل بغی و عدوان مشغول شد. مسببین فساد آن چه کاشته بودند درویدند! طلحه و زبیر در دست طرفداران آن حضرت مقتول شدند. خاتون با هزار ندامت به حجره خود و سرپرده عصمتی که بر خلاف مفاد آیه «و قرن فی بیوتکن» آن را هتک و خرق نموده بود معاودت کرد. این حادثه آلیمه را به اختصار تحریر خواهیم نمود.

ولی بیان این ماده را لازم می بینیم که علمای عامه در تألیفات خود مسببین حرب جمل را با یک لسان تبجیل و تکریم ذکر نموده اند، که گویا اقدام به حرب جمل نه این که در حیات تاریخیه ایشان یک نوع ذلت و ضلالت تولید کرده، بلکه چنان فهمیده می شود که مرتکبین این همه جنایت و خیانت را ممکن نیست مسؤول بدانیم، اولی ما می گوئیم بودن در سلک اصحاب نه یک خطا را حبط و نه هیچ جنایت و خیانت را از دفتر اعمال شخصی حک می نماید، بلکه جماعت اصحاب به جهت نزدیک بودنشان به نور نبوت باید زیاده از سایرین در خطایای خود مسؤول باشند، و ما این بحث را در اول کتاب در حال ذکر مثال های متعدد نیز گفته ایم.

آشکار است که عایشه و طلحه همینکه شنیدند که مردم به عثمان شورش نموده خیال قتل او را دارند، ابراز فعالیت فوق العاده کرده مردم را به قتل او تحریک و تحریص نمودند. همینکه جماعت عثمان را مقتول نمودند عایشه در مکه بود، و با کمال شادی به طرف مدینه رهسپار گردید. در اثنای راه خبر خلافت علی-علیه السلام- را شنیده مجدداً به مکه برگشت، و جمعی از اشرار که در زمان پیغمبر-صلی الله علیه و آله- از معاریف نبودند از قبیل: یعلی بن منبه، عبد الله بن عامر، سعد بن عاص و غیر این ها را به دور خود جمع

کرد، و پر واضح است عملیاتی که از دست چنین اشخاصی صادر شود خطا و جنایت بزرگ خواهد بود، و این هم آشکار است اگر حرب جمل واقع نمی شد شاید واقعه نهر روان و صفین نیز اتفاق نمی افتاد. این است که فتح الباب، شق

عصا و ایقاظ فتنه در اسلام و ابتدای مخالفت، و جنگ با امام مطاع مسلمین، و رخنه به اتحاد کلمه جماعت، و اتلاف و اعدام هزارها افراد اسلامی با تحریک و القاء فتنه از هر کس که باشد قباحتی است که از طرف امت دائماً مستحق نفرین و لعنت، و تا روز قیامت در صفحه تاریخ با یک شکل غیر قابل عفو مورد انتقاد واقع خواهد شد.

اگر بگویند: مسبین حرب جمل توبه و استغفار کرده اند!

ما می گوئیم: خدا کند که از فعل خود تائب بوده باشند، ولی مسئله توبه به روز جزا عاید است به ما مربوط نیست، ما فقط حقیقت و بطلان عملیات و جزای مرتکبین ظلم و فساد را در تاریخ ارائه می نمایم.

و نیز خواهند گفت: اشخاصی که حرب جمل را به وجود آورده اند از کبار صحابه بوده، و در غزوات حاضر، و در قرآن مجید با دعاء و رضا یاد شده اند! می گوئیم: «حرقوص بن زهیر» مسبب حرب نهروان و توابع او نیز از اصحاب نمره اول و بیعت رضوان بوده، اند پس چرا مستحق لعن و نفرین شده اند؟ ولی ما تدریجاً قانع شده ایم بر این که ما بین نهروان، و جمل، و صفین آن قدر فرق نیست و مسبب هر سه مسؤول و منفور هستند. حالا به حرب صفین صحیفه ثانیه جمل می باشد می گذریم:

### غائله صفین :

ما نمی خواهیم که عملیات و حرکات اجرائیه حضرت امیر-علیه السلام- و تمام حالات صفین را ذکر کنیم، ولی در اینجا باز مقصود ایضاح درجه بغی و طغیان مسبین این حرب بوده و ایجاد موانع و مشکلات را در مقابل اقدامات حقانه حضرت علی بن ابی طالب-علیه السلام- تشریح و محاکمه نمایم.

غزالی در «احیاء العلوم» می گوید:

(وَلَا مُنَازَعَةَ مِنْ مُعَاوِيَةَ فِي الْإِمَامَةِ وَ مَا صَدَرَ عَنْهُ كَانَ عَنِ اجْتِهَادٍ وَ الْمُجْتَهِدُ مُصَوَّبٌ).

افسوس مطلبی که به اشخاص ساده و عامی کالشمس مبین و آشکار است به مثل غزالی عالم بزرگی مخفی و مستور مانده، و یا این که عمداً اخفا نموده است. آیا معاویه در طلب خلافت و امامت نبود؟ پس چه می خواست؟ اگر خون عثمان را می خواست! این حق به او عاید نبود، زیرا که عثمان بلا-عقب نبود، لازم بود که پسران و اولاد او ادعای خود را به امام زمان و خلیفه مسلمین حضرت علی بن ابی طالب-علیه السلام-رجوع کنند، نه این که معاویه و عمرو عاص و امثال ایشان امت اسلامی را تحریک و اغوا نموده، برضد خلیفه اسلام خروج، و صد هزارها مسلم را تلف، و باعث ایجاد بدعت های زیادی ما بین اهل اسلام باشند.

غزالی می گوید: افعال صادره از معاویه تماماً از روی اجتهاد بود.

من می گویم رسول خدا-صلی الله علیه و آله - می فرماید:

(يا عَمَّارٍ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ).

معاویه که این حدیث را شنیده بود، دو کیسه طلا به دو نفر بدبخت شامی داد که عمار را شهید ساخته سرش را برای معاویه بردند، و او اظهار مسرت و شادی نمود!

آیا غزالی این ظلم را نیز حمل به اجتهاد خواهد کرد؟ هیئات!

ثانیاً غزالی خود نیز می داند که معاویه به جمیع اعوان و انصار خود و امارت های ولایات نامه نوشته، مردم را وادار به سب و لعن علی-علیه السلام-می نمود حتی به مدینه آمده در روضه رسول خدا به منبر رفته حضرت علی و اولاد گرام او را سب و لعن نمود! این فقره را تمام اصحاب تواریخ قید کرده اند. آیا این هم اجتهاد است؟!

غزالی می گوید: قدح اعمال صحابه رفض است!

من می گویم: مگر علی بن ابی طالب - علیه السلام - صحابه نبود که معاویه او را سب و لعن نموده؟ و غزالی چرا معاویه را رافضی نمی نامد و حتی مجتهد هم می گوید! ما می گوئیم: غزالی در حکم خود خطا کرده است.

ثالثاً: وقتی که به حرب صفین می‌آمد قبلاً محض امتحان شامیان، و برای فهمیدن این که جماعت او تابع قرآن هستند یا مطیع او، ابتداءً یک حیلۀ فجیعانه کرده، روز چهارشنبه نماز جمعه خواند! و دید هیچ کس در صدد ایراد و اعتراض نیست. لذا به جماعت شام اعتماد کرده عزم خود را در محاربه امام زمان جزم نمود، آیا این طور اجتهاد می شود؟

رابعاً: با امام حسن مجتبی - علیه السلام - متارکه و صلح کرده ولایت عهد آن حضرت را شرط اول صلح قرار داده، ولی به اقتضای خباثت فطری برای محروم ساختن آن حضرت از حق خود، بوسیله جعد بنت اشعث امام مجتبی - علیه السلام - را مسموم نمود، و با هزار فلاکت آن جگر گوشه رسول خدا را شهید ساخت. جعد مبلغ موعود را از معاویه گرفته، ولی یزید از پدرش گویا با وجدان تر بوده که وصلت را قبول نکرد.

حالا جنایت کاری که ارتکابش به درجه کفر رسیده باشد، عفو جنایات او و تطهیر یا حمل بر اجتهاد خبیثه اش در شریعت انصافاً جائز نیست! ما می گوئیم: هر گاه حجة الاسلام غزالی خلافت و امامت علی بن ابی طالب - علیه السلام - را قبول کرده است پس لازم است که معاویه بلا قید و شرط به آن حضرت بیعت و تبعیت نماید، و در عکس صورت اقرار نماید که معاویه یک نفر طاغی و یاغی بوده است! و الا تصدیق خلافت حقه علی - علیه السلام - و حرکات یاغیانۀ معاویه در یکجا محال و مثل اجتماع سفید و سیاه در یک محل بوده و قیاسش به امثال غزالی ابدلاً لایق نیست.

حال رجوع به مقصد نمائیم:

معاویه با حیلۀ و دسیسه عمرو عاص اهل شام و اطراف آن را جمع کرد و در صحرای موسوم به صفین به محاربه حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - آمد، آن حضرت هر چند خواستند با نصایح شافیه این درد مزمن و فلاکت بزرگ که روح اسلام را افسرده و اتحاد مسلمین را رعشه دار می نمود بر طرف نمایند، شرارت باطنی معاویه نگذاشت که فساد رفع، و مسلمین آسوده شوند. حرب صفین صد روز دوام نمود، مشهور است که

«اویس قرنی» و «عمار یاسر» و خیلی از خواص حضرت علی-علیه السلام- شربت شهادت نوشیدند، و از سوء تأثیرات این جنگ اسف آور (محمد بن ابی بکر) و «مالک اشتر» که دائماً قاعد لشکر آن حضرت بودند، یکایک از صفوف حیدری مفقود و نابود شدند. با همه این معاویه در عین مغلوبیت خود در سایهٔ دسائس و حیل عمرو عاص دست و پای خود را جمع کرد، و در نتیجه جنگ به حکم حکمین رجوع گردید، ولی علی-علیه السلام- بر این حکم در حال اجبار اظهار رضایت فرمود، اگر چه نتیجه حکمین بر آن حضرت هویدا بود، از یک طرف حیل و دسائس عمرو عاص و از جانب دیگر تردد و ضعف رأی در میان جماعت آن حضرت را به وضع و کیفیت سختی دچار کرده بود. از تهاجم دشمن بدتر نکاسل دوست بود!

بلی، از حکم حکمین نتیجه معکوسی حاصل گردید و امیر المؤمنین-علیه السلام- در حال تهیه به تکرار مبارزه، جمعی کثیر از طرفداران آن حضرت با عدول از حق از طریق شریعت خارج شدند، که تفصیلات این واقعه مهمه را در اثر دیگر موسوم به یوزگون نگاشته ام.

### ملحمه نهروان :

رئیس و قائد فرقهٔ خارجه حرقوص بن زهیر بود، مقام اجتماع شان زمین نهروان بود. حضرت امیر-علیه السلام- در حالتی که محاط به غوایل بسیار بود، مجبور به ترک دشمن و مجازات دوست گردید. با تأثیر صولت حیدرانه، فرقه باغیه و جماعت طاغیه بالتمام در خاک عدم مکتوم شدند. حیفاً ذات امامت پناه آن رکن قوی عالم اسلام در هر یک از اقدامات خود دچار هائله ها گردید، و اقدامات راجع بر منافع دین و دنیوی و فوائد ثابته مسلمین کما هو حقّه ابراز نتیجه نداد: این است که عالم اسلام تا بحال با تأثیرات تلخ و مضر او آلوده است، افسوس صد افسوس!

### شهادت ، فلاکت:

تکلیل و مجازات این فرقهٔ عاصیه برای امام موجب شهادت و به امت

عبد الرحمن بن ملجم به اغوا و تحر یک قطامه نام خارجیه که در کوفه ساکن بود، به هدم اساس دین و قتل امام اعظم مسلمین تصمیم کرده با تیغ زهر آلود، در نماز صبح ضربت به سر مبارکش زد، که روز دوم به درجه عالیه شهادت نائل گردید، ولی در نتیجه این شهادت عالم اسلام به فلاکت عظیم و بحران بزرگی دچار شد. ما ادله مثبتیه در اولویت آن حضرت به مقام امامت و خلافت، و دائر به شرافت آن ذات مقدس در پیش ذکر نموده ایم، ولی در اینجا فکر خود را با دو کلمه بیان می نمائیم که:

امیر مؤمنان بعد از رسول خدا بزرگترین سرپرست اسلام و ولی امت محمدی - صلی الله علیه و آله - می باشد. حضرت امیر در حین شهادت 63 سال داشت. آن حضرت در حال حیات فاطمه زهراء زوجه دیگری اختیار نفرمود. حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم از حضرت فاطمه تولد یافته، لهذا پس از رحلت فاطمه سلام - الله علیها - چند زوجه عصمت اثر اختیار نموده، که یکی از آن ها امامه دختر زینب بنت رسول خدا که بر حسب وصیت فاطمه زهراء آن را تزویج کرده. دیگری اسماء بنت عمیس و سومی ام البنین که ما در حضرت عباس - علیه السلام - است و چهارمی زنی است از بنی حنیفه که مادر محمد حنیفه می باشد. اولاد مشهور حضرت که مادرشان فاطمه زهراء - سلام الله علیها - نیست یکی علمدار کربلا حضرت عباس - علیه السلام - و دومی صاحب بیرق صفین محمد حنیفه می باشد. علی ابن ابی طالب - علیه السلام - در مقام پدر امت بوده زیرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده:

«یا علی انا و انت أبوا هذه الأمة».

بلی، کما این که آن حضرت پدر امت است، هکذا در تمام علوم عقلیه و نقلیه نیز استاد اول است، چنانچه «ابن ابی الحدید» گفته هر گاه علوم متداوله اسلامی را تدقیق و ملاحظه نمائیم، حضرت علی - علیه السلام - تمام آن ها را به شکل حاضر افراغ و به امت مرحومه ابداع فرموده است.

مثلاً: علم تفسیر، فقه، اصول، احکام، نحو، صرف، عروض قافیه، جبر، هندسه از ذات جامع کمالات ناشی گردید. «نهج البلاغه» بر بلاغت و فصاحت آن حضرت شاهد و دیوان عارفانه به قیمت اشعار شان ناطق است.

امیر المؤمنین-علیه السلام- در مابین تمام بشر حائز علمی است علم جفر که تنها مختص به آن حضرت و اولاد گرام او می باشد. هر گاه در موضوع این علم از مطالب کتاب در «المکنون» استاد طریقه تصوف شیخ عربی، و کتاب «درالمنظم» تألیف شیخ کمال الدین شافعی، که دایر بر

اختصاص این علم بر آل محمد و وارثان امامت تا حضرت قائم-علیه السلام- می باشد بحث نمائیم در آن حال از مقصود باز می مانیم برای ذخیره علوم کافی است که می فرماید:

(لَوْ شِئْتُ لَا وَقَرَّتْ مِنْ تَفْسِيرِ الْفَاتِحَةِ سَبْعِينَ بَعِيرًا) وَقَالَ أَيْضًا: (سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي).

واضح است که هر گاه بعد از رحلت رسول خدا-صلی الله علیه و آله- حیات سیاسی و اجتماعی موافق رأی و مساعد فکر عالی آن حضرت می بود، و تصادف با آن قدر غوایل و هوائل نمی شد، نیل امت اسلام به اوج سعادت و رفاه آشکار بود.

افسوس، آن ذات مقدس که در «بدر» با ابراز نصف فداکاری تمام مسلمین و در غزوه «احد» با انهزام تمام اهل اسلام تنها ثبات قدم ورزیده. مشرکین را مجبور به رجعت و انهزام نمود، روز «خندق» که جمله اصحاب از عمرو بن عبدود به خوف و اضطراب افتاده بودند، با یک ضربه حیدرانه تهلکه عظیم را از جماعت اسلام دفع فرمود، در «خیبر» در حالتی که یأس عمومی حکم فرما بود با دست یداللهی باب خیبر را فتح، و با مجاهدات فوق العاده دیگری که حد و حساب آن از دایره احصا خارج است، به دین اسلام رونق و استقامت داد.

آیا روا است چنین بزرگوار 25 سال مجبور به انزوا گردیده و از حرکت عاطل بوده باشد؟ راست است که حضرت علی می فرماید:

(كُلُّ حَقْدٍ حَقْدَتُهُ قُرَيْشٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَظْهَرْتَهُ

فِيَّ وَاسْتَظْهَرُ فِي وَلَدِي مِنْ بَعْدِي مَالِي وَلِقَرِيْشٍ إِنَّمَا وَتَرْتَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَآمُرُ رَسُولِيَّ فَهَذَا جَزَاءُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ).

ای کاش روزگار با فکر آن حضرت دوران می نمود.

ص: 127









حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - که مدت 23 سال با کفار عرب و مشرکین قریش فداکارانه مجاهده فرموده، و با جفا و زحمات فوق العاده مجبور به هجرت حبش گردیده، و آخر الامر از شدت ظلم و تضمین کفار از قوم و اقربا و دیار و موطن خود مفارقت، و در نتیجه این همه زحمات فوق طاقت بشری دین مبین اسلام نفوذ و قوت یافته، اعراب سوسمار خوار به نعمت و عزت نائل گردیدند، بت پرستان و عبده اصنام از برکت دین اسلام به خدای واحد معتقد گردیدند.

پیغمبر محبوب هیچ نوع علاقه به چیزی نداشته، فقط نور دیده و جگر گوشه آن حضرت سیده النساء فاطمه الزهراء - سلام الله علیها - بود. بنابراین لازم است که فاطمه برای هر مؤمن متدین از جان خود گرامی تر بوده باشد چونکه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرماید:

(فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي) (1).

یکی از اصحاب از عایشه سؤال می کند: محبوب ترین خلق نزد رسول اکرم کیست؟ جواب می دهد: فاطمه زهراء محبوب ترین خلق نزد پیغمبر خدا است. سائل مکرر می کند: محبوب ترین مردان نزد رسول خدا

کیست؟ عایشه می گوید: علی - علیه السلام -.

ص: 131

1- رجوع شود به تعلیقه شماره 3.

در شأن و شرافت فاطمه زهراء - سلام الله عليها - آن قدر اخبار و احاديث وارد شده است که هر گاه نمونه ای از جمیع آن ها در اینجا ذکر شود حجم کتاب کافی نخواهد شد، ولی به واقعه «فدک» که منشأ تشریح و محاکمه ماست رجوع کرده، در این حادثه تلخ و معکوس اظهار عقیده خواهیم نمود.

### فدک چه شد؟

«فدک» در اطراف مدینه منوره از املاک یهود بوده، و در سال فتح خیبر در ضمن شروط صلح به رسول خدا واصل گردیده، چون که به زور قشون و جهاد گرفته نشده از افراد مسلمین هیچ کس در آن حق و قسمتی نداشته، بلکه مخصوص رسول خدا و حق طلق آن حضرت بود. و غیر از فدک املاک دیگری نیز با همین اصول بود. املاک «بنی قریظه» و در داخل مدینه املاکی چند از این قبیل بود. حضرت رسول از حاصل این املاک هم به ازواج طاهره خود انفاق و هم به مساکین اقربای خود مساعدت می فرمود، پس از مدتی ملک فدک را به نور دیده خود فاطمه زهراء - سلام الله عليها - هبه فرمود فدک مخصوص فاطمه شد. فاطمه - سلام الله عليها - منافع فدک را انفاق و احسان می نمود، همین که حضرت رسول رحلت فرمود، فاطمه - سلام الله عليها - در حالتی که به عزاداری آن حضرت مشغول و در میان آلام سخت و مدهش بود، خبر دادند که خلیفه ابو بکر عمال فاطمه را از فدک اخراج کرده فاطمه - سلام الله عليها - از این حرکت نابجا دلگیر و کس پیش خلیفه فرستاد، علت اخراج عمال خود را از فدک پرسید جواب داد: فدک عاید بیت المال و فاطمه در آن ذیحق نیست.

«إنا لله و إنا إليه راجعون» آیا وقوع این حرکت بی قاعده در دنیا میسر است؟

قبل از احتجاج حضرت فاطمه - سلام الله عليها - لازم دیدیم که حسیات و تأثرات خود را در این مقام اظهار نمائیم.

اولاً: هر گاه خلیفه نعم دنیوی و اخروی رسول خدا را در حق خودش

به خاطر می آورد ابداً به چنین حرکات ناروا اقدام نمی کرد.

آیا خلیفه به خاطرش نمی رسد که اعراب ملخ خوار خلیفه اسلام و حکمران عالم گردیدند؟! آیا خیال نمی کند زمانی که خلیفه و امثال او به حجر و مدر سجده و به اصنام و اوثنان ستایش می کردند، پدر فاطمه ایشان را از ذلت به شرکت و از شرک به ایمان دلالت نمود؟ مگر اجر این همه نیکی این بود که نور دیده رسول خدا را برای یک قطعه باغ این قدر فشار و اذیت نمایند؟! و حال آن که در مقابل این عالی خدمت حضرت رسول حق تعالی به موجب آیه شریفه «قل لا استلکم» مودت اهل بیت را به امت فرض عین فرموده است.

آیا رسول خدا که صدهزارها امثال فدک را به خلفا ترک فرموده، به همه کردن فدک به نور دیده سزاوار نبود؟

ثانیاً: فاطمه از ارکان مکرمه خاندانی است که به موجب آیه (لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) حق تعالی ایشان را از رجس پاک فرموده، مگر چنین بزرگواری بدون حق به ادعای ملکی اقدام می کند؟ حاشا، تمام اقوال و افعال و حرکات و سکنتات فاطمه دلیل حق و رهبر صادق است. هر گاه بدون حق ادعای فدک نماید رجس است، و آن از فاطمه محال.

ثالثاً: چطور با دلیل و اثبات فاطمه را از دعوی خود می توان منع کرد، و حال آن که خود فاطمه شریک قرآن و منبع برهان است؟

رابعاً: دعوی فاطمه چطور بدون حق می شود که رسول خدا فرماید «فاطمة بضعة مني» مگر فاطمه که جزء و بضعه رسول خداست ادعای باطل کند؟ حاشا که او از دعوای بدون حق مبرا است.

خامساً: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«أنا حرب لمن حاربكم».

لذا واضح می شود که رسول خدا نیز در دعوای فاطمه مشترک است. بلی شبهه نیست هر کس که با فاطمه حرب کند، با پیغمبر - صلی الله علیه و آله - محارب است، زیرا که در صحت و استقامت حدیث فوق هیچ اختلافی نیست. معنی اینست: روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی و فاطمه و حسنین - علیهم السلام - را در یکجا جمع نموده و فرمود: «أنا

حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

من محاریم با کسی که با شما محاربه کند، و مسالم هستیم با آن که با شما مسالمت نماید.

سادساً: واضح است که فاطمه - علیها السلام --- در صورتی که از حقوق خود ممنوع باشد رنجیده خاطر خواهد بود، زیرا که طبیعت بشریه با این تاثیر مجبور است. در صحیح بخاری روایتی از عایشه وارد شده که مضمون آن را ذیلاً می نگاریم:

فاطمه برای استعلام غصب فدک نزد پدرم ابو بکر رفت، و اظهار نمود که پدرش رسول الله فدک را به او بخشیده. ابو بکر فاطمه را از فدک منع کرده فاطمه مأیوس مراجعت کرد، و در حالت غضب از پدرم وفات نمود.

این حدیث در تمام کتب اخبار موجود ولی از صحیح بخاری نقل کردم. از این واضح می شود که فاطمه از خلیفه رنجیده خاطر بوده است، و حال آن که رسول خدا فرموده:

(فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي).

فاطمه پاره ای است از من، هر کس به او اذیت دهد مرا می رنجاند. این مطلبی است که ادعای عکس آن ممکن نیست؛ یعنی کما این که از منع فدک رنجیده خاطر نشدن فاطمه محال است، هکذا عدم انزجار رسول خدا با ایدای فاطمه محال خواهد شد.

حالا به احتجاج اصل مدعا پردازیم:

روایتی که علامه ابی عبدالله البخاری در قسمت فرایض صحیح البخاری کرده در اینجا به اعتبار مفهوم آن درج می نمائیم: فاطمه-سلام الله علیها- فرمود: ای ابابکر هر گاه پدر تو وفات نماید وارث او کیست؟

جواب داد: من، پسر او وارث می باشم. فاطمه وارث پدر من کیست؟

ابو بکر: تو که دختر او هستی.

فاطمه: پس چرا فدک را از من جبراً می گیری؟

ابو بکر: حضرت رسول فرموده نحن معاشر الأنبياء لا نورث منّا، یعنی ما

گروه انبیاء از ما ارث برده نمی شود!

فاطمه: فدک را پدرم در حال حیات به من هبه کرده و فعلاً در تصرف منست.

ابو بکر: باید شاهد بیاوری! فاطمه علی-علیه السلام- و ام ایمن را شاهد آورد! گویا به اعتبار این که علی-علیه السلام- واحد و ام ایمن واحده است، خلیفه قبول نکرده فاطمه مایوس و نا امید مراجعت نمود.

قدری هم جنبه حقوقی این دعوا را محاکمه نمائیم.

اولاً: خبری که خلیفه به آن استدلال کرده خبر واحد است، و خبر واحد در مقابل نص قرآن تعارض نمی تواند بکند.

ثانیاً: بر فرض صحت خبر، مقصود از حدیث توریث مال نیست بلکه وراثت نبوت است، زیرا که پیغمبر-صلی الله علیه و آله- در آن زمان برای احتجاج یهود و نصاری فرمود نبوت با ارث نیست تا لازم آید من از سلسله بنی اسرائیل شوم، هر گاه نبوت ارثی بود باید پیغمبر نیز از طایفه بنی اسرائیل بوده باشد. با همین سبب رسول خدا با این کلام دفاع فرمود.

ثالثاً: هر گاه این حدیث برای وراثت مال بود؛ در این صورت لازم بود از تمام انبیاء وارثی باقی نباشد، ولی ما میبینیم که اموال باقیه تمام انبیاء را وارث ایشان قسمت کرده اند، و دلیل نقلی هم اثبات می کند که در قرآن مجید حق تعالی حکایت از زکریا می فرماید:

«یرثنی ویرث من آل یعقوب».

که تقاضای ولد از آل یعقوب مبنی بر این بود که از زکریا و آل یعقوب وارث باشد چونکه از آل یعقوب غیر نبی هم بود.

رابعاً: این حدیث در هر صورت با دعوی فاطمه-سلام الله علیها-علاقه دار نیست زیرا که تصرف فاطمه فدک را به عنوان وراثت نبوده، بلکه از راه هبه می باشد، حدیث مانع ارث است نه هبه.

خامساً: احضار شهود برای فاطمه - سلام الله علیها- لازم نبود زیرا که او ملک متصرفی خود را مدافعه می کرد، و شهود در مقام ادعا لازم می شود، و فاطمه زهرا صاحبه الید بوده نه مدعیه .



سادساً آشکار است که خلیفه ثانی در زمان خلافتش فدک را به حضرت امیر عودت داد، ولی حضرت امیر آن را رد فرمود که با محروم ساختن صاحب حق از حقوق ثابت خود و با فقدان او، من فدک را قبول نمی‌کنم. تمام ارباب سیر و تواریخ حتی صاحب «قاموس الاعلام» نیز در لفظ «فدک» این جمله را توضیح کرده‌اند. حالا می‌گوئیم: هر گاه استدلال خلیفه اول راست و صحیح بود، پس چرا خلیفه ثانی از آن استتکاف نموده فدک را به صاحبش مسترد داشت؟ و اگر به خلیفه اول ثابت و محقق نبود پس چرا با حرکات نابجا و نا معقول جگر گوشه رسول خدا را اذیت داد.

سابعاً: عمر بن عبدالعزیز از خلفای اموی که نسبت به اسلاف خود به صلاح و عبادت مشهور و به حق و حقیقت مایل بود، در زمان خلافت خود فدک را به اولاد فاطمه مسترد داشته است؛ از این نیز مفهوم می‌شود که تمام افراد اسلامی به ضبط شدن فدک از راه ظلم اعتساف و بدون حق و استحقاق، و مغضوب بودن آن مقر و قانع بوده‌اند.

ما این محاکمه کدرآلود را در اینجا ختم می‌کنیم. در نتیجه هر محاکمه تعیین یک قرار ثابت با حقوق معینه آن ثابت است، ولی بهمین اکثفا می‌کنیم که خلیفه اول ندامت خود را در سه فقره اقدام علناً می‌گفت:

اولی: قبول خلافت.

دوم: برای اخذ بیعت مأمور فرستادن به خانه فاطمه.

سوم: ضبط فدک.

ما به ندامت و عدم ندامت او ابداً علاقه دار نبوده، ولی کاش قبل از وقوع چنین حرکات و اقدامات قبیحه، چاره اصلاح تدارک می‌شد. با همه این که ذات رسالت پناه دین و دنیای مسلمین را آباد و در راه تأمین سعادت ما متحمل چقدر زحمات و مشقات گردیده، در زمان رحلت در صورتی که امت مدیون نعمت و منت آن ذات پاک بوده‌اند، یک نفر نوردیده خود را برای ما یادگار گذاشته و بر عموم محبت و احترام او را فرض و لازم فرموده است، مایوس کننده یادگار و جگر گوشه رسول الله هر کس که باشد از مؤاخذه تاریخی و از عقوبات مدهشه تأثیرات و تأثرات تاریخی هرگز رهائی و

خلاص برای او میسر نخواهد بود.

فاطمه زهرا - سلام الله علیها - متعاقب رحلت سرور انبیا به زحمات و آلام بسیار و به تهاجمات بی شمار گرفتار، و بر اثر چنان مصائب فوق العاده از دنیا رحلت فرموده است.

از اولاد رسول اکرم که از جناب خدیجه متولد شده اند فاطمه زهراء - سلام الله علیها - از همه کوچک تر و فقط بازمانده رسول خدا - صلی الله علیه و آله - او بوده است، و یادگار فاطمه زهراء - سلام الله علیها - به امت مرحومه عبارت از: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم - علیهم السلام - است.

آیات و اخباری که در شأن و شرف حضرت فاطمه - سلام الله علیها - نازل و صادر گردیده اگر در اینجا ذکر شود حجم کتاب مضاعف می شود، لذا از درج آن ها معذوریم.

چون دفن حضرت فاطمه - سلام الله علیها - با حضور حضرت علی - علیه السلام - و حسنین و جماعتی از خواص بنی هاشم شبانه و مخفیاً واقع شده مرقد منور نور دیده رسول خدا بر عموم معروف نگردیده، ولی بودن قبر پاکش در یکی از چند بقعه محتمل است.

ص: 137

حضرت امام حسن مجتبی در سال دوم هجری از فاطمه زهرا - سلام الله علیها - متولد شده، کنیه اش «ابو محمد» است حضرت امیر - علیه السلام - فرمود که حسن به جد بزرگوارش رسول خدا خلقاً شبیه است.

رسول خدا مکرر فرمود:

(إِنِّي هَذَا حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ).

یعنی: دو پسر من حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت هستند. ولی ما در اینجا آیات بینات و احادیث و اخبار وارد در شأن و منزلت امام حسن ذکر نخواهیم کرد. چطور به تحریر آن ها خواهیم پرداخت در صورتی که ربع قرآن در شأن و شرافت خاندان نبوت نازل گردیده است؟ چنانکه تکراراً عرض شده که مقصد و آمال ما تعداد فضیلت نبوده، بلکه تشریح و محاکمه حق و حقوق خاندان رسالت و ارکان نبوت می باشد و بس، لهذا مجبور از اختصار هستیم.

بلی، وقتی که امیر المؤمنین - علیه السلام - نائل شهادت گردید، بنا به وصیت خود آن حضرت، امام حسن و امام حسین مخفیاً در محل معین آن حضرت را دفن کردند. متعاقب این، جماعت نیز به امام مجتبی بیعت و آن حضرت را به خلافت معین کردند.

در اینجا ذکر این قید را لازم میبینم که ما بین امامت و خلافت فرق

بسیار است (1)، چنانچه امامت غیر از خلافت ظاهری است، هکذا خلافت ظاهری نیز سوای امامت است، خلافت ظاهری به صد هزارها انسان میسر، امامت فقط مخصوص دوازده نفر بوده است، که حضرت علی - علیه السلام - و یازده اولاد پاک او می باشد.

بلی، جماعت با کتاب خدا و سنت و طریق رسول اکرم و با شرط جهاد با دشمنان به امام حسن بیعت کردند. ولی آن حضرت که به عواقب امور مطلع بود به عدم ثبات جماعت در عهد خود و نکول ایشان عالم و واقف، با همه این که چهل هزار لشگر جمع، و برای اصلاح معاویه که دشمن حق و از اطاعت امام خارج بود حرکت کردند، همین که به محل «مداین» رسید در آن جا عدم انتظام در لشگر بروز نموده، و با دست یک نفر بدبخت آن حضرت زخم‌دار گردید. بر اثر این وضع اسف آور امام مجتبی مجبور به ترک خلافت ظاهری گردید، زیرا آن حضرت عالم بود که با چنین لشگری بی نظم و فاسد الاخلاق هر گاه با دشمن مقابله شود تمام ارکان اهل بیت و طرفداران خاص آن حضرت در تهلکه هستند، بنابراین امورات ظاهریه را به دشمن ترک نمودند.

امام حسن - علیه السلام - در ضمن صلح شروطی که با معاویه قرار داد کرده بودند معاویه به هیچ یک از آن ها عمل نکرده، و مهم ترین شروط این که بعد از فوت معاویه خلافت به محل اصلی خود عودت کند. عمل نکردن او به این شرط واضح بود، بنابراین با حيله عمرو عاص امام حسن را به مسجد دعوت کرده خواهش کرد به منبر تشریف برد. مقصود معاویه از این مقدمه این بود که امام مجتبی در منبر به حقیقت خلافت معاویه اقرار نماید، ولی معلوم است که امام زمان اصلاً به چنان مطالب مخالف واقع تکلم نخواهد نمود. این است که امام صعوبت به منبر فرموده اختصاص خلافت را بالآخر و الوصایه به خانواده رسالت، و مجبوری خویش در صلح با معاویه به مردم اظهار فرمود، و گفت هر گاه در محاربه مداومت می فرمود ارکان اهل بیت نبوت

ص: 139

بکلی محو شده، و طرفداران مخصوص آن حضرت به سرای آخرت می شتافتند. معاویه لایق خلافت نیست غاصب است. معاویه و طرفداران او از استماع این حرفهای حق دلگیر گردیده. امام را از منبر کشیده به زیر انداخت، که سر مبارک آن حضرت بستون بر خورده زخم‌دار گردید. از این روز به بعد معاویه به شهید نمودن جگر گوشه رسول خدا تصمیم نمود.

ابن اثال نصرانی که طیب خاص معاویه بود زهری که از پارچه ای الماس بوجود آورده بود، معاویه آن را به مروان حکم فرستاد و امر نمود که امام حسن را مسموم نماید، مروان جعه بدبخت را که زوجه آن حضرت بود اغفال کرده طلا و زهر ارسالی معاویه را به او داد، و بنا به وعده معاویه تزویج او را به یزید خبر داد.

جعه ملعونه زهر ستم را گرفته و توی طعام به آن بزرگوار خوراند. مدت چهل روز با زحمات دلخراش آن حضرت ناخوش شده، بالاخره به سرای باقی رحلت فرمود.

اینست احترام امت به یادگار رسول خدا-صلی الله علیه و آله-.

چند مرتبه به امام حسن زهر داده بودند ولی کارگر نیفتاده ظلام به نشستن آن حضرت در خانه خود مانع می شوند، چند مرتبه به هجرت از مدینه مجبور گردید، مکرر در موصل و شام نزول فرمود، ولی معاویه و اعوانش که اهل بغی و فساد بودند در عقبش اشرار فرستاده به طعام آن جناب زهر زدند.

عاقبت قلب پاک جگر گوشه رسول خدا را با زهر دلخراش پاره ساختند «ألا لعنة الله على القوم الظالمين».

تعجب در این جاست که بعضی از متقدمین علمای عامه به مانند معاویه ظالم و غداری طرفدار شده، و به فضایح و قبایح او عذرها اختراع کرده اند، و همین ارتکاب کفر آمیز را به یزید اسناد داده معاویه را تبرئه کرده اند، آن بیچارگان درک نکرده اند که در این اقدامات هیچ منفعت دنیوی یا اخروی برایشان مترتب نیست.

ما ادله و محاکمه خود را راجع به ماهیت معاویه و کیفیت اعمال و حرکات و بدعتها و اختراعات او در دین و سایر اعمال رذیله اش در کتاب

«ارشاد حمزوی» مفصلاً اتیان و اثبات کرده ایم.

همین جنایت معاویه و مسموم ساختن او امام حسن را تمام تواریخ اسلامی نوشته اند، ولی ما کتاب «سنن کبیر» امام شعرانی و «عیون الانبیاء» و «سفینة الراغب» و «مروج الذهب» و «البيان و التبيين» و «اغانی کبیر» و «حیوة الحیوان» و «قاموس الاسلام» و «فترت الاسلام» و «عقد الفرید» و «نهج البلاغه» ابن ابی الحدید را به ارباب نظر و مطالعه توصیه می نمائیم.

امام حسن مجتبی - علیه السلام - در حین ارتحال 46 سال داشته سال 49 از تاریخ هجری بود.

اولاد گرام حضرت مجتبی - علیه السلام - از این قرار است:

حسن مثنی، قاسم، زید، الحسین، عمر. اعقاب آن حضرت: پسر حسن مثنی عبدالله محض، ابراهیم و حسن مثلث بوده، ما در ایشان فاطمه بنت امام حسین - علیه السلام - بوده است. و غیر از آن ها هست که والده آن ها ام ولد است جعفر، داود، و از زید اولاد دارد که همه این ها اولاد مانده است از عمر ولد نمانده است و از حسین بن حسن دختری مانده است که اسمش فاطمه و مادر اسماعیل پسر متوفای امام جعفر صادق - علیه السلام - است.

ص: 141

همین کافی است که چشم روزگار مثل علی بن ابی طالب -علیه السلام- پدری و فاطمه مادری و مانند حسین بن علی ذات با شرافت پسری ندیده است، سلام الله علیهم اجمعین.

ما نمی توانیم یکی از هزار از حالات کرامت علامات آن امام اعظم را در این رساله درج نماییم. ما چطور می توانیم در این میدان مصائب و آلام وارد شویم که هزارها ارباب کمال کتاب ها تالیف کرده، و در تاریخ حوادث این امام هدی صد هزارها مجلدات به میدان افاده و استفاده گذاشته اند.

نه این که فقط ما بین مسلمین بلکه در میان افراد بشر یک نفر پیدا نمی شود که اسم مبارک آن حضرت را نشنیده باشد، نام حسین در اقطار عالم و در هر گوشه اکناف دنیا محبوب ترین و با شرافت ترین کلمه السنه می باشد. در تمام کره ارض عالم مدنیت به اسم حسین تعظیم و احترام می کنند.

همچن آنکه مذهب یهودیه و نصرانیه این نام بزرگ را تقدیر و تقدیس می کند هکذا جمیع ارباب کمال در قطعات آسیا و آفریقا و آمریکا راجع به تاریخ حوادث این مجاهد فداکار آل محمد کتاب های متعدد تالیف

نموده اند.

ص: 142

بلی، با مرور زمان اسم مبارک حسین شهرت و انکشاف پیدا می کند، نه این که در هر عصر بلکه در هر سال حیات این اسم مبارک در عالم اسلام در ترقی و تزايد است.

عالم اسلام که دارای چهارصد میلیون نفوس است، هر مذهب و هر طایفه و هر فرق آن که ملا حظه شود در دهم محرم الحرام که روز عاشورا باشد علائم شیون و ماتم اظهار می کنند. عالم، عامی، شهری، دهاتی در این روز ناله «واحسینا» را حکم دینی و حق مشروع حساب می کنند.

نصف قرن قبل از این، که جماعت اهل سنت نسبت به عزاداری آن حضرت اظهار برودت می کردند، به مرور زمان تعصب جاهلانه از ایشان دور، و به سائقه حرارت دینیه و اسلامیه به اخوان دینی خود شیعی ها اشتراک، و در ایفای این وظیفه دائماً دایره اتفاق کسب وسعت کرده و خواهد نمود.

از نقطه نظر ما بر تمام افراد اسلامیه اشتراک در ماتم کبیر حسین - علیه السلام - واجب و لازم است، و به اثبات این مدعا با ادله عقلیه و نقلیه حاضریم.

اولاً در زمانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با زحمات محیر العقول بیست و سه ساله خود، در راه سعادت عالم اسلام دچار این قدر زحمات گردیده، و در طریق حمایت شرع انور به چه قدر غزوات اقدام، و در نتیجه تمامی این ها آیات قرآنی و احادیث نبویه را دستورالعمل قرار داده، و حفظ اساس دین و بنای متین اسلامیه را بر افراد امت فرض قرار داده رحلت فرمود، دفعتاً بجای نورهاشمی، ضلالت اموی، و در مقابل علم محمدی، جهل یزیدی مقابله نموده اساس دین را پایمال، و اوامر نبوی را متروک المال یزیدی کرده، و در خلال این حال بزرگترین مجاهد فداکار امت اسلامی و یادگار غیور رسول خدا به میدان مجاهده ایستاده، و در مقابل هفتاد و دو نفر آل عبا - علیهم السلام - چهل هزار لشگر ظلم مهیا و حضرت سیدالشهداء در راه دفع ظلم جان و مال و اهل و عیال و تمام اقارب و اولاد خود را فدا نموده، و برای نشر نور ایمان و روح قرآن از جمیع هستی خود در گذشت. به تعظیم و احترام



یک چنین مجاهد حقیقی نه فقط عالم اسلام، بلکه تمام افراد بشر به حکم عقل و تجربه مامور و مجبور هستند.

بلی، این ذات اعظم همان حسینی است که جد بزرگوارش نه تنها برای عرب و قریش بلکه در مقابل تمام دنیا برای اثبات حق و حقانیت مقابله نموده، و از تنهایی و بی مدد کاری اصلاً ملاحظه نرمود.

این فداکار بزرگ کسی است که پدر نامدارش از مقابله عمرو بن عبدود، که هزارها صحابه از مبارزه آن یک نفر می ترسیدند، ابداً ترس و هراسی نداشته.

اینست که غیرت احمدی و صولت حیدری در ذات حسینی تجلی نموده، برای خلاص کردن اساس اسلام از تسلط هیکل یزیدی به چنان فداکاری بی نظیر اقدام فرمود.

بلی، این فداکاری چون بر عموم ملت اسلامیة عاید است، هکذا ماتمی که از این فداکاری حاصل شده بازی بر عموم عاید می شود، و وظیفه ایست که عد آن بر جمیع افراد اسلامی واجب و لازم است، و باید که روز ولادت این فداکار بزرگ برای عموم روز عید، و زمان شهادتش ماتم عمومی با شکل رسمی بوده باشد.

در این عصر به عالم مدنیت نظر فرمائید که روز ولادت یک قهرمان ملیت، یا یک موجد و مخترع صنعت، یا یک فاتح مملکت چطور از طرف ملت و جماعت با احتشام و احتفال یاد می شود؟ این امری است موافق عقل و حق گزاری.

ثانیاً: ما قانع شده ایم که منشأ نفاق و تفرقه حاضره ما بین ملت اسلام از تحقیر اهل بیت نبوی و نشناختن قدر و درجه آل طاهرین-علیهم السلام- بوده است بنابراین لازم است که تفرقه اسلامی باز در همان مرکز مقدس مبدل به اجتماع گردد، و اولین علامت این نیت پاک همان اشتراک در ماتم حسینی می باشد، زیرا که این کما این که تا حال علامت ظاهره افتراق بوده لازم است که من بعد نشان و قرینه باهره اجتماع و اتفاق گردد.

ثالثاً: اخبار و احادیث بی شمار وارد شده که به مصائب بی نظیر

جگر گوشه زهرا اندوهناک و غمناکی واجب است.

مثلاً ابراهیم النخعی که از کبار تابعین، و از اساتذہ ابی حنیفہ است روایت می کند که روزی در حضور امیر المؤمنین -علیه السلام- بودم که امام حسین -علیه السلام- وارد گردید علی -علیه السلام- فرمود:

(یا بَنِي سَتَقْتَلُ بَعْدِي وَ تَبْكِي عَلَيكَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ).

اثبات این ماده اظهر من الشمس است. بلی سیدالشهداء -علیه السلام- برای خلاص کردن دین اسلام از کفر یزیدی دعوت جماعت کوفه را اجابت فرمود، و عموزاده خود مسلم بن عقیل را قبلاً به کوفه فرستاد و خود آن حضرت نیز با ارکان اهل بیت طاهره و اقربای خود و خواص متعلقان عازم کوفه گردید. در حین ورود مسلم تمام اهل کوفه بیعت بر امام کردند. در این اثنا عبید الله بن زیاد که از طرف یزید بر کوفه والی شده بود غفلتاً وارد، کوفیان غدار و بی ثبات به محض ورود او از بیعت امام نکول نمودند! در نتیجه بی وفائی این جماعت مسلم بن عقیل با دو پسر صغیر شربت شهادت نوشیدند و نعش پاک آن حضرت برای اخافه مردم به دار آویخته شد!

در خلال این احوال امام -علیه السلام- در نزدیکی کوفه در کنار فرات وارد شده در مقابل مقدمه الجیش ابن زیاد ایستاد.

در حضور امام حسین -علیه السلام- فقط هیجده نفر اولاد و اقارب آن حضرت، و چهل و چهار نفر هم از اشیاع و اتباع بودند. جنگ فلاکت اثر شروع شد. بدو چهل و چهار نفر محبین خاندان اهل بیت اطهار یکایک در میدان مبارزه به سعادت شهادت فائز گردیدند. -إنا لله و إنا إليه راجعون- در این اثنا آب فرات را بروی امام بستند! آل رسول خدا سه روز آب نچشیده بودند؛ هیجده نفر ذریه پیغمبر -صلی الله علیه و آله- فرداً فرد در پیش روی امام در میدان کارزار شربت شهادت نوشیدند. امام مسلمین بعد از شهادت یاران خود در حرم با عیال و اطفال تنها ماند.

قهرمان بزرگ صحنه کربلا، علمدار سید الشهداء، حضرت ابا الفضل عباس بن امیر المؤمنین و قاسم بن حسن که برادر زاده آن حضرت و علی اکبر ولد ارشد امام، و از فداکاران میدان شهادت عون، ابراهیم که پسران عبدالله

بن جعفر طیارند، بودند.

در این اثنا پسر کوچک امام - علیه السلام - از شدت عطش بی تاب شده، با زبان حال از پدرش آب خواست. فرزند ساقی کوثر در کنار نهر فرات به یک جرعه آب به طفل ششماهه خود قادر نشده، علی اصغر را روی دست به کنار فرات برده و با کلماتی که قلم به تحریر و زبان به تقریر آن قادر نیست، برای طفل صغیر خود مطالبه یک جرعه آب نموده! آه! که امت یک جرعه آب به طفل صغیر امام خود ندادند و با یک تیر زهر آلود حضرت علی اصغر را شهید کردند!

امام که تنها مانده بود پس از اتمام حجت عزم میدان شهادت نمود. گروه کفار امام زمان را شهید کرده سر مبارکش را از تن جدا نموده برای یزید تحفه فرستادند! او به خیام طاهره آتش زده، عصمت سرای نبوت را تاراج کردند، سر مبارک امام - علیه السلام - در سرنیزه و اهل بیت رسالت را سوار شتران عریان به شام نزد یزید آوردند؟! بلی، اینست حرمت و احترامی که امت به نور دیده رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ودیعه محترمه او نموده اند!

(فَسِيعِلْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ).

از قافله امامت که از صحرای کربلا مراجعت کرده بودند، از جنس ذکور فقط علی اوسط امام زین العابدین است که در آن وقت مریض بود، و همشیره امام زینب و ام کلثوم، و دختران او سکینه و فاطمه و سایر اهل و عیال آن حضرتند.

حضرت امام حسین - علیه السلام - سه پسر داشت: علی اکبر مادرش لیلا که بزرگترین قربانی های کربلا است، دیگر علی اصغر که در آغوش پدر با لب تشنه با تیر حرمه شهید گردید! سومی حضرت زین العابدین که در کربلا ناخوش و پدر سایر ائمه طاهریں می باشد.

قبر پاک امام - علیه السلام - در کربلای معلی است، کربلا زیارت گاه دوم عالم اسلام است، هر سال زوار آن حضرت بالغ بر میلیون ها است - زاد الله شرفها -.

در اینجا اثبات یک ماده مهمه را لازم و واجب می بینیم:

ص: 146

جماعت اهل سنت زیارت مقابر متبرکه و تربت مشایخ را چقدر ها لازم و با ثواب می بینند؟ آشکار است خیلی از ما جماعت سنت به بخارا برای زیارت حضرت بهاء الدین نقش بندی و یا این که به مصر به زیارت شیخ اکبریا به قونیه به زیارت جلال الدین رومی می روند. خیلی دیده می شود که از جماعت ما هزارها تا «اناطولی» رفته در آن جا قبور صلحا و مشایخ را زیارت می کنند! ولیکن در مقابل این، خیلی کم اتفاق می افتد که از این جماعت به کربلای معلی رفته، ائمه اطهار را زیارت نمایند! حالا من سؤال می کنم: هر گاه ما زیارت قبور مشایخ و صلحا را برای ثواب آخرت می کنیم پس چرا به زیارت ائمه اطهار نمی رویم؟

هر گاه در آن مشایخ نور و فیضی هست همان نور و فیض محمدی است و فیض علوی، زیرا غیر از نور محمدی دیگر نوری نیست، و سواً فیض علوی فیضی نه آشکار است مشایخ و صلحا که قبور ایشان را زیارت نگاه نامیده ایم، ایشان هر گاه به کمترین خدمتکاری ائمه اطهار خصوصاً حضرت حسین - علیه السلام - نائل شوند خیلی مفتخر هستند ارباب حقیقت و اساتید خواجگان تصوف اجماعاً اقرار کرده اند که استاد حقیقی جمیع ارباب طریقت، و فیض رسان عالم امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است. این ماده را تمام مشایخ اقرار و اعتراف کرده اند، مادامی که مسئله چنین است پس چرا زیارت چنان مشاهد و مقاماتی که محل فیض و منبع نورانیت است تعطیل می شود.

نظر به فکر این بنده، تقیصه به جماعت متوجه نیست، بلکه راجع به علماء و فقها که حکمران دین و روح جماعت هستند می باشد، و تحریص و تشویق نکردن علما و فقها جماعت را به چنین اقدامات عالیه منتج از

تعصب منحوس است که مرض مهلک اتحاد اسلامی می باشد. امیدوارم متدرجاً اتحاد اسلامی ما بین افراد ریشه های محکم دوانده و بعد از این عموم افراد اسلامی عتبات عالیات ائمه خود را دائماً کحل بصر کرده و به زیارت آن بزرگواران مساعدت نمایند و قناعت کامله داریم که این مسئله نقصان و تلافی مافات نمایند.

امام زین العابدین - علیه السلام - در سال سی و هشتم تولد یافته، در شهادت امیر المؤمنین دو ساله بود. مادرش شهر بانواز نسل نوشیروان عادل، اسم مبارکش علی. امام زین العابدین، پدر ائمه بعد از خود می باشد.

هر گاه تمام مصائب و نوائب عالم و تمام هموم و آلامی که به جنس بنی آدم عارض شده در یک مکان جمع کنیم، خواهیم دید که با مصائب انبیاء-علیهم السلام-مقابل نمی شوند، و هر گاه مصائب و متاعب تمام انبیاء را ملاحظه نمائیم واضح می شود که با مصائب و متاعب دوازده نفر امام برابر نمی شود. و اگر آلام ائمه اثنی عشر را در یکجا ملاحظه نمائیم، به مصائب امام سجاد معادل نخواهد شد! امام سجاد دو ساله بود که مصائب بر آل محمد-صلی الله علیه و آله-حلول نموده شهادت علی-علیه السلام-، مصیبت امام حسن، قیامت کربلاء واردات شام، شماتت کوفه، تحقیر اعدا، تمام این مصائب عمر این امام مبین را گرفته است. یکی از خواص اصحاب امام سجاد-علیه السلام-روایت می کند که روزی از شدت گریه آن حضرت دلم سوخته عرض کردم: یا بن رسول الله یک لحظه از روی لطف راحت باشید، امام نظر به من نموده فرمود یا هذا حضرت یعقوب نبی چند پسر داشت. عرض کردم: دوازده پسر داشت، فرمود چند نفر از این دوازده پسر غایب شده بود؟ عرض کردم یک نفر.

فرمود: در صورتی که به غیاب یک نفر از دوازده پسر حضرت یعقوب آن قدر گریست چشم های مبارکش سفید شد، من چطور آرام شوم در صورتی که هیچده نفر از خاندان رسالت را در یک روز شهید کرده، سر های مبارک شان را بریده، بدن های عریان را روی خاک وریک گذاشتند.

علامه دمیری این روایت را در «حیوة الحیوان» نقل کرده می گوید: روزی امام زین العابدین -علیه السلام- از بازار مدینه می گذشت، و بر استر خوب خوش رفتار سوار بود. یک نفر شامی بدبخت به البسه فاخره آن حضرت نظر کرده از اسم مبارکش سؤال نمود. همین که می فهمد امام زین العابدین است شامی به آن حضرت ناسزا می گوید. امام زمان در مقابل فحش شامی می فرماید: ای مرد میبینم آدم غریبی هستی، شامی عرض می کند: بلی غریبم. امام می فرماید: در این صورت به منزل ما بیا هر گاه به تو خوراک لازم باشد می خوری، و اگر لباس لازم شود می پوشی و اگر اسب لازم شود سوار می شوی! شامی از این جواب غش کرده بر زمین می افتد.

ابو نعیم الحافظ در کتاب «حلیة الاولیاء» روایت می کند که زهری که از خواص اصحاب امام زین العابدین -علیه السلام- بود می گوید: روزی عبدالملک بن مروان امام -علیه السلام- را مقید و مغلول به شام احضار کرد. من به حضور آن حضرت شرفیاب شده عرض کردم: ای کاش عوض شما بنده را در بند نمایند. فرمود: ای زهری اگر من بخواهم از این بند خلاص می شوم و در این اثنا دست و پایش را از بند خارج فرمود، و پس از مدتی از نظر ظالمین غائب گردید. امام زین العابدین صد هزارها از این قبیل کرامات و معجزات دارند که به ذکر آن ها در اینجا قادر نیستم.

آن حضرت در مدینه سال نود و پنجم هجری، در پنجاه سالگی رحلت فرمود. قبر شریفش در بقیع با قبر مبارک امام حسن مجتبی در یک قبه است، و قبر امام محمد باقر و امام جعفر صادق نیز در همان قبه است. چه بقعه پاک و قبه تابناکی که محتوی چهار نفر امام همام می باشد -زادها الله شرفاً-. حضرت امام سجاد 20 نفر اولاد داشته است، 11 پسر، و 9 دختر؛ نسل امامت از حضرت محمد باقر -علیه السلام- می باشد.

\*امام پنجم امام محمد باقر علیه السلام (1)

امام ابو جعفر محمد باقر - علیه السلام - در تاریخ 55 هجری تولد یافته است، مادرش دختر امام حسن - علیه السلام - ام عبدالله است. امام محمد باقر اولین علوی است که از دو نفر علوی متولد شده است. آن حضرت کما این که امام عصر خود بوده، مرکز علوم دینی و قرآنی بوده است، بنابراین آن حضرت باقر نامیده است، ولی حکام ظالم و جابر بنی امیه به نشر انوار حقیقت آن بزرگوار مانع گردیده، لهذا حضرت باقر - علیه السلام - مجبور به انزوا و مجال داده نشد، که جماعت از علم و اجتهادش بهره مند گردند، و علم و فتوای آن حضرت فقط به اولاد گرام و خواص بندگانش باقی مانده است.

امام - علیه السلام - در سال 118 هجری در سن 63 سالگی رحلت فرموده، و در بقعه بقیع مدفون شده است.

شش پسر و سه دختر داشت، که ولد بزرگش ابو عبدالله جعفر صادق - علیه السلام - و دیگر، عبدالله، علی، زید، عبیدالله و ابراهیم است. نسل امامت و نبوت و صایت در ابو عبدالله است.

ص: 150

---

1- رجوع شود به تعلیقه شماره 5.

جلالت قدر و عظمت شأن این امام کبیر به دایره تقریر و تحریر نمی گنجد. درجه علم و عرفان آن حضرت از این فهمیده می شود که جابرین حیان الصوفی که از خواص شاگردان اوست علوم صادره از آن حضرت را بیان و تحریر، و پانصد رساله را محتوی گردیده است. ملاحظه فرمائید فقط مأخوذات یک نفر شاگرد امام صادق این قدر است، پس آن چه که سایر اصحاب و توابع او جمع کرده یا شنیده اند چقدر خواهد شد. امام جعفر -علیه السلام- کما این که امام عصر بوده، هکذا محیط علوم دینی و مأخذ علوم قرآنی بود. عبدالله بن عباس گفته است علم به ده حصه تقسیم شده، که نه قسمت آن مخصوص به حضرت امیر مؤمنان می باشد، و به یک حصه باقی باز آن حضرت از همه اعلم بود. حالا ما می گوئیم علمی که در حضرت امیر مؤمنان بود تا امام جعفر صادق روز به روز متزاید می شد، و تمام آن ها معلوم حضرت صادق می بود.

شیخ ابو عبد الرحمن السلمی در طبقات المشایخ می گوید (انَّ الامامَ جَعْفَرَ الصَّادِقِ فَاقَ جَمِيعِ اقْرَانِهِ، وَ هُوَ ذُو عِلْمٍ غَزِيرٍ فِي الدِّينِ وَ زَهْدًا بَالِغًا فِي الدُّنْيَا، وَ وَرَعٌ تَامٌّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ اُدْبٌ كَامِلٌ فِي الْحِكْمَةِ).

مقتدای ارباب تصوف و پیشوای مشایخ طریقت بایزید بسطامی گوید: به نود و نه استاد کامل خدمت کردم، هر گاه امام جعفر صادق را ندیده



بودم بیایمان به قبر می رفتم. جلالت شان امام را از این ماده قیاس نمائید.

علامه دمیری در «حیوة الحیوان» روایت می کند که ابوحنیفه نعمان بن ثابت می گوید: با معیت ربیع گوید: با معیت ربیع وارد خدمت حضرت صادق شدم، فرمود: به قیاس عمل می کنی؟ عرض کردم: بلی. در این اثنا امام فرمود: ( لَا تَقْسُ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ ابْلِيسَ ، فَانَّهُ قَالَ : أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ). ابوحنیفه گوید: امام از من چند سؤالی فرمود که به جواب هیچ کدام قادر نشدم، بعد خودشان توضیح مسئله نموده آخر فرمود:

در سر تو چهار قسم آبست، یکی در دهان، دوم در بینی، سوم در گوش، چهارم در چشم. هر گاه قیاس صحیح بوده باشد. باید طعم هر چهار یکی باشد، زیرا که تمام از یک ماده و یک مبدء هستند، لیکن می بینیم که طعم این میاه اربعه مختلف است. مثل آب دهان شیرین، و آب چشم ترشی، آب بینی شور، و آب گوش تلخ است. نعمان بن ثابت ابوحنیفه می گوید حضرت صادق - علیه السلام - حکمت خداوندی را از این میاه اربعه یکایک تعداد و اسباب آن ها را معاینه فرمود. من از علم امام - علیه السلام - متحیر شدم .

تعلیم و انابت بایزید طیفور بسطامی از حضرت صادق - علیه السلام - که وارث علم امیر المؤمنین - علیه السلام - است و این که می گویند حضرت جعفر از جد مادری خود قاسم بن محمد تلمذ نموده مطابق عقل و نقل نیست. راست است قاسم شخص فاضل و پیر کل بوده، لیکن حضرت جعفر که وارث علم نبوی بوده تعلیم آن حضرت از غیر امام به هیچ وجه با محاکمه عقل و دلایل نقل موافقت ندارد.

با همه این دایرة علوم و بحور حکمت امام انام، جبابره زمان از نشر انوار حکمت مانع آمده، بنابراین فیوضات نا متناهی آن حضرت فقط به اولاد و توابع خاص او مانده است.

منصور دوانقی که در عصر امام - علیه السلام - خلیفه بوده همیشه آن وجود مبارک را تهدید و تخویف نموده، دائماً آن حضرت را در زندانهای تنگ و تاریک با بندهای گران محبوس کرده، ولی در مدینه مالک بن انس و در کوفه ابویوسف را غرق انعام و احسان می نمود؛ ولی ابوحنیفه که با وجود

امام عصر قاضی و حاکم بودن را قبول نکرد، لهذا منصور او را حبس کرده و با دست ربیع حاجب خود صد چوب به ابی حنیفه زد، و در زندان در اثر ضربت ربیع وفات کرد.

منصور هر گاه می شنید یک نفر از امام جعفر صادق-علیه السلام- فتوی شنیده بیچاره مستمع را گرفتار ایداء و جفا می نمود، ولیکن کتابی که در فقه مالک بن انس مجتهد مدینه به اسم موطن نوشته بود به زور و جبر مابین اهالی نشر نمود! سبب این آشکار است، زیرا که وجود امام و نشر انوار علوم از آن حضرت مغایر آمال دنیوی و هواهای نفسانی ظلام و هوی پرستان بود.

عجب اینست جماعت خاصه که در عصر امام حاضر شده، و ظاهراً سالک مسلک تقیه بودند، به این سبب از خرمن علوم امام-علیه السلام- خوشه چین گردیده، و تمام کتب و اعمال خودشان را با فتاوی امام تطبیق و مالا مال کرده، ولی جماعت عامه که در آن زمان هیچ قسم تقیه نداشتند با هارون الرشید ها و مأمونها و منصور دوانقی ها و متوکل ها مربوط شده، و ابداء به عملی که مخالف آرزوی ظلمه جفا کار بود اقدام نمی توانستند، چون که ابو حنیفه نعمان بن ثابت که بر خلاف عقیده منصور عمل کرد در زندان مقتول شد. منصور ابوحنیفه را به قضاوت دعوی کرد، او رد نمود، ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه از استاد خود علت رد خواهش منصور را پرسید؟ جواب داد: احکام شرعیه بحر عمیق است! ابو یوسف گفت بحر عمیق را با سفینه علم شق و سیر می توانی کرد.

ابوحنیفه: گفت سفینه علم ما نیستیم بلکه علماء اهل بیت رسول خدا و ملاح آن ابو جعفر الصادق می باشد. به جهت همین حرف چوب خورد!

یک ماده حیرت آور نیز در اینجا هست که قید آن را لازم می دانم جماعت علماء عامه دایر به علوم شرعیه کتاب های خارج از حصر و حساب تألیف کرده اند. صد هزارها بلکه پانصد هزارها احادیث روایت نموده اند، ملیون ها آثار اخبار نوشته اند؛ ولی در توی همه روایات و اخبار از ائمه اطهار که بعد از امام زین العابدین-علیه السلام- آمده اند هیچ روایت حدیث و خبری ضبط نشده است، و ما بین روایات از ائمه اطهار ابداء اسمی

نیست.

در کتب فقه در هزارها جا اسم ابویوسف، و محمد بن حسن شیبانی و غیر از این ها می بینیم ولی یک مرتبه هم نام کاظم، صادق و رضا را نمی بینیم! مگر این ها ارکان خاندان نبوت نیستند؟

در صحیح بخاری 9 هزار و صحیح مسلم 11 هزار حدیث است، که ما به صحت آن ها اقرار می کنیم ولی از تمام این احادیث یک خبر به ائمه اطهار اسناد نشده است، و در میان این همه روایت نبودن اسم از باقر، صادق، کاظم آل محمد-صلی الله علیه و آله-تأسف آور نیست؟ ما این بحث پراسف را در اینجا خاتمه داده تفصیل را به محاکمه تاریخ واگذار می کنیم.

امام - علیه السلام - پنج نفر اولاد ذکور دارد که یکی اسماعیل در حال حیات امام-علیه السلام-وفات کرده در بقیع مدفون است، دیگری عبدالله که با اسماعیل از یک مادر متولد شده، محمد دیباج، و موسی کاظم که وصی آن حضرت بوده است.

ص: 154

امام موسی کاظم - علیه السلام - ولد ارشد امام جعفر صادق می باشد، مادرش حمیده، این امام از خلفای بنی عباس معاصر خود به چه نوع آزار و جفاها مبتلا شده، واقعه ای است دلخراش! راست است (لکل موسی فرعون و لکل محق مبطل). مهدی خلیفه عباسی امام را از مدینه به بغداد احضار کرده حبس نمود. پس از زمانی مهدی حضرت امیر-علیه السلام- را در خواب دیده به غضب آن حضرت دچار گردید. مهدی ناچار صباح آن حضرت را از حبس خلاص کرد. هارون الرشید به امام-علیه السلام- خیلی ایذاء و اذیت کرد. این ظالم از یک طرف به عبادت و اطاعت اقدام کرده به علما و ارباب حاجات و فقراء احسان می نمود، و صاحبان علم و کمالات را صیانت و حراست می کرد، و از طرف دیگر ائمه اطهار را که وارثان امامت و نبوت بودند به انواع آلام گرفتار می نموده. هزارها شاعران متملق، علما، و فقها که موافق آمال و آرزوی او ترتیب فتوی می دادند با خودش در تخت سلطنت نشانده غرق ناز و نعمت می کرد، معهدا شکوفه باغ نبوت و رسالت و غنچه گلزار امامت یعنی امام عصر حضرت موسی کاظم را در زندان تنگ و مرطوب جا داده، سلسله های گران به دست و پای آن حضرت می زد! و علماء عامه چنین ظالم ستمکار و ستمگر غدار را بالسان تبجیل یاد نموده، و حتی در عنوان او امیر المؤمنین! هم می نویسند ولی این ساده دلان سبک مغز فراموش

کرده اند که در نتیجه تکامل ادوار تاریخیه چنین پرده های ریا و تملق دریده شده، و ستمکاران و ظلام در مقابل میزهای حقیقت محاکمه خواهند شد.

هارون الرشید یک مرتبه عازم حج شده امام موسی را با خودش همراه می برد. در روضه رسول خدا هارون چنین سلام می دهد: «السلام علیک یا بن عم»، در این حال حضرت کاظم داخل شده عرض می کند: «السلام

علیک یا ابنا». از این کلام آتش حقد هارون مشتعل می شود.

روزی حضرت، محاسن نورانی خود را استشمام کرده هارون از حسد گفت: «تشم من لحیتک رائحة الخلفة؟» فوراً در جواب می فرماید: «لابل أشم رائحة التوبة»؛ بلی به فضل و کمال آن حضرت، هارون حسد می نمود تا بالاخره حضرت را حبس کرده و مخفیاً مسموم و شهید ساخت، (آلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

امام - علیه السلام - در سنه 183 هجری روز جمعه در ماه رجب شهید شد، عمر شریفش 55 سال و قبر شریفش در کاظمین زیارتگاه عالم اسلام است. مابین ائمه علیهم السلام امام موسی کثیر الاولاد است، جمعاً 59 اولاد داشته بدین قرار: علی الرضا، ابراهیم، عباس، محمد، عبدالله، عبید الله، جعفر، حمزه، زید هارون، اسحاق، حسن، حسین عبدالرحمن، فضل، احمد، عقیل، قاسم، یحیی، داود.

دختران آن حضرت: آمنه که قبرش در مصر، و یکی فاطمه که روضه پاکش در قم که حال معصومه قم معروف و زیارتگاه است. به حضرت موسی کاظم - علیه السلام - ارباب احتیاج «باب الحوائج» می گویند.

بعد از امام موسی کاظم ولد ارشد آن حضرت امام رضا-علیه السلام-بالموصایه امام بوده. مرتبه قدر و جلالت این امام جلیل الشان به اندازه ای است که تفصیل آن را این کتاب مختصر گنجایش ندارد.

امام - علیه السلام - در سال 153 هجری در مدینه تولد یافته است، مادرش ام ولد ولی اعقل النساء زمان خود و عجم بوده، هم چنان که حضرت رضا وارث علوم نبوت و امامت بود، هکذا امواج اندوه و بلا- نیز به آن حضرت توجه خاص داشت. هر یک از ائمه اطهار را که ملاحظه نمائید زیاده از همه دچار مصائب بوده است.

حضرت رضا - علیه السلام - نیز در نوبت خود از ظلم و ایذاء و اذیت چیزی نمانده که ندیده باشد. بلی همین که نوبت امامت به آن حضرت رسید در ابتدا احترامات و نوازش مأمون در حق حضرت رضا حیرت آور بود، ولی حضرت رضا که به اسرار مکنونات آشنا عواقب امور را می دانست. بالا-خره مأمون به مدینه کس فرستاده امام را به خراسان احضار کرد؛ حضرت رضا-علیه السلام-مسئول او را رد کرده، ولی مأمون اصرار نمود. امام لابد شده از مدینه عازم خراسان گردید، به مرو شاه جهان رسید. مأمون تقبل و تقلد خلافت را به آن حضرت تکلیف کرد، امام-علیه السلام-که به اسرار ضمائر واقف بود تکلیف او را قبول نکرد. عاقبت تقبل ولایت عهد را از آن حضرت

خواهش نمود. امام-علیه السلام-ظاهراً قبول فرمود. مأمون دختر خود ام حبیبه را به آن حضرت تزویج کرد. با اینهمه باز حوصله مأمون از نشر علوم و انوار هدایت امام-علیه السلام-به تنگ آمده عاقبت با زهر جفا آن حضرت را شهید نمود. عدم اجتماع ظلم و عدل، حق و باطل، علم و جهل را در یکجا مأمون به این ارتکاب غدارانه اثبات کرد!

ابو الصلت بن الصالح می گوید: امام در حال عزیمت خراسان من هم در حضورشان بودم، از نیشابور حرکت فرموده به قاطر سفیدی سوار بود، از ارباب علم خراسان اسحاق بن راهویه، احمد بن حرب، یحیی بن یحیی، به حضور امام شرف یاب شده عرض کردند: یا بن رسول الله با یک خبر که از آباء و اجداد پاکت شنیده ای ما را مسرور و مستفیض فرما.

حضرت رضا در مقابل سؤال ایشان سر مبارک بالا نموده گفت:

«حدثنی اَبی موسی بن جعفر الکاظم-علیه السلام-قال: حدثنی اَبی جعفر بن محمّد الصادق-علیه السلام-، قال: حدثنی اَبی محمد بن علی الباقر - علیه السلام-، قال: حدثنی اَبی علی بن الحسین-علیه السلام-، قال: حدثنی اَبی حسین بن علی - علیه السلام-، قال: حدثنی اَبی امیر المؤمنین علی بن اَبی طالب - علیه السلام-، قال: حدثنی اَخی و ابن عمّی محمد رسول الله و - صلی الله علیه و آله-، قال: حدثنی جبرئیل، قال: سمعت ربّ العزّة سبحانه تعالی یقول: (كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي ثُمَّ قَالَ: إِلَّا بِشُرُوطِهَا، وَقَالَ الْإِمَامُ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا).

معنای حدیث که با سلسله امامت به حضرت رسالت پناه می رسد اینست: کلمه لا اله الا الله حصن من است، هر کس که داخل به حصن من باشد از عذاب من در امن است. ولیکن باید به شروط کلمه طیبه نیز عمل نماید و من از شروط آن هستم.

امام رضا-علیه السلام- در سال 203 هجری در 49 سالگی با زهری که در توی انار یا انگور بوده است شهید شده، «إنا لله وإنا إليه راجعون».

روضه معلاى آن حضرت در بلده طیبه مشهد مقدس، و زیارتگاه

بزرگ عالم اسلام، و دارای قبهٔ مطلقه است که مثل و نظیرش در عالم یافت نمی شود، زاده‌ها الله شرفاً. وراثت امامت از نسل پاکش به وارث خود امامت محمد التقی رسیده است.

ص: 159



امام محمد تقی - علیه السلام - در مدینه در سال 195 هجری تولد یافته است. خلیفه عباسی معاصر با امام، معتصم بود، آن حضرت را از مدینه به بغداد جلب نموده، و معلوم است امام همامی که تمثال نبوت و امامت بوده ممکن نبود در چنان دایره جور و غدر امرار حیات نماید بنابراین در سن 25 سالگی امام را با زهر جفا شهید کرده زوجه او را به سرای خلافت بردند. (آلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

قبر پاک آن حضرت در بقعه جد بزرگوارش امام موسی کاظم در بغداد می باشد، نسل امامت به پسر بزرگوارش امام علی النقی رسیده است.

امام علی النقی - علیه السلام - در مدینه منوره در سال 214 هجری تولد یافته، مادرش کنیز به اسم سمانه بوده.

معاصر آن حضرت از خلفای عباسی ظالم تر متوکل عباسی بوده، که از جمیع خلفای عباسی اغلظ و عناد او در حق اولاد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کامل تر بود. درجه عناد و ارتداد او از این باید قیاس شود: قبه عالیه را که روی مرقد منور امام حسین - علیه السلام - در کربلا بنا شده بود آن شقی هدم و خراب کرده با خاک یکسان نمود!

امام علی النقی - علیه السلام - را جبراً و قهراً از مدینه به سامره آورده حبس کرد، 21 سال امام زمان در حبس جفا گرفتار گردید.

یک سال متوکل بساط عیش و نوش را مهیا کرده نصف شب امام - علیه السلام - را مقید و مغلول به مجلس خود حاضر، و آن حضرت را وادار نمود که در آن مجلس فسق و فجور بنشیند، یک کاسه شراب داده آن حضرت را مجبور به خوردن آن کرده، امام - علیه السلام - در جواب می فرماید: ایزد متعال خاندان ما را از جمیع رجس و نجاست پاک و مطهر فرموده. به سائقه مستی شراب متوکل آن حضرت را به تغنی و ترنم وادار و مجبور نمود: یادگار ارکان نبوت و خاندان امامت این تکلیف متوکل را نیز رد فرمود.

امام علی النقی - علیه السلام - در سال 254 هجری در سن چهل

سالگی با آلام و مصائب در «سامرا» رحلت فرمود.

از آن حضرت دو ولد موجود است یکی «ابو محمد حسن» و دیگری «جعفر» است، به همین جعفر به جهت ادعای امامت جعفر کذاب گویند.

وصی آن حضرت «ابو محمد حسن» می باشد.

ص: 162

## امام یازدهم حسن عسکری علیه السلام

به امام حسن - علیه السلام - لقب عسکری داده شده زیرا که در نتیجه ظلم و جفای خلفای عباسی دایماً در «سامرا» در میان عسکر و لشکر توقیف می شد. حضرت عسکری در سال 231 هجری تولد یافته.

در جلالت قدر این امام همین قدر کافی است که خداوند متعال برای او پسری کرامت فرموده که جمیع جن و انس ارض و سما منتظر او است. بلی امام حسن عسکری - علیه السلام - پدر یک وجودی است که ظهورش عالم را از عدل و رحمت پر خواهد کرد، هم چنان که مملو از ظلم و جور است. این است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرماید:

(اسْمُهُ اَسْمَى وَ اسْمُ اَبِيهِ اسْمُ اَبِي).

امام عسکری - علیه السلام - در سال 260 هجری رحلت فرموده و - در «سامرا» با پدر بزرگوارش در یک مقام مدفون است. فقط فرزندش ولی عصر و زمان حضرت محمد المهدی - عجل الله فرجه - می باشد

سلام الله عليه

امام «ابو القاسم محمد المهدی» در تاریخ دویست و پنجاه و پنج هجری، در پانزدهم شهر شعبان متولد شده.

مادرش ام ولد اسمش «نرجس خاتون»؛ پنجساله بود والد بزرگوارش از دار فنا رحلت فرموده. امام-علیه السلام- دو مرتبه غیبت فرموده اولی غیبت صغری، دوم غیبت کبری.

امام - علیه السلام - تا به حال زنده بوده، در وقتی که خدا اذن دهد ظهور و روی زمین را از عدل مالا مال خواهد نمود.

ظهور امام - علیه السلام - ما بین امت چون متفق علیه است بنابراین در این کتاب به شرح دلائل محتاج نمی باشیم (1)؛ ولی قدری از مقاله مفصل پیشوای طریقت و مقتدای تصوف شیخ محی الدین عربی را درباره حضرت حجت-علیه السلام- در اینجا ذکر می کنیم.

قال الشيخ محی الدین عربی: «سیظهر الإمام المهدی القائم المنتظر و هو حجة الله و خليفته، و ظهوره في مكة بين الركن و المقام. أسعد الناس به أهل الكوفة. يقسم الغنيمة بالسوية، و يحكم بالقضية، و يعدل في الرعية، و يخرج على فترة من الدين، و من أبى قتل، و من نازعه خذل. يبایعه العارفون بالله، و له رجال یقیمون دعوته و ينصرونه و هم وزراءه، یحملون اثقال

ص: 164

المملكة، ويكمل عدتهم يوماً ثلاثة مائة ثلاثة عشر رجلاً، كلهم من العجم، ليس فيهم عربي، ولكن يتكلمون بالعربية الصرفة»(1)، إلى آخره وأنشد في ذلك وقال شعراً:

هو خليفة مسدد بهم منطق الحيوان \*\*\* و سبى عدله في الانس و الجان

وقال ايضاً:

فلا تعدل بأهل البيت خلقاً \*\*\* فأهل البيت هم أهل الشهادة

فبغضهم من الإنسان خسر \*\*\* حقيقى وحبهم عبادة

از پیشوایان ارباب طریقت و تصوف شیخ عبدالکریم الیمانی، در ظهور امام قائم-علیه السلام- این ابیات را نظم و انشاد نموده است:

في يمن أمن يكون لأهلها \*\*\* إلى أن ترى نور الهداية مقبلاً

بميم مجد من سلالة حيدر \*\*\* و من آل بيت طاهرين بمن علا

يسمى بمهدى من الحق ظاهر \*\*\* بسنة خير الخلق يحكم اولاً

شیخ عبد الرحمن البسطامی در کتاب درة المعارف در حق امام می فرماید:

و يظهر ميم المجد من آل أحمد \*\*\* و يظهر عدل الله في الناس اولاً

كما قد روينا عن علي الرضا \*\*\* وفي كنز علم الحرف أضحى محصلاً

و يخرج حرف الميم من بعد شينه \*\*\* بمكة نحو البيت بالنصر قد علا

فهذا هو المهدي بالحق ظاهر \*\*\* سيأتي من الرحمن للحق مرسلأ

و يملاء كل الأرض بالعدل رحمة \*\*\* و يمحو اللام الشرك و الجور اولاً

ص: 165

1- ترجمه شیخ محی الدین عربی گوید: «امام مهدی قائم منتظر ظاهر خواهد شد، و او حجت و خلیفه خداست ظهور او در یکه بین رکن و مقام است، خوشبخت ترین مردم نسبت به او اهل کوفه اند غنیمت را به تساوی قسمت می کند، در قضیه حکم می کند، عدل و داد را بین رعایا اجرا می نماید در دوره سنی دین خروج می کند هر کس سرپیچی از فرمان او کند کشته می نماید، می شود و هر کس با او منازعه نماید منکوب می گردد. بیع کنندگان با او عارفان به خدایند برای او مردانی است که دعوت او را سرپا می دارند و او را یاری می کنند و آنان وزراء اویند وظائف سنگین مملکت را بدوش می گیرند، شماره آنان در یک روز 313 نفر تکمیل می شود که همگی آنان از عجمند، در آنان عرب نیست اما به لغت عربی صرف سخن می گویند».

ولایتہ بالأمر من عند ربہ \*\*\* خلیفۃ خیر الرُّسل من عالم العلا

صدر الدین قونوی از کتاب مشایخ صوفی در حق امام قائم-علیه السلام-می گوید:

يقوم بأمر الله في الأرض ظاهراً \*\*\* على رغم الشياطين يمحق الكفرا

يؤيد شرع المصطفى و هو ختمه \*\*\* ويمتد من ميم بأحكامها يدري

هر گاه بخواهیم تفصیل حال این امام را شرح دهیم در آن حال غیر از این کتاب مجلدات دیگر تشکیل می شود، ولی مقصد ما تحریر تمام گزارشات آل محمد-صلی الله علیه و آله-نیست، بلکه با قانون عقل و نقل مواد و عوارضی است که در تاریخ خاندان رسالت حادث شده است.

ظهور مهدی قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - در میان امت اسلامیہ مسئلہ متفق علیه بوده و محتاج تشریح و محاکمه نیست چون حدیث:

«من مات ولم يعرف إمام زمانه فقد مات ميتة جاهلية»، متفق علیه علمای عامه و خاصه می باشد بنابراین هیچ فردی از افراد اسلام پیدا نمی شود که به وجود صاحب عصر و زمان اقرار نداشته باشد، ما معتقدیم که امام محمد المهدی صاحب العصر و الزمان در حال حیات والد بزرگوارش در شهر سامرا، پس از آن که مدتی ظاهر بوده که پدرش از دار فانی رحلت می نماید، وراثت نبوت و وصایت امامت به آن حضرت میرسد حکمت الهی حفظ و ادامه سلسله امامت را الی یوم القیمه اقتضا القیمه می کند، زیرا که پس از رسول خدا بودن ائمه دوازده نفر لابد است، این عدد زیاد و نقصان قبول نمیکند زیرا که از رسول خدا-صلی الله علیه و آله-به سند معتبر در صحیح بخاری و مسلم روایت شده: «خلفاء بعدی اثنی عشر کلهم من بنی هاشم» به همین سبب امام زمان - علیه السلام- را از تسلط و خیانت اعداء به اختفاء امر فرموده آن حضرت دو نوع اختفاء فرموده: اولی غیبت صغری که در این غیبت با خواص اتباع و اشیاع ارتباط داشته، دیگری غیبت کبری که تا ظهور آن ت دوام خواهد پذیرفت، و در زمان غیبت کبری حمایت- از اخص

خواص به زیارت آن حضرت رسیده و می رسند. در حال حاضر آن حضرت وزراء و نقباء دارد، همین که عدد ایشان به سیصد و سیزده نفر رسید وقت ظهور خواهد بود. آن حضرت در مکه مکرمه ما بین رکن و مقام ظهور خواهد نمود. عالم را با حق و حقانیت مالا مال خواهد فرمود، هم چنان که حالا- از جور و فساد مملو است، جمله عالم را به صوب حق دعوت خواهد فرمود، و از اقصای مغرب و مشرق جواب «لیبک» خواهد شنید. خاتم سلیمان در انگشت مبارک، و عصای موسی در دست از مکه به طرف مدینه حرکت خواهد فرمود، بدعت هائی که پس از رحلت رسول خدا-صلی الله علیه و آله- در دین اسلام ظاهر شده تماماً قلع و قمع و مناهی را ابطال خواهد نمود. پس به کوفه وارد شده مسجد کوفه را تعمیر خواهد نمود. حضرت عیسی-علیه السلام- به زمین نازل شده به آن حضرت اقتدا خواهد نمود، پس روی زمین را به انوار هدایت منور خواهد کرد.

بلی این توضیح مختصر کفایت، و از درگاه ایزد متعال استدعا داریم که ما را در ردیف قومی محشور فرماید که رسول خدا-صلی الله علیه و آله-ایشان را به حضرت امیر-علیه السلام- توصیه می فرماید که:

(يَا عَلِيُّ أَعْجَبُ النَّاسِ أَيْمَانًا وَأَعْظَمُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ، وَ حَجَبَتِ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَّنُوا بِسِوَايَ عَلِيٍّ بِيَاضٍ «  
أَيُّ بِالْأَحَادِيثِ الَّتِي يَكْتُبُ عَلِيُّ الْقُرْطَاسِ»).

یعنی: یا علی، بزرگترین مردم از جهت ایمان و یقین قومی است که در آخر الزمان به دنیا می آیند و حجج و دلایل از ایشان محجوب می شود همان قوم با توفیق خدا به احادیث یادگار از ما ایمان می آورند.

بلی در حالتی که ما به ظهور قائم آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم- با کمال حسرت منتظریم، این کتاب را ختم کرده و به شرف ظهور آن حضرت هدیه ناچیزانه خود را به خاکپای امامت تقدیم داشته، امیدواریم که اعمال ناقصه و اخلاص کامل ما در پیشگاه جلال و درگاه امامت به شرف قبول مشرف آید.





حال طبیعی و مجرای اصلی خلافت همان جنبه تقسیم کار برلیاقت و تخصص است، چه در اجتماعات کامل رعایت تخصص حتم است. بلکه میزان کمال اجتماعی همین است، که مطابق استعداد نفوس، از روی سنجش تمایلات، رغبت ها، توجهات، وسائل تربیتی آماده کنند، که غرائز خاص افراد از استعداد محض به فعلیت و ظهور رسد. پس از تخصص در هر جنبه ای آن را به کار و شغلی و ادارند که غرائز برای آن مستعد بوده، و مطابق همان تربیت شده. و همین حال اصلی و مجرای طبیعی تربیت نفوس است، چنانکه مجرای طبیعی سیر هر موجودی همان کمالی است که اگر ر موانع خارجی پیش نیاید، به سوی آن در حرکت است. اجتماع کامل هم همان است که مانند زمین مستعدی باشد برای رویاندن استعداد ها و چون استعداد ها، به کمال خود رسید آن نیز به استعداد اجتماعی کمک می کند. می گویند برای تهیه اجتماع کامل این تخصص را در هر شغل و پیشه باید با دقت رعایت نمود، و هیچ حرفه ای را نباید مورد غفلت قرار داد، از تجارت، صناعت، و اقسام آن از دریانوردی، رانندگی، خیاطی، کفش دوزی، تا نظامی گری و حکومت. و اهمیت هر یک به اندازه اهمیت تاثیر آن است، هر چند انحراف از حق در هر یک همه را متزلزل می نماید. و چون حکومت که عبارت از سر پرستی همه نفوس، و حفظ روابط و نظامات، و تأسیس قوانین است از همه مهم تر

می باشد، باید رعایت تخصص و سنجش استعداد ذاتی و اکتسابی افرادی که برای آن تربیت می شوند بیشتر باشد.

و همان طور که در نظم حکیمانه خلقت است که زن و مرد هر دو بوجود آید، و نیز مبدء و بذر هر موجودی را تهیه می کند، اگرچه در موارد جزئی و محدود به واسطه مزاحمت نتواند وسائل رشد و نمو آن را فراهم سازد، یا موانع برایش فراهم آید، ولی نظام طبیعت تهیه خود را دیده، و از کار باز نمی ایستد. همین طور باید برای هر شغل و وظیفه که در نظام اجتماع وجودش لازم است، افرادی که بمنزله بذر آند در کارگاه آفرینش تهیه شوند، و اگر نظام اجتماع هم آهنگ نظام خلقت گردد، این افراد را برای همان منظور تربیت می نماید. البته دین اسلام که دین فطرت است و نقشه آن تطبیق بسیار دقیق نظامات اجتماع و تر و تربیت با نظامات خلقت و هدف آن است. باید در این امر حیاتی حکومت و خلافت نظر کامل داشته باشد.

بخصوص حکومت اسلام که نه تنها تأسیس قوانین و اداره امور مادی است، بلکه اداره افکار و اخلاق، و سوق مردم است به طرف معاد؛ پس البته باید افرادی را برای چنین زعامتی آماده و معرفی کند. معرفی هائی که پیغمبر اکرم با زبان های مختلف نموده، برای ارائه نمونه کامل همین شخصیت است؛ و چون قانون تاثیر محیط خانوادگی، و توارث خون، و اخلاق، در تکوین صلاحیت، قابل اغماض نیست، این اهلیت از اهل بیت پیمبر بیرون نیست. و نیز چون نسبت به اشعه تربیت اسلامی خانواده پیغمبر بمنزله کانون عدسی می باشند، که تمام انوار در آن جا تلاقی کرده، همه جهات و حیثیات دیگر را محترق می نماید، پس به علاوه از صلاحیت، انتخاب طبیعی هم باید از همین خانواده باشد، و اوصافی که در امام باید باشد، معرف همین شخصیت تخصصی است. بنابراین، راه تشخیص جنبه تخصص، که پایه حکومت حق است به رأی عموم محقق نشود، چه رسد به خلافت و نیابت از شخص نبی - صلی الله علیه و آله - زیرا که عموم نه مصالح واقعی را می دانند و نه مشخص فنی می باشند. این چه فرقی دارد با آن که بگوئیم معرف راننده کشتی و ماشین، باید رای عموم باشد، با آن که اشتباه در آن فقط اموال و زندگانی موقت

را به خطر دچار می کند، ولی اشتباه در تشخیص مدیر و راننده نفوس، بسوی حق و مدیر و حافظ روابط اجتماع، و معدل غرائز و عواطف، نه یک جمعیت بلکه بواسطه روابط شدید اجتماع، جمعیت های بی شماری را بنخطر و هلاکت ابد می رساند.

علاوه آن که به رأی عموم نه در صدر اسلام و نه بعد از آن خلافت تحقق یافت، و نه در هیچ مملکت مشروطه و دموکراسی رأی عموم معرف بوده. فقط مسلمانان خواستند قضیه واقع شده ای را سر و صورتی بدهند، و با یک قانونی تطبیق نمایند، و این مشروطه و دموکراسی که امروز ملل عالم به آن می بالند و در اطرافش آن حد سر و صدا بلند است جز برای فریب ملل ضعیف نمی باشد، فقط تحمیل رأی اکثر است بر سایرین. اقسام حکومت ها و چگونگی و تشریح آن ها از آثار فلاسفه یونان خصوص سقراط و افلاطون است، و آن ها حکومت دموکراسی را برتر از استبدادی، و پست تر از حکومت های دیگر می دانند. (مراجعه به کتاب جمهوری افلاطون شود.)

خلاصه آن که نمی توان گفت که اسلام در این امر حیاتی، هیچ نظری نداشته، و چون یقیناً نظر داشته، و مسلمانان را به آن امر نموده، نمی توان گفت نظر به حکومت عمومی، دموکراسی، شوری داشته، زیرا که:

(1) چنین حکومتی افضل حکومت ها نیست.

(2) چنین حکومتی در جهان محقق نمی شود، چه اگر حقیقتاً به رأی عموم طبقات و اصناف، خلیفه یا شاه یا رئیس جمهور تعیین شود، البته شخصی خواهد بود که اهلیت و لیاقت ندارد، چه عموم آشنای به امور اداره نفوس و سیاست و رموز جهان داری نیستند، پس شخصی که اهل آن باشد نمی شناسند، و معرفی متفرع بر معرفت است.

(3) در اسلام محقق نشده.

(4) برفرض در شخص اول محقق شده باشد در دوم به وصایت بوده، و در سوم به شورای خاص، بهر حال در هر کدام رنگی مخصوص بخود داشته.

(5) حجّیت رأی عموم برای آنست که از اغراض و نظرهای خصوصی و دسته بندی مصون باشد، و بالتیجه شخصیت لایق معرفی شود و این به معرفی

پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - یا کسی که بلا واسطه یا با واسطه و یا با نشانی ها و اوصاف خاصه از طرف پیغمبر رحمت معصوم معرفی شود البته بهتر تأمین می شود.

(2)

ابو هریره از آفات بسیار مضرری است که به ریشه اسلام و مغز آن خود را رسانده و یکی از اسباب مهم پژمردگی و زردی شاخ و برگ اسلام، و کم بهری این درخت شده. همان کسی است که جنایات معاویه را بخصوص با مسامحه و احادیث خود به صورت قانونی و حق جلوه می داد، فقط برای آن که در آن سن پیری در سر سفره معاویه به شکمی سیر کند.

مایه تاسف اینجا است که این شخص در میان عامه مسلمین دارای مقام ارجمند است، یعنی راوی حدیث و واسطه رساندن دین گردیده، که مقامی بس خطرناک است، و می نگریم که در کتب صحاح و غیر آن آنهمه روایت از ابو هریره نقل می کنند، ولی از خاندان نبوت که در پرتو نور نبوت تربیت شده، و نشو و نما نموده اند، یکهزارم هم نیست.

اگر ابی هریره را در زمان پیغمبر اکرم درست در نظر گیریم می یابیم که محضر شریف آنحضرت، که محل تابش اشعه وحی و انوار الهی بوده، برای ابو هریره فقط محل گذراندن وقت (قهوه خانه ای) بوده که بودنش برای دیگران هم کسالت آور بوده است، که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به او می فرموده: «زرنی غباً تزدد حباً».

نیست زرغباً میان عاشقان \*\*\* سخت مستسقی است جان عاشقان

با آن که هر کس از آن محضر نورانی خارج می شده کم و بیش آثاری از نسیم وحی و خلق محمدی - صلی الله علیه و آله - در او ظاهر بوده، از ابو هریره چنین آثاری نمی یابیم، بیشتر از همه راویان در خواص و آثار غذاها و سبزیجات، و موضوع شکم روایت آورده.

جلد دوم، صفحه 28، سیره احمد زینی دحلان، تحت عنوان «سخن گفتن پیغمبر به لغات دیگر» می گوید: ابن ماجه در جمله احادیث ابی هریره

ص: 172

روایت کرده که گفت: پیغمبر -صلی الله علیه و آله - برای نماز اول وقت حاضر شد. من نیز حاضر شدم و نماز گزاردم. پس از آن نشست و به من متوجه شده، به زبان فارسی فرمود: شکم درد؟ پس گفتم: بلی یا رسول الله. پس فرمود: برخیز نماز بگذار، چه در نماز شفاء است.

در تفسیر این کلمه زینی دحلان گوید: شکم بکسر شین و فتح کاف و سکون میم، معنای این کلمه به زبان عربی بطن است. و درد به دو دال مهمله ای که میانشان راء مهمله باشد معنای آن کلمه فارسی، وجع است. و فارسیان مضاف الیه را بر مضاف مقدم می دارند. پس گفته او «شکم درد» معنایش وجع البطن است، و معنای آن به طریق استفهام یعنی: «أبک وجع بطن؟» پس ابو هریره گفت: بلی. پس به او فرمود: برخیز نماز بخوان چه در نماز شفاء است.

البته نتیجه نماز برای مانند ابو هر پره ای که در محضر پیمبر آثار درد شکم از شکم خواری او آشکار شود، همان ورزش و رفع ثقل معده است، ولی «الصلوة معراج المؤمن». بعضی این حدیث را در دی، روایت کرده اند به زیادی میم در آخر آن، و این میم در زبان فارسی ضمیر متکلم است. علامه ملا علی در شرحش بر شفاء گوید: جهت خطاب ابی هریره به این کلمه آشکار نیست، مگر آن که حمل بر مزاح و شوخی در گفتگو شود، یعنی همانطور که می بینی انسانی را که از دردی شکایت می کند پس اظهار می کنی که همان درد که در اوست در تو هم هست، این برای تظاهر به شوخی در گفتگو است، تا محبت افزوده شود این مطلب را برای روشن شدن شخصیت ابی هریره نقل کردیم.

(3)

یادگار محمد -صلی الله علیه و آله - و بانوی اسلام با قطع نظر از آن که دختر پیغمبر اسلام، و برگزیده خداست، از جهت مقامات معنوی و شخصیت ذاتی باید همه مسلمین در برابرش سر تعظیم فرود آرند، و تاریخش مورد اهتمام همه باشد.

ص: 173

مگر ملکه های بزرگ دنیا دارای چه مقام معنوی و چه در یافت بلند آسمانی بوده اند که در مطبوعات و کتب دنیای بزرگ آن حد تجلیل می شوند، و پیاپی در کتب تاریخ نامشان را تجدید می کنند. این بانوی بزرگ اسلام را با آن زهد و محراب عبادت، در مقام مآل اندیشی و خیرخواهی و دریافت صلاح و فساد حقیقی امت می بینیم، که سران اصلاح به پایه اش نمی رسند. آثار و گفته هایش که در کتب معتبر مسلمین ضبط شده شاهد قوی است. خطبه ای که در شدت مرض وفاتش برای بانوان مهاجر و انصار القا فرموده نمونه کامل است. از مردان بزرگ دنیا کم سراغ داریم که در شدت مرض و آخرین لحظه زندگانی از خود منصرف باشند، ولی این بانوی بزرگ اسلام وقتی که بانوان مهاجر و انصار به عیادتش می آیند و می پرسند «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟» در جواب آنان اول با کمال اهتمام امر می دهد که پیکر خسته مریضش را برداشته به پشت نشانند، با آن که آنان از حال او پرسیدند در جواب هیچ از حال خود نمی گوید، بلکه قوای باقی مانده را یکسره صرف رساندن نظریات عمیق و روابط اعمال و حرکات گذشتگان و تاثیر آن در زندگانی آیندگان می نماید، و آن موضوع تخصص را - که تذکر دادیم - با آثار و نتایج آن با بهترین بیان و رساترین گفتاری یادآوری می کند.

اینک ما اجمال یادداشت هائی که از استاد دانشمند حضرت آقای صیمری است درباره این خطبه تذکر می دهیم:

این خطبه شریف را که از آثار بزرگ بانوی اسلام است باید در چهار قسمت شرح داد، و در دسترس قاندين اسلام و اصلاح گذارد، و از خداوند توفیق می طلبیم که این خطبه را در تحت عنوان «یادگار محمد - صلی الله علیه و آله-» شرح و منتشر نمائیم، که خود پرتوی است از نور وحی، که از زبان بانوی خانواده نبوت یا نقشه جهاننداری است از زبان زنی.

1) قسمت اول: شکایت و دلتنگی خود را از رجال صدر اسلام به جهات ذیل معلل می کند، که حقوق من که زنم، و حقوق هر ضعیف، باید به پناه رجال محفوظ بماند. من از بودن در پناه رجال شما سخت متنفرم،

آن چنان که از غذای بدمزه بدطعم طبع صحیح گریزان است. عمق کار را که رسیدگی می‌کنم میبینم هر چه بیشتر عمیق تر شده زخم عمیق تر است. بظاهر زخمی به آبروی من وارد شده، ولی مغز مطلب را که بشکافی به همه حیثیت‌ها و به همه حقوق راه رخنه باز شده، و منشأ زخم ناپاکی درونی مردان، و رجال این حوزه ما است که شوهران شما را؛ به دختر پیمبر شان - صلی الله علیه و آله - بی احترامی شد، و آن‌ها ساکت نشستند، به من تعدی شد و آن‌ها نخر و شیدند.

در این قسمت می‌رساند که بدبختی یک ملتی از ناحیه توده آن نیست، و از کم و زیادی ذخایر و اندوخته‌های آن‌ها نیست، بلکه از نقصان رجال آنست، رجال آن‌ها باید پناه توده، و نگهبان ذخایر، و حافظ ناموس، و حمایت‌کش ضعیف باشند، و بزرگترین نقص رجال (آری رجال) این است که سست پیمان بوده، دارای بازوی یا اراده سست، و شمشیر تیز باشند، و از تلون و بلهوسی کارهای آن‌ها صورت بازی‌های بچه‌گانه بخود بگیرد، صبحی بیک اراده، شام اراده دیگر خودنمایی کنند. و می‌گذارند تا پرچم شان بخوابد و دشمن تیشه به سنگ بنیان کاخشان فروراند. در رأی مضطرب و گرفتار، و هر دم رنگی و با لغزش هوی و هوس دست بگیریان. باشند. خلاصه آن که ثبات و پایداری نداشته از این جهت دارای سرنیزه محکم استوار نباشند. نیروی سرنیزه جنگیشان بدو دستگی شکاف بردارد، و دشمن با سر عصابه به سنگ بنیان آن‌ها بکوبد، تا ببیند آن‌ها هشیار و بیدار دشمن و دوست هستند یا نه، و آن‌ها از هیچ بیدار باش بهوش نیایند تا دشمن بدخواه طمعش بیشتر شده حریم را بی دفاع ببند.

امروز به خانه من و خانواده من که حجر اساسی، و بنیان محکم شما امت اسلامی است با بی احترامی اشاره ای شد، فردا به خانه همه امت آلات هدامه و ادوات ویران کننده بکار خواهد رفت.

کلنگ ویرانی هدامی امروز به سنگ خانه من خورد، فردا به پایه سرای همه خواهد خورد.

اینک همین که عمق آنان را رسیدگی کردم و دیدم این شش چیز



نکوهیده در آن ها جمع است:

1- برندگی ندارند.

2- ابتداء به قیافه جد پیش می آیند، و آخر به لعب و بازی می گذرانند.

3- سرنیزه دشمن شکاف را بدو دستگی خود شکاف می دهند.

4- دشمن کلنگ به بنیه ساختمانشان وارد می آورد و آن ها هشیار نمی گردند.

5- در رأی اضطراب دارند.

6 هوی و هوس آن ها را به تکاپو و سر سکندری پیایی می آورد، به همه گونه لغزش آن ها را می آلاید.

هر یک از این شش از دیگری نکوهیده تر است و برای رجال شما همه جمع است.

بس من و دیگر ضعیفان به چه امید بازندگانی رو داشته باشیم. بناچار من هم بند را برداشتم، و با افسار و چنبر به گردن آن ها افکندم که بلخی بچزند، و عار و ننگ بسان لشکر غارتگری بر آن ها بتازد. و البته حیوان بلخی را گوش و دماغ بریده خواهد بود و بی پا بریده و زخمی و خون آلوده شده، بالاخره خوراک خورنده ها خواهد شد، چون او لوٹ شده به کلی گم و گور خواهد شد.

بگذار قوم ستم پیشه بچشند آن چه شایسته اند، این است جزای قوم ظالمین، جزای آن ملتی که ستم بر حقوق روا دارند و بجد برای قیام بحقوق بر نخیزند حق را بیکس بگذارند.

2) قسمت دوم: در این قسمت به مصالح کلی و عالی است که امر خلافت اسلامی باشد توجه فرموده و مصححات خلافت را می شمرد، و معلوم می دارد که قطع نظر از جنبه شخصی و قطع نظر از نسبت و بستگی پیغمبر -صلی الله علیه و آله - اموری که بطور کلی در لیاقت باید منظور باشد آن ها در شخصیت شریف ابو الحسن سراغ داشتند، و معهدا از او صرف نظر کردند.

ص: 176

عمده امتیازات و امتیازات عمده برای اداره امت برای همیشه همین چهار است.

1- در خاندان نبوت پایه هائی بجا گذاشته شده بود بمانند دیگ و بری که محکم نصب شده باشد. استحکامات بیت رسالت از کوه ها استوارتر و پا بر جا تر بود، و از لنگر سنگین برای کشتی حامل نفوس متین تر می بود. 2- و قواعد و پایه های اساسی ساختمان که خود خاندان نبوت داشت.

3- شورای عالی الهی که بواسطه آمد و رفت و حی امین مصون از هر لغزش و تشویشی می بود.

4- متخصص آزموده و کارآزموده دنیا و دین. شما این ها را همه فرو گذاشتید و خلافت را تکان دادید و جابجا کردید و بجای دیگرش نقل دادید.

الف) آیا چه رنجشی از ابو الحسن داشتند مگر آن شمشیر های بی ملاحظه جگر شکافش.

ب) مگر آن بشدت لگدکوبی دشمن، و قدم هائی که بهر زمین نهاد، داد حق را داد و خانه باطل را ویران نمود.

ج) و مگر آن زهر چشمی که برای بد اندیش تا همیشه از نقشه کارزار او به جهان باقی ماند.

د) و مگر آن پلنگ منشی او در راه خدا، که بخشونت و آن هم خشونت مقدس با ستاره بالای سر در راه حق می جنگید، خویش و بیگانه نمی شناخت. مگر این ها که کاشف از قدرت اخلاقی و صراحت او در تصمیم به فداکاری و جانفشانی است، بعکس در شما بجای تحر یک حس قدردانی رنجش و آزرده گی آورد؟

در این قسمت ملاحظه می فرمائید که تکمیل قوای رأی و علم و سداد را ابتداء تا سرحد عصمت در فکر و قدرت مبارزه، و جرئت پیشرفتن را تا سرحد نهائی، فداکاری ثانیاً در زعیم اول اسلام لازم میدانند و در تشخیص

راه معرفی زعمای لایق کافی راه را بروی مردم امم و دول برای همیشه باز می کند.

3) قسمت سوم: برکاتی که امت از زمامداری این چنین زعماء کافی بهره می گیرد، و نکباتی که از تبدیل نالایق بجای لایق به عموم بر می گردد تذکر میدهد که چون اینان یعنی زمامداران بیت نبوت - صلی الله علیه و آله - به عشق و علاقه مردم را سوق می دهند، و به فکر هستند که امت را به سرچشمه های صلاح ببرند و نیز توانا و مقتدر بر این کار هستند. امت بنابراین همیشه شاداب و سیراب خواهند بود.

زعیم مقتدر اهل بیت اولاً آن ها را با رفق و مدارا بسان کاروانی سیر می داد، چنانکه نه هیئت حاکمه و دولت به مشکلاتی بر نمی خورده در مانده می شد، و از قیام و نهضت برای امور عاجز بود، و نه رعیت در بینی خود تاب کشیدن مهار را نداشته، مهار به بینی و دماغ او صدمه ای وارد می آورد. راکب و مرکب در این کاروان با تناسب و سازگاری بی مانندی رو بتقدم راه می پیمودند، و همواره این کاروان را سیراب و شادمان میداشت آن ها را مرحله به مرحله بگذار های آبشخور شاه نهر هائی وارد می کرد که مالا مال از آب بوده آب بطور سرشار و لبریزی از دولب آن ها به پیرامون روان و سرازیر می بود.

و هنگامی قافله را سیر آب براه می انداخت که از شادابی سرخوش و سرمست بود.

آری! عطر آنست که ببوید، زعیم مقتدر کافی را گذشته از علم و کفایت در نفس خود ترشح برکاتش به امت نشانه لیاقت و کفایت او است، و هر چه بتواند الفت و سازگاری بین رعیت رنجبر و هیئت مدیره فراهم آرد، و هر دو را با هم فرایش راند، و در راه آن ها را از کنار نهرهای سرشار سیر دهد، بهتر ابراز لیاقت کرده، به ویژه همینکه ضمیمه ای به این خصیصه منضم شود.

خود تاج تقوی بسر داشته بدون آن که به چیزی خود را زر و زیور چیزی که ارزش داشته باشد خود را

نیاراید، و چیزی بر نگیرد که تشنه کامان رگ و پی خود را سیراب کنند، و از شراره

گرسنگی فرو نشانند، آنروز صادق از کاذب و زاهد از راغب جدا می شد.

ای والله - اجل - آری بخدا سوگند- اینجا و همینجا راستگو از دروغگو جدا و ممتاز می شود، همیشه میزان سنجش مردان صادق با نامردان کاذب در این گونه مواقع است؛ زمام داری را به کسی واگذار و او را امتحان

نما.

4) قسمت چهارم: وارونه این روش را و نکبت امت بی زعیم یا فاقد زعیم، کافی یا تبدیل آن به زعیم کوتاه بین را به رخ آن ها می کشاند، و از نکوهش آغاز پرش و نکوهش به پایان وخیم آن ها را بیدار می کند، فرماید: دماغ این مردم به خاک مالیده میشود که شاه پر مرغ را می گذارند، و به جای آن دم و پر ریزه ها را برای پرواز بر می گزینند، و بار های سنگین را که باید به شانه قوی اسبان نیرومند ببندند تا از زمین بردارند، و از پیچ و خم راه و گردنه و کوه و کمر بگذرانند به بن دم ببندند، با آن که هر مرکبه را (درشکه ای) هر چند خالی هم باشد به بن دم اسب تنومند ببندند از گردنه نمی گذرد، و بین راه بزمین می ماند یا دم می کند و یا با سر و باریچ گسسته می گردند.

هلا! ای امم منقطه بیائید و نکبات آغاز و انجام خود را بنگرید، گمان می کنید که کار نیکو می کنید؟ آری گمان می کنید، ولیکن هان آگاه باشید که مفسدان همینان اند که پایه کار را از اینجا شروع می کنند.

هله! ای شنونده گرامی بیا و گوش فراده که داستان شگفت است و شنیدنی اگر بتعجب آمدی داستان عجیب بوده، و اگر زنده بمانی چیزهای شگفت آور از روزگار می یابی! روزگار داستان های شگفت آور به تو ارائه می دهد.

آیا به چه سناد و سند تکیه کردند، و به کدام دستاویز دست آختند که: ذنابی و بال های ریز را بجای قوادم، یعنی شاه پرهای پرنیر و بدل گرفته، و بن دم را بجای کتف زورمند و شانه منبع انبوه قوا برگزیدند. این کار ناهنجار را سرآغاز نکبت خود کردند. باشند تا این کشته بیار آید و این جنین بزاید.

ص: 179

هان‌ابه حیاة خدایت سوگند که از کرده فساد تلقیح بعمل آمد، پس مهلتی تا زمانی که نتاج بزاید از دوپستان آن قدحها را مالا مال از خون تازه، و زهر تلخ کشنده بدوشید. در اینجای خطرناک بیهوده کاران خسارت می برند و آیندگان عاقبت وخیم راه و روش سردسته گان را خواهند دانست. اینجا، همین جا خواهید فیئی و عوائد اندوخته های خود را ناچیز یافت، و کشته خویشان را در و شده خواهید دید.

این روزگار خونین برای اهل مدینه در سال عام الحرم 62هـ- و قبل از آن در غارت بسر بن ابی اریطاة بمدینه برسر اهل مدینه آمد، گرچه آن ها ارتباط آن قضیه خونین را با انحراف خلافت از مجرای طبیعت نیافتند، ولی از بس قضیه هولناک و موحش بود، باید به فکر مقدمات آن و لو مقدمات بعیده بود.

خطبه و سخن را تا اینجا رسانید، و ملالت بر مزاج علیش زور آور شد. سخن را ختم کرد، فقط یک کلمه باقیماند که بجای امضاء پایان می باید بگوید آن را گفت. گفت:

مبادا شما بگوئید شما اهل بیت که خطر را می یافتید چرا از هشیار کردن امت خود خودداری کردید، ما خودداری نکردیم به قدری که شاید و باید تلاش خود را زدیم، ولی نمی توانستیم بخیر خواهی شما امت بلا- دیده بیش از خود شما فشار وارد آوریم، و شما را الزام کنیم. چگونه الزام کنیم با آن که شما خود همی کراهت و بی میلی ابراز دارید.

حقاً تا این درجه دریافت علل شقاء و بدبختی امتی از عهده کسی بر نمی آید، نه مهندس، نه لشکری، نه عالم حقوق، و نه زعیم سیاسی، مگر اکبر زعمای سیاسی، و مگر روحی که یکپارچه ای از روح محمد - صلی الله علیه و آله - باشد، و شاید مقصود از جمله «فاطمة بضعة منی - الخ» همین معانی باشد، یعنی در معالی فکر و ساختمان اصلاح و صلاح اندیشی پاره ای از من است، نه آن که تنها یک عالم فوق العاده است بلکه نیمی از نبوت است. من از ملکه ها و امپراطوریس های دنیا جمله ای یاد ندارم که این قدر

متکفل سعادت امت خود باشد، و توهین به بانوان بزرگ دیگر را مطلقاً دنیا روانمی دارد.

توهین از هر کس باشد چه شیخ و چه شاب، چه خلیفه آن زمان «ابوبکر» و چه واپس مانده این زمان «کسروی». این خطبه از اینجا آغاز می شود:

قلن : کیف اصبحت عن ليلتك يا بنه رسول الله - صلى الله عليه و آله-

؟ قالت : اصبحت والله عائفة لديناكم قالية لرجالكم - الخ-

و باینجا ختم می شود:

انلز مکوهما و انتم لها کارهون - اه-.

(4)

معنای امامت و فرق آن را با خلافت از لغت و آیات و احادیث در می یابیم، و بدست می آوریم، که اساس آن از قرآن و اسلام است، نه از مطالبی می باشد که پس از اسلام پدید آمده، چنانکه مردم بی اطلاع از دین و اهل غرض می گویند.

در لغت کلمه امام از اُم بمعنای قصد است مادر را ام گویند برای آن که مقصود اطفالست، و به او روی می آورند و در پیرامون او می باشند. و نیز، جمعیتی که یک مقصد آن ها را با هم جمع کرده امته گویند. یک نفس کامل در عقل و نظر و اخلاق و حرکات امام است، چون مورد توجه نفوس دیگر است و راه روان چشم به او دارند. در قرآن راجع به ابراهیم است:

(وَ إِذْ بُتِلِيَ إِبرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُكَ عَهْدِي الظَّالِمِينَ):

آن گاه که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی مبتلا کرد پس ابراهیم آن کلمات را تمام کرده و تا آخر رساند، و پروردگارش به او گفت: من تو را البته برای مردم امام قرار دهنده ام. ابراهیم گفت و نیز از ذریه ام؟ گفت عهد مرا ستمکاران نائل نشود.

با توجه به این آیه در می یابیم که امام شخصی است که به همه

کمالات انسانی - یا کلمات الهی - رسیده و رسیدنش با تربیت ربوبی است، نه اکتساب عادی، و امامتش هم از جانب خداست و قرارداد او، نه مردم، و نقاط ظلمانی که بخود یا دیگران ستم روا دارد در او نیست. و این حقیقتی است غیر از نبوت که عبارتست از گرفتن احکام و وظائف از جانب خدا و رساندن آن به مردم اگرچه هر نبی امام هست.

پس واضح است که امامت امری است معنوی که خود هم بوجود و کمالات روحی و اخلاقی میزان آدمیت است، و مورد نظر و توجه نفوس باید باشد و هم نشان دهنده هدف نشان دهنده هدف و مقصود است.

این قطعه را در تحت عنوان: «عقیده و امامت» از کتاب عنصر شجاعت نقل می کنیم:

«چنانکه ناخدا قبله توجه کشتی نشینان است، و قطب نما قبله توجه ناخداست، و سمت مقصد قبله هر دو است، امام - علیه السلام - با خلایق و، - مقصد خلقت همین حال دارد. به نظر من کلمه امام را جز این معنی نیست مقصد شناس و متوجه به سمت مقصد».

و این حفظ هدف گاه به قیام است و گاه به قعود. از پیغمبر رحمت است درباره امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - «ابناتی هذان إمامان قاما أو قعدا» اینست که با توجه به وضع زمان و چگونگی گرفتاری مسلمانان معنای حدیث را می فهمیم، که نشستن امام حسن و برخاستن امام حسین هر دو مقصد دین را حفظ نمود، و مردم را از خطر اشتباه و تحیر نجات داد، درباره صلح امام حسن - علیه السلام - و اثر آن بطور اجمال و اثر آن بطور اجمال چند مقدمه ای را تذکر می دهیم و قضاوت را به خوانندگان وا می گذاریم.

معاویه مردم شام را در مدت چندین سال حکومتش در شام چشم و گوش بسته نگاه داشته، و از تربیت دین دور داشته، و شاخصیت دین را در معاویه می دیدند. اشتباه کاری ها و تحریک های او درباره خون عثمان مسلمانان را به چند دسته متفرق کرده، دسته ای تحت تأثیر تبلیغات او واقع شده، و به اشتباه باور کرده بودند که عثمان مظلوم کشته شده، و معاویه

خون خواه اوست، و با هیجان و جوشی برای مطالبه خون عثمان آماده بودند. دسته دیگر کسانی که به اشتباه افتاده و یا در تردید مانده و یا احتیاط کرده کناره جویی نموده اند، دسته ای که مطلع از کار معاویه اند و اغراض او را روشن میدانند این ها هم دو دسته اند: دسته ای بی مسلک و تابع هوی، و دسته ای ثابت قدم و فداکار. البته این دسته بعد از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - بسیار اندک و انگشت شمارند.

با این وضع جنگ با معاویه مسلم به مغلوبیت و از میان رفتن حزب حق تمام خواهد شد.

و از طرف دیگر اشتباه و اثر تبلیغات معاویه در عموم مانده، و مدت ها امت در تاریکی این اشتباه خواهند زیست، و آثار شوم این اشتباه برای اسلام و مسلمین باقی خواهد ماند ولی در صلح نمودن امید است، حزب حق باقیمانده چون فرصت بدست آید به کار برخیزند. معاویه نظرش در این اشتباه کاری ها، و حق کشی ها، و به جوش آوردن خون مردم، فقط رسیدن به خلافت است، چون آن را از راه صلح بدست آورد و به مقصود رسید، از مطالبه خون عثمان آرام نشسته و از برانگیختن مسلمانان بروی یکدیگر دست بازمی دارد، در نتیجه خون ها سرد شده و هواها فرو نشسته، و افق افکار باز

فرونشسته شده، و حق آشکار می گردد و همه به خوبی پی می برند که معاویه جز مرد هواپرستی نبوده، که برای فرونشاندن شهوات پست خود خون عثمان را بهانه کرده، حق را پایمال نموده، و خون هزاران مسلمان را ریخته. این نتیجه هائی است که از صلح با معاویه مورد انتظار است، خصوص با شرائطی که همه سران اسلام در آن حضور داشته و شاهد باشند.

البته معلوم بود معاویه به همه آن نخواهد عمل کرد، و چون بشکند در بنیان باطل او شکستی وارد آمده، و به تدریج ریشه کارش کنده خواهد شد.

(5)

زمان این دو امام برگزیده در پایان دوره حکومت اموی ها، و آغاز حکومت عباسی ها بوده، و مسلمانان از تحت فشار و استبداد اموی ها قدری

ص: 183



آسوده شده و تقریباً فتوحات خارجی اسلام انجام یافته، و شروع به ترقی فکری، و تشکیلات مجامع درسی، و ترجمه کتب، و تاسیس قوانین وسیع مدنی اسلام نمودند. امام که مراقب بی اعتدالی ها و معدل انحراف ها است. باید همت خود را صرف احتیاجات نوین ملت اسلام نموده، و آن ها را از چنین خطرهای جدید حفظ کند.

چه اسلام از جهانگیری فراغت یافته، و احتیاج زیادی به جهانداری و تشکیلات مدنی دارد، که در سایه آن آسایش اجتماعی و حقوقی حاصل شود. و از طرف دیگر در اثر فتوحات، ذخائر سرشار و ثروت بی حدی به مسلمین رو آورده، که موجب و انگیزنده تمایلات و شهوات پست است، پس محتاج به تقویم اخلاقی نیز می باشند. و از طرف دیگر هم موج فتوحات اسلام به دنیای بزرگ، در واگردش برای عالم اسلام افکار و عقاید کهنه ملل، و تا اندازه ای هم قوانین و آداب آن ها را همراه آورده، که بفعل و انفعال شدید شروع به نضج نموده، و خطر بزرگی از این ناحیه متوجه هدف قرآن و تربیت اسلام پیش آمده بود. این خطرها برای بر انداختن اسلام و مسلمین به مراتب از خطر دشمنان مسلح روز اول، و نظامیان روم و ایران بیشتر بوده.

هم چنانکه در بدن انسان، چون غذاهای سنگین ناباب وارد جهاز هاضمه شود کار بس مشکل شود، چه از یک طرف باید با یک قوای امدادی غذاهای سنگین را هضم کرد، و از مجاری سدها را باز کند، و این نمی شود مگر با حرارت امدادی؛ ولی مشکل دیگر اینست که حرارت اطراف بدن چون متوجه به داخل شده برودت اطراف پوست را فرا می گیرد، و در معرض امراض و حمله شدید انقلابات بیرونی خواهد واقع شد.

برای جامعه اسلام آنروز، افکار فلسفی و عقاید کهنه ملل چون غذای نابابی شده، که سدهای خطرناکی تولید می نمود، پس می بایست تمام قوای درونی با حرارت فکری بیشتری در این روز مصرف هضم کردن آن ها شود، ولی از طرف دیگر در داخله اسلام رغبتهای جهانگیری در خانواده هائی به وراثت مانده، که همیشه آن ها را برای زد و خورد و جنگ آماده می نمود، و

تمایلات شهوانی اخلاق آن‌ها را رو به پستی می‌برد.

پس احتیاج شدیدی به قوانین مدنی مبسوط دقیق در میان بود که متکفل جزئیات امور باشد، حتی بیشتر از اندازه‌ای که اصول ساده اسلام دربر داشت. و نیز باید دعوت به حقایق، و دلباختگی به امور معنوی بقدری رائج شود که از رغبت‌های خانواده‌های قریش، از اموی‌ها و عباسی‌ها، که دلباخته تشریفات سلطنتی و خلافت بودند جلوگیری شود، چه این رغبت‌ها پیر و جوان را خسته کرده، و اعصاب و باوگان را فرسوده نموده، و خون‌هایی بی‌جهت دم‌بدم ریخته می‌شد، زیر که هر کس از قریش و یا انتسابی با آن‌ها داشت خیال سلطنت و خلافت در سر داشت و هر طفلی که سر از قن‌داق بیرون می‌آورد، در سر خود با خامی هزاران آرزو می‌پخت.

سخن کوتاه. این امواج بنیان‌کن از هر موج طوفانی برای کشتی نشینان اسلام خطرناکتر بود، و برای امامت و امام حفظ این کشتی لازم‌تر بود، تا به قیام مسلحانه برخیزد، و در میان خون‌های بیشتری بریزد، و بر این طوفانها طوفانی بیفزاید که در اثر آن هدف اسلام تاریک‌تر شده، و زوال معنویات اسلام حتمی شود.

این دو امام برگزیده در چنین روزهای سخت اسلام، دو شخصیت برجسته سنگین اخلاقی، و دو ذخیره معنوی نبوت بودند، که چون ناخدای توانای ماهر برای رساندن این کشتی به ساحل نجات قیام نمودند، و آسایش را از خود بریده، شب و روز پر قیمتی را با افراد مهذب خود به تأمین این جهات صرف کردند، و چهارصد اصل مدنی و اخلاقی و فقهی - اصول اربع مائه - برای امت اسلامی باقی گذاردند، که هنوز با این پیشرفت جهان و دانشگاه‌های حقوق، قانون مدنی ما که از آن اصول اقتباس شده، مانند تاجی است به سر ایران «که چشم حسودان بی بصیرت آن را نمی‌بیند».

(6)

در موضوع مهدویت چون در نظر است رساله جداگانه‌ای نوشته شود، فقط در اینجا خوانندگان را توصیه می‌نمایم به کتاب «المهدی». از این

ص: 185

کتاب بدست می آید که مهدویت ریشه اش از مبدء اسلام است و دستاویز نمودن مردان سیاسی نیز این مطلب را ثابت می کند.

والسلام علی من اتبع الهدی.

20 جمادی الاولی 1363

سید محمود طالقانی

ص: 186



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

